بسم الله الرحمن الرحیم

علمدار اسلام حاجی عبدالجلیل شهید از میر بچه کوت





بسم الله الرحمن الرحیم

ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموأتاً بل احیاء ولکن لا تشعرون.

شایستگی یک انسان مؤمن درتقوی و فضیلت و آمادگی برای شهادت‌است. داشتن‌چنان‌صفات برازنده یک مؤمن آزاد را در عرصه حیات گذران این جهان در صف پرهیزگاران و در حیات جاودان آن جهان در زمرهٔ وابستگان قرار میدهد. گذشتن از هوای نفس و پذیرش جانبازی در راه حق، خود صفت بندگان راستین خدا و جانبازان سربکف اسلام است زیرا این ها رنگینی غنای زندگی را در پرهیزگاری و دانشوری می پویندو آرامش حیات ابدی را به قربانی در راه آزادی می جویند. این ها که باسلاح ایمان‌واحساس پاک آزادی و آزادگی مجهزاند و قربانی راوسیله پرافتخار رسیدن به آمال اصلی می جویند، همیشه بحیث یک سرباز پاکنهاد و یک مبارز سربکف بسوی هدف آن چنان که خداوند (ج) و عزت‌انسانی شان حکم می کند، جسورانه به پیش میروند و موانع موجود برسر راه این هدف را با ریختن خون خود دور می سازند و اما از حرکت باز نمی ایستند

جهاد ما شخصیت های زیادی با این صفت را در خود تبارز داده و چهره های شانرا در صفحات گلگون تاریخ آن تبارز بخشیده است، یکی از این چهره های جاویدان حاجی عبدالجلیل است که در سال ۱۳۰۵ هـ ش در یک خانواده متدین و اسلام پرور در دیار مرد خیز و خدا پرست ولسوالی میر بچه کوت در قریه قجی ولایت کابل چشم به جهان گشود که والد محترم‌شان حاجی آغا جان‌این‌کودک بیدار را بعد از دوره طفولیت در دامان خانواده مؤمن و محیط پاک و گوارای کوهدامن در سال ۱۳۱۵ هـ ش شامل لیسه میر بچه کوت ساختند

همینکه دوره تعلیم خویش را موفقانه باروحیه سرشار اسلامی‌به پایان رسانید بعد شامل ماموریت شد. در دوران ماموریت در اکثر نقاط کشور عزیز چون کابل، پروان، هرات ننگرهار ومزار شریف به به خاطر سر بلندی اسلام، بهبود مردم و آبادی کشور وظیفه ایمانی و وجدانی خویش را فعالانه انجام داد.

در دوره طولانی ماموریت با برادران تحریکی و چهره های مبارز راه اسلام تماس و ارتباط مستقیم

داشته و همیشه برای نفع مسلمین و بلند بودن لوای توحید از هیچ نوع همکاری و فداکاری دریغ نورزیده در سال ١٣٤٨ با ضدیت عیله چهره های خود خواه اداره نا سالم و مشاهده نواقص عظیم در امور اداری کشور درخواست تقاعدی خویش را به وزارت داخله زمان ظاهر شاه پیشنهاد نمود و متعاقباً در سال ١٣٤٩ دست از کار کشید در سال ١٣٥٧ بعد از کودتای منحوس ثور نظر به روحیه اسلامی و وظیفه ایمانی که داشت نتوانست آرام بنشیند لهذا عملاً داخل پیکار شد و به‌تنظیم‌صفوف برادران مسلمان موافق به مشی جمعیت اسلامی‌افغانستان تحت‌رهنمائی های پروفیسور برهان الدین ربانی در منطقه پرداخت و تلاش رو زید تا بابرادران هم صف در راه دفاع از دین و وطن شروع به جهاد مسلحانه نماید چنان هم شد .

در سرطان ١٣٥٨ با چندتن از برادران مجاهد میربچه کوت در قیام‌حماسه‌آفرین چند اول کابل عملاً سهم گرفت در همان وقت بود که دو تن از برادران این شهید بنام های قاضی عبدالاحد و عبدالرب‌توسط رژیم ملحد تره‌کی گرفتار و در عقب میله های زندان وحشت زای پلچرخی قرارداده شدند، تا آنکه‌بصورت بسیار وحشیانه و بیرحمانه آنهارا به شهادت رساندند .

بعد از آن در سال ١٣٦٠ یک برادر دیگروی بنا[م] عبدالودود در جنگ رویا روی با قوای سفاک روس نیز جام شهادت نوشید .

ولی باوجود شهادت سه تن از برادرانش این راد مرد بزرگ از جهاد و پیکار دست نکشید زیراخون های پاک سه برادرش احساسات‌اسلامی، وپیکار جهادی وی را فزونی بخشید .

بصورت مختصر میتوان اظهار نمود که این برادر قهرمان توانست یک نظم خاص را در ولسوالی میربچه کوت بمیان آورد و وحدت صفوف مجاهدین را برقرارسازدتا به‌اینصورت‌غازیان‌صف‌جهاد‌میربچه‌کوت بر ملحدین و وطن فروشان ضربات سنگین تری وار سازند و پیروزی های چشم گیر صف ایمان در ... العاد شود .

بالاخره خون این راد مرد بزرگ و مجاهد نستوه روز ٢٠ سنبله ١٣٦٤ بواسطه عناصر وابسته به دولت و خاین به زمین فروریخت و این چهره پر تلاش به رحمت ایزدی و کاروان شهدای گلگون کفن و حماسه آفرین میهن اسلامی پیوست .

انا لله وانا الیه راجعون .

روحش شاد و یادش گرامی باد .

بیاد بود شهادت برادر مجاهد
مایه صد افتخار عبدالجلیل
حاجی صاحب عبدالجلیل و برادرانش
فطرتش با تنگ مکتبی ساخت
رهرو جان بر کف راه خلیل
مرد عشق حریت مردانه باخت
عاشق آئین حق عبدالجلیل
صف شکسته بار ها تزار را
مال و جان را باخته درراه دست
سوخته دفتر چه کفار را
خون‌ها کش شاهد گویای اوست
جان سپرد آخر بمیدان نبرد
آنکه نزدیکتر است از حبل الورید
جز شهادت هیچ منظوری نکرد
کرده است خود را بنام او شهید
دفتر خود را بخون رنگین نمود .
لذر گندوی نمودن نقد جان
داستان عشق را شیرین نمود
هست شرط مکتب آزادگان
روز با دشمن گرفتار ستیز
مرد سنگر مرد حق مرد اصیل
شب بدرگاه الهی اشکریز
مرد پیمان وفا عبدالجلیل
بر صف دشمن زده شبخونها
عاشقانه عزم جان بازی نمود
حریت را ساخته مضمون ها
جاودانه خویشرا غازی نمود
حب میهن ریشه‌دار اندر دلش
مرد سنگر کیست مرد آزمون
عشق آزادی عجین اندر گلش
کو نویسد شرح آزادی بخون
درمیان خون گرم خویش خفت
میکند با ضد حق پیکار ها
تا نگاه واپسین الله گفت
دشمن جان است با غدار ها
جز شهادت عشق را منظور نیست
عشق او سرمایه امید بس
عاشقانرا غیر ازین دستور نیست
عاشقانرا لذت جاوید بس
رهروان را میتواند شد دلیل
عشق را حریت شرط نخست
شاهکار حاجی عبدالجلیل
در اسارت نیست این معنی درست
مولدش میر بچه کوت میهن است
تا قیامت سرفراز عبدالجلیل
مرز زمین دلکش کوهدامن است
ای شهید جان باز عبدالجلیل
در هزار سه صد و پنج دگر
زندهٔ جاوید میباشد شهید
سال شمسی زاده است آن نامور
صحبت تو هست قرآن مجید
یکهزار و سه صد و پنجا نزده بود
مرگ اندر سنگر توحید نیست
که بمکتب راه خودرا در کشود
این حقیقت قابل تردید نیست
ختم کرد چون دوره تعلیم را
روح مومن لشکند در معرکه
پیشرو بگرفت این تصمیم را
از غریو توپ و تانک و دشمنکه
که بخاک خویشتن خدمت کند
مرد روز کار زار عبدالجلیل
رفع ظلم و وحشت و ذلت کند

صادقانه وحدت دعوت گرفت
ربط تنظیمی به جمعیت گرفت
کرد خیلی خدمت بی سابقه
در صف رزمندگان در منطقه
این مجاهد این شهید قهرمان
بود دایم درمیان غازیان
سه تن دیگر برادر های او
هم صف و همسنگر وهمرای او
جانب دیدار حق بشتافتند
خل[illegible] یعنی شهادت یافتند
عبدالرب عبدالاحد عبدالودود
برروان پاک جدیشان درود
عبدالرب عبدالاحد هر دواسیر
در قیام چندال گشتند گیر
هر دو تن دستیز زندانی شدند
بهر دین و خاک قربانی شدند
در هزار وسه‌صد وپنجاه‌وهشت
داستان آنها ایسال گذشت
سال دیگر قهرمان عبدالودود
خویشرا قربانی دینش نمود

باز مرد زنده دل عبدالجلیل
عاشق دلداده راه خلیل
در هزار و سه‌صد وشصت‌وچهار
روز [illegible] مردانه وار
خون‌خودر اندرنام دوست کرد
شد شهید این نامدار راد مرد
شاهکاری ها نموده در جهاد
یاداو جاوید و روحش شاد باد
در زمان خدمت ماموریت
داد انجام این چنین مسولیت
در هرات و کابل و شهر مزار
در تلاش حق بهر کنج وکنار
جهد و جدیت در هر کار کرد
هم‌به پروان‌هم‌به ننگرهار کرد
با خیانت پیشه همراهی نکرد
جز خدااز کس مددخواهی نکرد
چون فساد و محرومی‌بسیاردید
عاقبت از کار دست‌خود کشید
تا بیا راید صف آزادگان
بار جرید حاط [illegible]

آری! او بخدای خود بوطن خود به دین خود و آئین خود و به اسلام عزیز و آزادی خود عشق داشت و در هر حالتی که قرار میداشت بی اختیار خود را به سنگر میرسانید و فرصت آن نمیداد تا دشمن نفسی براحت بکشد و آماده کار و زار شود.

عناصر وافراد مزدور و خودفروش که از شنیدن نام او چون بید بر خود می لرزیدند فکر می کنند باشهادت او برتوسن مراد خواهند نشست. وره مقصود را خواهند پیمود. اما این بیوطنان کوردل و تاریک منش غافل اند از اینکه هر قطرهٔ خون کمال و امثال شنهال جهاد و قیام ما را آبیاری خواهد کرد و انقلابی را که ملت مسلمان وقهرمان افغانستان علیه استعمار واستکبار براه انداخته اند، به نضج وکمال خواهد رساند.

اکنون سیل خروشان خشم وکین خواهی مردم ما با این گونه سنگ اندازی ها برجا نمی ایستد و هر خس وخاشاکی مانع جهش وخروش ومسیر حرکت آن نخواهد شد.

ما به همه جانیان وطنفروشی که چون هیمه ای در میان آتش نفرین وخشم مردم میسوزند و جای پائی برای زندگی امروز وفردای خود در میان ملت افغانستان ندارند وآخرین نفس های خود را می کنند. اعلام میکنیم که چنانچه در عمل دیدند وباز هم خواهند دید، انتقام خون پاک شهید (کمال) را به نحوی که عبرت روزگار باشد از ایشان خواهیم گرفت ودر برابر هر قطره خون او یکی از دشمنان اسلام وآزادی را نابود خواهیم کرد.

اگر (کمالی) را دردانه از رفقا شهید کردند کمال هائی زنده اند که لواء توحید وآزادی را کماکان برافراشته نگهدارند و یک دقیقه هم نگذارند که ملحدین ومنافقین وموش های صحرائی از لانه های خود پا فراتر گذارند. تلاش های مذبوحانه ای که در مقابل پول وبدستور باداران استعمارگر خویش بعمل می آرند جز فزونی سردوسیه هایی ننگین جنایات شان، ثمره ای نخواهد داشت و آن روز انشاء الله دور نیست که این وطن فروشان تاریخ زده و رانده شده از اجتماع، در دادگاههای اسلامی محا[illegible]د و بکیفر اعمال خویش نائل آیند.

جمعیت اسلامی افغانستان که از زمان فرمانروائی داود تا امروز جهت نجات ملت افغانستان و احیاء کلمة الله در این کشور قیام مسلحانه کرده و جبهات مربوط به آن اکنون ارتش خونخوار وحشی روس را در تمام نقاط مملکت بشکست وفرار وسر افگندگی مواجه نموده است، با ازدست دادن یکی از پرتوان ترین مجاهد راه حق و یکی از وفادار ترین اعضاء خود مراتب تسلیت وتهنیت خود را بفرد فرد خانواده (شهید کمال) ونیز بتمام برادران متعهد ومسلمان وهمسنگر خویش میرساند و بار دیگر بصراحت و آشکارا اعلام می کند که برای تحقق بخشیدن آرمان ملت مسلمان ومجاهد افغانستان ودر راه حصول آزادی وعقیده مردمی خویش بیش از پیش نیروهای خود را بسیج خواهد کرد وتا استقرار حکومت عدل الهی دست از مبارزه وجهاد بر نخواهد داشت.

شهادت آیین ماست وعاشق وار به استقبال آن می شتابیم. هرگاه آن یکی از صف جهاد کنار رود، دیگری بجای آن می ایستیم، وهرگز صدای دشمن کش مسلسل های ما در برابر دشمنان اسلام وافغانستان خاموش نخواهد شد.

چهره های مسخ شده ای که روزنه های امید از هر سو بروی آنها بسته شده است واکنون در میان مردم خبیث موش های صحرائی را دارند با همه نفاذهائی که جهت اغفال مردم خوش قلب افغانستان در گذشته از خود نشان میدادند امروز در پناه تانک های روسی خود را مخفی کرده اند در سایه او میخواهند زیست نمایند و در لباس مخالفت با دولت، از وی معاش دریافت می کنند وبوسیله وی تغذیه میشوند ایشان فکر میکنند که باز هم میتوانند در زیر این ماسک ودر تحت چنین شرایطی فرصت نفس کشیدن بیابند اما باید بدانند که دیگر نقاب های شان تا دامن دریده شده است ماهیت کثیف شان را بهر رنگی که جلوه دهند مردم درک میکنند ومیشناسند. وما مطمئنیم که بساط آنها بزودی برچیده خواهد شد و پاداش اعمال ضد انسانی خویش را در یافت خواهد کرد.

انا لله وانا الیه راجعون

صدیقی شهید گلگون کفنی از کوه پایه های خونین کشور

در بهار سال ۱۳۲۹ هش در یکی از روستا های دور افتادهٔ شهر بزرگ بدخشان ، در دامان خانوده متدین و فقیری ، طفلی پا به عرصه هستی گذاشت . والدینش به شکرانه این لطف بزرگ پروردگار که بهار زندگی و کانون این خانوادهٔ ... فقیر را باعطای چنین طفلی لطافت و زیبائی ... عبداللطیف گذاشتند . والد بزرگوارش ... نام داشت . مردی پارسا و فقیر ولی قانع ... بود . اوعلی‌ـ الرغم همه مشکلات زندگی و فقر مادی ، از همان آوان تولد فرزندش ، به تربیه او با توجه خاصی همت گماردوارزو داشت فرزندش آینده نیکی داشته باشد و همچون خورشید ، ظلمتکده های جهل و نادانی را نور بخشد .

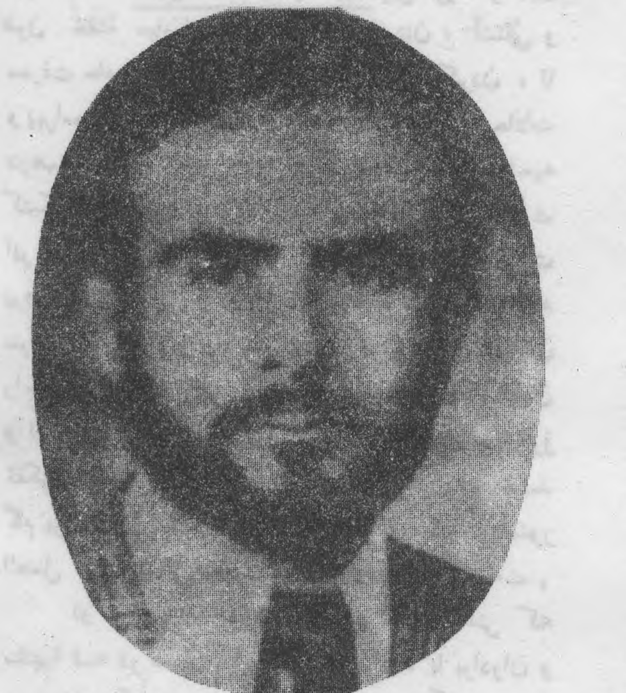
صدیقی در آغوش مملو از محبت و صمیمت و عطوفت والدینش همچنان نشو و نما می کرد و بزرگ می شد . روز ها سپری گردید و شب ها بپایان رسید و ماه وسالها پشت هم گذشتند و آن روزی را که پدر بزرگوار این طفل ، در انتظارش دقیقه شماری می‌ـ کرد فرارسید و این روز ، پر شور ترین ایام زندگی پدر

فقیر و پارسائی است که به امید آینده های درخشان و تابناک ، میخواهد فرزندی را که با تحمل رنج های فراوان زندگی ، پرورده است . به مدرسه بفرستد و روح لطیف طفلش با صیقل، علم و دانش لطیف تر گردد و در پر تو روشنائی های این شمعی که بر افروخته است .

خود و خانواده و مردمان درمانده آن محیط تاریک ، بسوی آیندهٔ نیک و درخشان تری راه پویند .

عبدللطیف به مکتب قدم گذاشت ، به تحصیل علم پرداخت و دوره ابتدائیه را در همان روستای عقب افتاده و فقیر (کرهٔ علیا) به پایان رساند و برای کسب علم و دانش بیشتر راهی فیض آباد ، مرکز ولایت بدخشان گردید و شامل لیسه آنجا شد . صدیقی در پهلوی علوم مروجه مکتب ، نزد علمای مدارس دینی به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و در زمینه‌های اسلام شناسی معلومات و افزی کسب کرد .

همچنان ماه ها سالها سپری می گردید و صدیقی مطالب تازه تری می آموخت و به اندوخته‌های



علمی اش افزوده می گردید . به صنف پنجم رسید . او چون در آغوش و دامان خانواده متدین و خدا پرستی پرورده شده بود درین زمان متوجه گردید که در زیر کله های خوانین و ولسوال ها و سر معلم ها و بله قربان گویان ، فسادی نهفته استفسادی بس بزرگ ، فسادی که‌ریشه های خطرناکش از قصر های دلکشا و چهل ستون آب میخورد .

او از همانجا مبارزهٔ را آغاز کرد . بیش از پیش کنجکا و تر حساس تر گردید اکنون دیگر خوب درک کرده بود که راه اساسی مبارزه با فساد و ظلم و ستم و عوامل عقب افتادگی و بدبختی و رنج مردم و جامعه اش را تشخیص داده است و حقا که تشخیص داده بود . او سکوت مرگباری را که چماق بدستان دستگاه طاغوت در محیط مکتب مستولی ساخته بودند ، در هم شکست و با فریاد های اعتراض آمیزش ! گوش های کرخت شدهٔ هقطارانش را متوجه شنیدن ساخت . او خم و پیچ ایام را با همه دشواری ها و موانع ، در زیر قدم های استوار و میتش هموار می ساخت . چماق ها نتوانستند سد راهش شوند و دسیسه ها و تهدید ها مانع رزم و پیکارش .

در سال ۱۳۴۶ ورق تازه و صفحهٔ درخشانتری بر دفتر زندگی اش افزوده گردید و او درین سال با مسائل تازه تر و جالبتری دست یافت . با برادران

روشن بین و مبارز تری معرفت و شناسائی پیدا کرد. سال های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱ پرتهیج ترین و پرغوغا

ترین دوران زندگی مبارزوی صدیقی را احتوا می کند. او در سال ۴۶ با دانشمند بزرگ استاد (ربانی) ارتباط گرفته ویا د دکتور محمد عمر شهید رین فرزند راستین بخون خفتهٔ مبارزات اسلامی افغانستان، آشنائی و معرفت حاصل کرد و برای بهتر مبارزه کردن، تا و پیراسون مشکلات اقتصادی و اجتماعی و حالات درهم و برهم کشور و خطرات ملموسیکه از ناحیه کتیک ها و روش هائی را از آنان فرا گرفت ابر قدرت های خونخوار خصوصاً روس و دست پروردگان کثیفش و در باریان وطن فروش متوجه سرنوشت موجود و آینده افغانستان عزیز بود و همچنان راجع به چگونه با این خطرات و تهدیدات مقابله کردن و از کدام طریق و چه راهی و تحت چه اندیشه و طرز تفکری در راه مبارزه با این فساد ها و عاملین این مفاسد گام برداشتن و تلاش کردن، راه حل ها و دستور العمل هائی را از صحبت این برادران مبارز آموخت.

او در جریان مبارزات پیگیر و بی امانش که ملتهبا نه در مسیر حق انجام میداد، با برادران و همرزمان دیگری چون استاد غلام محمد آرین «نور» برادر مبارزش محمد کاظم «شارق» سید محمد امین، استاد فیض الرحمن «فایض» عبدالبصیر قوماندان فعلی جبهه یفتل و سید احمد رها آشنائی پیدا کرد و محافل و مجالس آموزشی تشکیل دادند و روی مسائل و مشکلات و پرابلم هائی که بصفت موانع در سر راه مبارزهٔ اسلامی شان ایجاد می شد و نحوه حل این مشکلات و در نور دیدن فراز و نشیب هائی که در مسیر راه پر خم و پیچ مبارزه وجودداشت فکر می کردند و می اندیشیدند و تصامیم اتخاذ می کردند.

او تحصیلات ثانوی اش را در لیسه فیض آباد به پایان رساند و علی الرغم مشکلات وجو ناساعد و اختناق آور و موجودیت محیط های ناسالم بدون احساس خستگی و ملال، مبارزه کرد و هم با موفقیت های چشم گیری سند فراغت را بدست آورد.

زمانیکه این برادر مبارز و مجاهد دورهٔ ثانوی مکتب را به پایان رساند. فساد و اختناق، سر تا سر معارف را فرا گرفته بود دستگه ستمگر ظاهر شاهی و دوًد شاهی، توسط گماشتگان چماق بدست، اندیشه های

زهر آگین وارداتی را درمیان متعلمین و دانش آموزان تبلیغ و فرزندان مسلمان افغان را به بیراهه سوق میدند.

لذا صدیقی باوجود مشکلات اقتصادی که داشت و رنجی که خانواده و اقاربش از ناحیهٔ نداشتن وسائل زندگی می کشیدند نتوانست و نخواست محیط مکتب و معارف را رها کند او به مشوره برادران همرزم و همسنگرش تصمیم گرفت که در این محیط فساد زده باقی بماند و به بهانهٔ ادامهٔ درس و تعلیم، با فساد و رذیلت برزمد و به روشنگری و رهنمائی برادران هموطنش، ادامه دهد و در پر تو این تلاش و روشن گری، مشت های کوبنده اش را بر پوزه های ایادی و گماشتگان دربار و بادار خارجی شان (روس) وارد آورد. روی این ملحوظ او به ولایت مزار شریف شتافت و شامل دارالمعلمین عالی مزار شریف گردید.

بیش از پیش متحرک تر و پر تلاش گردید. او در دارالمعلمین مزار به مشکلات بیشتری مواجه شد محیط ناآشنا، چهره های شاگردان نا آشنا، و توطئه ها و دسایس و فتنه انگیزی های اداره مکتب و گماشتگان دولت هم علاوه برآن. عزم اهنین درکار بود و مرد راسخ العقیده و ثابت قدمی لازم بود که بتواند از میان این همه انبوه مشکلات و هجوم سیل حوادث و دسایس دستگاه دولت داؤد شاه و گماشتگان بی عقیده و بی دین دربار گلیم خویش را پیروز مندانه از آب بدر آورد و حقا که صدیقی این کار را بصورت شایسته و بهتری انجام داد. او سرپرستی هسته های برادران مسلمانش را در مزار عهده دار شد و شب و روز از پای نه نشست و در برابر همه دسایس و ضربات گماشتگان دولت یعنی کمونست ها، ایستادگی کرد و فتنه و فسادی را که این خود فروخته های مزدور زیر سرداشتند افشاء و برملا ساخت و اذهان و افکار بخواب رفته محصلین را بیدار نمود و به آنها آگهی داد و فهماندکه اگر بیدار نشوند و به حرکت نیایند چه بلای عظیمی و چه مصیبت مرگباری بر سردین و عقیده و وطن شان از طرف در باریان

نوکر منش و کمونست های گماشته شدهٔ داخلی و ابر قدرت ها خصوصاً روسیه جنایتکار خواهد آمد؟

او با دلایل منطقی و معقول، به سوالات و پرسش های محصلین، پاسخ می گفت و محافل مباحثوی را براه می انداخت و با استفاده از همچو محافل و مجالس راجع به فعالیت های نفاق افگنانه و تبلیغات زهر آگین کمونیست ها و دسایس و توطئه های گماشتگان قلاده بگردن کریملین نشینان، تشریحات و توضیحات و بیانات ایراد می کرد. او مسائل اسلامی و درخشان بودن تاریخ اسلام و قدرت سازندگی مکتب انقلابی اسلام را شرح میداد و خیانت هائی را که در طول تاریخ از طرف کاخ نشینان و سلاطین ستمگر و علی الخصوص کاخ نشینان ظاهر شهی و داؤد شهی در تفرقه انگیزی بین مسلمانان، و دور ساختن علماء

از متن جامعه و توده و جدا ساختن دین از سیاست و ایجاد نمودن نفرت بین قشر جوان و علما و دانشمندان دینی صورت گرفته است و به ارتباط آن و در اثر این تلاش مستمر خائنانه پادشاهان و درباریان در افکار و اذهان و همه معاملات زندگی ، فردی و اجتماعی مردم احساس بی تفاوتی راجع به دین و عقیدهٔ و قرآن و سنت تزریق و ایجاد شده بود افشاء میکرد .

او در شرایطی قرار داشت بس حساس و خطیر و محیط معارف آنقدر آلوده و فساد زده شده بود که گوئی جولانگاه کفر و شرک و کمولیزم است و دامنهٔ تبلیغات و سخن پراگنی خود فروخته های گمراه بی باک به حدی وسیع بود که اگر تلاش و مبارزه و ایثار و قربانی همچو صدیقی ها و دکتور عمرها و حبیب الرحمن ها و صد ها جوان جانباز راه اسلام نبود ، محیط علم و معرفت و دامان مکاتب و پوهنتون به جهنم سوزانی تبدیل شده بود و صد ها و هزاران طفل معصوم و جوانان ناآگاه را در کام لیستی و نابودی فرو می بلعید .

اری ! صدیقی با دیگر برادران همرزم و همسنگرش در چنین شرایط دشوار و حساس از طی طریق ، در این مسیر پر مانع و خطر از تلاش وجدیت . ایثار و فدا کاری در راه خدا و صراط المستقیم اسلام لحظهٔ ای درنگ نکرد و باز نایستاد . تهدیدش کردند ، جدی ترشد ، بزندانش افگندند آبدیده تر گردید . به شکنجه و آزارش پرداختند ، استوار تر و ثابت قدم تر گام برداشت .

او در روشنائی هدایات و رهنائی ها و تعلیمات برادران همرزم و همسنگرش معتقد و متقاعد شده بود که بدون یک تلاش پیگیر و منظم و بدون اساس گذاری و پایه‌گذاری یک مبارزهٔ اصولی و مکتبی مبتنی بر دساتیر و الای اسلام و مبتنی بر استفاده از رهنمود های دانشمندان و مردان مبارز و بخون خفتهٔ مبارزات مکتبی اسلامی ، چون حسن البناء شهید و سید قطب و عبدالقادر عوده و دیگر شهدای بخون خفتهٔ راه الله ، نمیتوان در این راه تا سرحد پیروزی گام برداشت . او در این فکر و نظرش تنها نبود و نیست . او اصولی می اندیشید و در این راه هم تلاش های پیگیر نمود . او علاوه ازمزار شریف با استفاده از ایام تعطیلی و رخصتی ها به ولایات کندز و بغلان می رفت و در حدود توان ، به ترتیب و تنظیم هسته های برادران مسلمان و همفکرش می پرداخت و در این راه تلاش و زحمات سوفقیت بار و پیروز مندی انجام داد .

او بی هراس و خوف و بدون خستگی و سستی درمیان شاگردان معارف و همقطارانش به تبلیغ و تشریح احکام اسلام می پرداخت و افکار خسته و اذهان و اندیشه های تاریک و فریب خوردهٔ شاگردان را ، روشن می ساخت و تا آنجا در این تلاش ، پیگیرانه قدم برداشت که ظلمتکدهٔ های را که بنام مکاتب یاد میکردند ، منور و روشن ساخت و فرزندان فریب خوردهٔ مردم را از این ظلمت کده ، بساحل نجات رهنمون شد .

بهمین ترتیب در سال های ١٣٥٢ تا ١٣٥٧ که رژیم طاغوتی داؤد شاهی بجا نشینی سلف کثیفش یعنی ظاهر شاه ، قدرت سیاسی کشور را بدست گرفت و به اشارهٔ بادران روسی اش و به همکاری گماشتگان خود فروختهٔ داخلی روس ها یعنی کمونیست ها ، سرنوشت مردم را به بازیچه گرفت و دروازه های زندان و سیاه چال های جهنمی اش را برای فرو بلعیدن و آزار و شکنجهٔ مسلمانان و جوانان آزادهٔ مسلمان ، باز گذاشت و چوبه های دار و کشتار گاه های وحشت ناک را برای شهادت بهترین فرزندان صالح و مؤمن افغان آماده ساخت ، صدیقی دوشا دوش برادرانش ، آرام نه نشست و از مبارزه باز نایستاد .

در سال ١٣٥٧ ، زمانیکه روس ها ، نوکر فرمانبردار و خود فروخته تری از داؤد را توسط یک کودتای خونین بقدرت رساندند و در حقیقت زمام ادارهٔ کشور و سرنوشت مردم مسلمان افغانستان را مستقیما در دست گرفتند ، صدیقی مانند عدهٔ زیادی از همرزمانش مجبور به هجرت گردید . سه ماه را در هجرت بسر برد و در مدت این سه ماه لحظه ای آرام نه نشست و به تنظیم و هماهنگ ساختن برادران مجاهدش تلاش و کوشش نمود .

پس از سه ماه سپری نمودن حساس ترین لحظات زندگی اش در حال هجرت ، همراه (٤٠) نفر از برادران مهاجرش بصوب بدخشان عزیمت نمود . کوه ها و کوتل های صعب العبور و مملو از برف را عبور نمود و همچون شاهینی که قفس بشکند و به پرواز آید و مستی کند ، شائقانه و مشتاقانه طولانی ترین و پرخم و پیچ ترین دره ها را در نور دید و به بدخشان رسید .

برادران همسنگرش را یکبار دیگر با دقت منظم نمود و به حملات خویش آغاز کردند و دو دازدمار کفار بر آوردند . علاقه داری کران ؤ منجان ، اردوگاه های دشمن در معدن لاجورد ، ولسوالی جرم بشمول تهانه سرحدی توپخانه را درهم کوبیدند و غنایم بیشماری از سلاح و مهمات جنگی بدست آوردند وعدهٔ زیادی از کفار و هواداران کفر را به کیفر اعمال ننگین شان رساندند .

پس از تسخیر این سنگرگاه های فوق الذکر از کمونست ها و کفار ، عازم پغتل ها شد و در آنجا با مردم مجاهد راغ و پغتل ها و شهر بزرگ دوش بدوش ، در جبهات مختلف منطقه به جهاد بر علیه دشمن پرداخت و در محافلات خطیر و حساس رشادت های فراموش ناشدنی از خود نشان داده و چندین حملات تهاجمی دشمن را خنثی و به شکست مواجه ساخت .

او هنگامیکه به منطقه قدم گذاشت متوجه شد که عناصر ضد انقلاب اسلامی با استفاده از حلم و گذشت بعضی علماء و موسفیدان منطقه ، درمیان مردم جا گرفته اند . بی درنگ به تصفیه این عناصر مزدور و اجیر که ممکن بود با استفاده از هر فرصت ممکنه ضربه سهمگین و جبران ناپذیری به مجاهدین و انقلاب اسلامی در منطقه وارد آورند آغاز نمود . بعد از چندی روانه شهر بزرگ گردید و در آنجا بعد از تنظیم جبهات مربوط بحیث امیر عمومی تعین گردید و پس از دو ماه به فتح ولسوالی های رستاق و چاه آب و ینگی قلعه و خواجه غار توفیق یافت . و سری به امام صاحب و دشت ارچی زد و به تنظیم امور مجاهدین پرداخت و به مجاهدین این مناطق همکاری ها و رهنمائی لازمه را انجام داد . که در نتیجه تلاش و جهاد مردم و قوای اعزامی وی این مناطق نیز آزاد گردید .

روس ها و دولت دست نشاندهٔ شان در افغانستان از تلاش های خستگی ناپذیر و رشادت این جوان مبارز سخت بستوه ، آمده و دلتنگ بودند و وجود او را در منطقه ، غیر قابل تحمل میدانستند و تاکتیک ها و پلان های رزمی او خواب از چشمان دشمن ربوده بود . کمونیست ها که در حیله گری و مکاری دست شیطان را از عقب بسته اند . دست اندرکار توطئه و وسیله شدند و گماشتگانی تدارک دیدند بمیان مردم گسیل داشتند و مترصد فرصت شدند تا خیال های باطل شان را جامه عمل بپوشانند .

به تعقیب دسایس سنجیده شده و پلانیزه شدهٔ قبلی دشمن و عناصر ضد انقلاب ، گماشتگان دولت و جاه طلبان مغرور و خود خواه ، شایعه سازی کردند که صدیقی میخواهد به پاکستان برود و بزعم خود با این شایعه پراکنی خواستند ، اکاذیب و جعلیات قبلی خود را ، بر منصه واقعیت بنشانند . این شایعه پراکنی ها همچون حیله های گماشتگان ، مؤثر واقع شد . آنانیکه بعمق موضوع و حساسیت مسئله پی نمی بردند ، تحت تأثیر دسایس و تبلیغات دشمنان اسلام واقع شدند و صدیقی را خلع سلاح کردند و از وی خواسته شد تا تصفیه حساب کند .

او راپور و اسناد مفصل و مستدل ، از اجرآت خود ارائه داد . و بعد بخاطر حل پاره ای از امور به مرکز جمعیت آمد . چند روزی را در مرکز جمعیت سپری کرد و زمینه را برای حل آنچه میخواست مساعد نیافت و هم از طرف دیگر او با سنگپارچه های سنگر ها و شلیک گلوله‌ها و فریاد های "الله اکبر" خو گرفته بود ، نمیتوانست با تلقین های گذائی التهاب و شور درون و وجدانش را فرونشاند و خاموش کند . هرگز نمیتوانست . لا جرم دو باره بازگشت تا همانند صد ها و هزاران برادر همرزم و همفکرش در آغوش سنگرها بخاک و خون بنشیند و شهید شود .

او دوباره از مرکز جمعیت بصوب بدخشان عزیمت نمود و به شهر بزرگ رسید ولی ضد انقلاب وگماشتگان فتنه انگیز دولت ، بازهم نمیتوانستند باوجود تمام تلاش های مذبوحانهٔ شان ، در مقابل او رویاروی بایستند . این مفسدین بزعم خود شان بهترین زمان و فرصت برای نیل مرام شومشان ، وقتی را انتخاب کردند که صدیقی را در حال ادای نماز بامداد به شهادت رسانند . او در هنگامی به شهادت رسید که در پیشگاه پروردگارش به نماز و عبادت قیام کرده بود . او مشغول راز و نیاز با پروردگار خود بود و زیر لب زمزمه میکرد که «ایاك نعبد وایاك نستعین» او در مسجد و در هنگام تضرع و راز و نیاز با الله ، بشهادت رسید .

آری ! او در خانهٔ خدا برای عبادت خدا و نیایش پروردگارش شتافته بود ولی دشمنان خدا پاس حرمت حریم خانهٔ خدا را نکردند و بندهٔ مخلص و مؤمنی را که عاجزانه در پیشگاه پروردگارش به راز و نیاز ایستاده و بعبادت مشغول بود ، با بی رحمی و قساوت به شهادت رساندند .

انا لله وانا الیه راجعون

او مثل هزاران مسلمان مبارز دیگر بشهادت رسید ولی آنانیکه دستان کثیف و پلید شان با خون همچو جوانان رزمنده و پیکار جوآلوده است از حیطهٔ عذاب الهی و انتقام آیند گان بدور نخواهد ماند و رهائی نخواهند یافت .

روحش شاد و یادش گرامی باد !

برادر شهید انجنیر مظهر الدین (شیون) شهید



صفر محمد با اسم مستعار مظهر الدین متخلص به "شیون" از جمله چهره های درخشنده و تابناک انقلاب ظفر نمون اسلامی ملت بپاخاستهٔ افغانستان بخون خفته و عزیز است که سال ها در راه به ثمر رسیدن این رستاخیز عظیم و نجات بخش ، رنجها کشیده و عرق ها ریخته و سر انجام هستی و روان ارجمند خود را دریں راه مردانه قربان و فدا نمود تا ملت ز جردیده و محروم و پند فاعش از نعمت "آزادی" بهره ور گردد .

او در سال ۱۳۳۵ درخانهٔ پدر ناتوان ولی ایماندار بنام ملا محمد عیسی در قریه "کوچک باوان" مربوط درهٔ سرسبز وطبورت زای "خستک"ها- که از دهکده های مشهور و لسوالی جرم ولایت بدخشان است ، متولد گردید و در عوض مرحمت والدین مسلمانش پرورش یافت والدینش با آنکه اولاد و اطفال دیگری نیز داشتند ، معهذا محبت و شفقت شان را بیشتر نوباوهٔ عزیز شان صفر محمد جلب نموده بود. صفر محمد را در سال ۱۳٤۲ به مکتب دهاتی دهکدهٔ "خستک" شامل ساختند تا نهال ثمر آرزوهای آینهٔ حاصل شده گردد .

او پس از فراغت از مکتب دهاتی در سال ۱۳٤۵ شامل صنف چهارم لیلیه پاییز در مرکز ولایت بدخشان گردید و شش سال را در آن مکتب با کمال لیاقت ، اخلاق و سجایای رضیهٔ اسلامی سپری نمود و در اواخر سال ۱۳۵۰ سند فراغت را بدرجهٔ اعلی بدست آورد و در بهاران سال ۱۳۵۱ به لیسه تخنیک ثانوی در کابل فرستاده شد . لیاقت کم نظیر صفر محمد در دروس مکتب ، اخلاق حسنه و سلوک نیکویش او را در نزد همه رسمان و هم صنفانش بحدی محبوب و گرانقدر ساخته بود که همه او را بنام "صفر جان" یاد و احترام می کردند .

او با آنکه برادر بزرگش "خاکزاد" هم به حزب پلید "پرچم" جلب گردیده بود ، زیر تأثیر عاطفهٔ اخوت واقع نگردیده و مسیر فطرت خویش را منحرف ننمود و باوجود تلاش های بی حد و اندازهٔ عناصر وطنفروش و اجیر مسکو ، در آنحالیکه هنوز عنفوان جوانی و رشادتش بود ، پلترک نیرنگ های مزورانهٔ استعمار ریاکار روس نا بکار موفق شد و به مخالفت علیه روشنفکرنما های الیه شده و مسخ گردیده پرداخت و محیط مکتب را بر عناصر استخدام شدهٔ روس تنگ ساخت .

صفر محمد در سال ۱۳۵۱ به نهضت اسلامی یگانهٔ کشور افتخار عضویت حاصل کرد ، بعد از آن پس که تحریک پیشتاز اسلامی بنام "جمعیت اسلامی افغانستان" اسمگذاری گردید ، او از مکتب مربوط اش نخستین کسی بود که تجدید بیعت نمود و تعهد نامهٔ آنرا امضاء کرد .

او با "شیون" شیوا و بلیغ خود قلب دشمن را درید و پنبهٔ غفلت را از گوش های مردم برداشت و از فراز منبع های تبلیغاتی فریاد او چون شرارهٔ سوزان در گوش جان ها موثر واقع می شد و به قلب های بی احساس ، سوزش و درد ایجاد می نمود .

"شیون" او نه فریادی بود برون از گلو و نه رجز خوانی بود و نه هم لغمهٔ سرایی ، بلکه نالهٔ بی بود که از اعماق دل دردمند و از ژرفنای روح آتش گرفته و ایمان ارجمندش بر می خاست و راه خود را در دل تیرگیهای جهل و غفلت به سوی گوش ها و قلب های خفته و فاقد تحرک انقلابی باز میکرد و حواس مرده و بیروح نسل و گروه های را که شیفته و قربانی جهل و نیرنگهای استعمار گردیده بودند ، برای انگیخت و اسلام را بعنوان یک ارمغان زنده و همیشه پایای الهی که موافق با روح تجدد طلبی عصر و زمان است ، بر وجدان ملت و قشر جوان آن عرضه می کرد .

"شیون" پس از آنکه در صف رزمندگان آگاه "جمعیت اسلامی افغانستان" داخل پیکار گردید ، بارها اظهار می نمود که :

کمونستان که در آنوقت ها بنام روشنفکران شهره بودند ، بسیار کوشیدند که مرا با تبلیغات زهر آگین منحرف سازند و دو اطرافم هالهٔ فریبندهٔ بلند ترسیم مینمودند که ضرورت احساس میکردم همه چیز حق دین و ایمان و افکار و اندیشه ها را از ورای هالهٔ مرموز آنها بنگرم . پی بردم که آنها میخواهند مرا ذهناً و فکراً مسخ و مسموم نمایند تا جامه یی را که قبلاً بریده و دوخته اند ، بر تنم بیندازند . خداوند "ج" نخواست که روحم به خباثت ایدئولوژی الحاد ، آلوده گردد و شخصیتم در گرو اسارت و استخدام استعمار درآید . خداوند با الطاف بیکران خود مرا به اسلام راستین و انقلابی و با آئین فطرتم استوار ساخت و از انحراف به چپ و راست مستقیم نگهداشت .

"شیون" شیرین سخن در بهار سال ۱۳۵۴ با همچنین اندیشه و طرز فکر و با بینشی به وسعت و فراخنای جهان به پرخمش انگیزی درمحیط پوهنتون کابل قدم گذاشت و با چهره های جدید موءمن و متحد آشنا گردید و ساحهٔ فعالیت های فکری و فرهنگی خویش را بیش از پیش وسعت بخشید و چون با قلمهٔ ماهر و چهره دمش تاز و پود حلهٔ اسلام را بهر طرف تنید تا از شکار شدن هموطنان آزاده اش به دام ها و حلقه های چیده شدهٔ دامگذاران استعمار جلوگیری بعمل آورد و توجه قشرهای منور را به اسلام، دین فطرت ورستگاری و نجات ابدی منعطف سازد .

او با خرافه پرستی ، جمود فکری ، تعصبات پوچ مذهبی و قیود دلت زای اندیشوی که رسوم و عنعنات جاهل را صبغهٔ دینی میدهد و به بدنامی اسلام و مسلمین منتهی میگردد ، سخت مخالف و در نبرد بود و عقیده داشت که باید اسلام از شکل تعبدی محض و از جوکات شعائر بیروح رائجه و از حالت رکود و انجماد خارج و به قلب زندگی و به متن جامعه راه یابد و زمام اراده و اختیار انسانیت را عهده دار گردد .

"شیون" از شر [illegible] خونین هفت ثور دولت [illegible] و از [illegible] وحشت [illegible] مسلمین و از [illegible] و بیدهای در [illegible] ارباب [illegible] و این که اسلام در کشور عزیز ما افغانستان همه روزه رو بزوال می گرائید ، نهایت رنج می برد و سر انجام از مشاهدهٔ همهٔ این مصائب وآلام به تنگ آمده و دل مهاجرت در پیش گرفت تا با برادران پیشتاز جمعیت مهاجر خود بپیوندد و عصیان خود علیه نظام مردود را از قوه به فعل در آورد و آتش تعالی خویش را تسکین بخشد .

آنچه که در عصر مهاجرت مصیبت نشتر جراحات درونی ، به رنج "شیون" می افزود ، تفرقه و اختلافی بود که متوجه پیکر واحد و متحد صفوف نهضت یگانهٔ اسلامی افغانستان گردیده بود . او دربن مدت نیز راهی را برگزید که فطرت سلیمه اش پذیرفته و برآن استقرار یافته بود .

او از فرصت مهاجرت استفادهٔ اعظمی برد و در پهلوی تعلیمات ورزش و عسکری به مطالعات و

معلومات اسلامی خود افزود و به اکمال وجوه ناقصهٔ شخصیت خویش پرداخت و نخست اصلاح را از خویشتن آغاز کرد و درا پنراه بعدی پیشرفت که مخالفت با جزئیهٔ کوچکی از موضوعات اسلامی را منافی کمال و سیر متعالی روح بلند پرواز آدمی می انگاشت. دوام مطالعه وکتب معلومات بیشتر و روز افزون، متعقباً به افزایش خضوع، خشوع، حلم و تقوی او متناسب بود و با گذشت هر روز وصفی از اوصاف ذمیمه و منفی را او در ابعاد مختلف شخصیت برازنده و آزادهٔ خود می کاست و به تکمیل ایمان خویش می پرداخت. "و اذا تلیت علیهم ایاته زادتهم ایماناً."

ترجمه: "چون خوانده شود بر ایشان آیات خدا، زیاده سازند آن ایات ایمان ایشانرا."

"شیون" در سال ۱۳۵۷ از جانب کدر رهبری جمعیت اسلامی افغانستان مؤظف فعالیت‌های حزبی و جذب و جلب گروه ها و طبقات مختلفه اسلامی در داخل کابل گردید و در راه انجام وظائف پر مخاطرهٔ ایمانی اش، سر انجام توسط پولیس دستگاه امنیتی دولت فاسد و دست نشاندهٔ روس دستگیر و زندانی گردید و امروز دیگر خبری از او در دست نیست و بگمان غالب، اوچون ده ها هزار هموطن ...گاه و ... قدمش، در راه خدا و بخاطر نجات ...ت ستمدیدهٔ خود، قربانی هدف و آرمان علیای زندگی خود گردیده است.

"شیون" صاحب درک عالی از حقایق و مفاهیم اسلامی و دارای قدرت فوق العادهٔ بیان و منطق شیوا و بلیغی بود. او بخوبی میتوانست برداشت ها و باور ذهنی اش را در چوکات مضامین پر ارج و سوزندهٔ بریزد و به تحلیل و تجزیهٔ ارزش‌های ...سی، اقتصادی، اجتماعی و بین المللی از نظر اسلام بپردازد.

او مسلمانی بود با درد و بی ادعا که باسلام بحیث "ایمان" عشق می ورزید و اسلام را بحیث وسیلهٔ کسب نام و نان روکش نمی نمود و از عناصر وگروهای که در زیر نام و عنوان اسلام عزیز، به رشد شخصیت و تقویت بنیهٔ مالی خویش میکوشیدند، سخت منزجر و متنفر بود. او چون پاره ئی از روشنفکرنما های مسخ شده و فاقد محتوی شطاح و بی شرم نبود و زبانش در خارج از حدود شرع حرفی و جمله یی را گردان نمی نمود از ناحیهٔ اخلاق عالی و صفات برگزیدهٔ اسلامی‌که داشت محبوب‌ترین چهرهٔ جوانان رزمنده درمیان مردم و مدرسهٔ محافل سیاسی واجتماعی بود و هنوزکه عمری ازوداع او با ملت می گذرد، یادش به خاطره ها گرامی و جاودانه است.

روحش شاد و جایگاهش فردوس برین باد!

د شهید قاضي محمد امین په یاد

د افغانستان د اسلامي انقلاب ویاړلي ځلیدونکي او ژوند جوړوونکي تاریخ د هغو ټولو زړورو د سپېڅلو او قهرمانو شهیدانو کارنامې او د معنوي شهکارۍ څخه ډک دی دا ځکه چې د هغوی په خدای مینو سپېڅلو او قهرمانو شهیدانو د میړانې ، سرښندنې اخلاص او رښتینولۍ نتیجه ده چې د اوږدمهال کمونیزم ښکیلاکګران او جباران اوس له ماتې سره مخامخ او د تېښتې لاره لرې ورکه ده .

د دغو شهیدانو په لړ کې یو هم خدای بخښلی قاضي محمد امین دی . دی د حاجي کمال الدین زوی په (۱۳۳۰ هـ) کال د لغمان ولایت د سرام کوټې د کلي په یوه دیندار ، متقي ، خیرخواه او سپېڅلې‌پاله کورنۍ کې زېږېدلی دی . د دغه شهید ورور محترم پلار به د کلي لپاره د خپل جایېدال د مسلمانو وروڼو او د قوم د مشکلاتو او ستونزو له حل څېړلو او د خپل وس په اندازه یې د معنوي سره مرسته کوله جوړات جوړول ، پول جوړول او څاه کیندل او نورو خیریه کارونو له مخې یې ډېر پام درلود او همدا راز د نوموړي شهید ورور محترمه مور هم میړنۍ ، ننګیالۍ او لاس نیولې چې ده او د کلي کور له نورو ګاونډیانو سره په زړه پوري نیک چال‌چلند لري . جهاد سره ښه مینه لري او د سنګرونو مجاهدینو پالنه او روزنه کړې خوښه سر ترې قربان دي : دا ښه ومې چې کمزورې یم او همدې پالنې نشم که له جهاد نه ورځم ... شهید

ورور قاضي محمد امین په مخنۍ یوه کورنۍ کې چې له یوه سره یې په زړورتیا کې د ایمان نور ځلېږي او په سترګو کې یې د ورورولۍ او اخوت څرګندې دلیل او نښې ، لوی شو په (۱۳۴۹) کال د لغمان ولایت په لیسه ، بیرته او ۱۳۴۵ کال د ننګرهار ولایت د روښان لیسه کې شامل او ترلسم زده‌کړې یې په همدې لیسه کې لوست وکړ .



د خپلو مشکلاتو له کبله یې دوه لوړ تیوریګي ، لیبرالیزم او سوسیالیزم د الیشنګ د بیا عبدالکریم په لیسه کې یې په پوره بریالیتوب سره پای ته ورسول .

دا هغه وخت و چې محترم پلار یې سخت ناروغه شوی و او د کار کولو توان یې نه درلود او طبعاً له اقتصادي ستونزو او مشکلاتو سره مخامخ شول او له نورو تحصیلاتو څخه یې زړه پاتې شو . دی رحمه الله دا د اسلامي او انساني ضد رژیم هم [illegible] ورځنۍ دغه لپاره څېړنه وکړه او پخپله یې هم موقع درلوده او له دې لارې به یې خپل اقتصادي مشکلات حل کول دثور د انسي ... او منحوسې کودتا څخه وروسته کله چې د روس اصلي مریان د قدرت واګې په لاس اخلي او پداسې حساسو شېبو کې چې د کمونیزم رنګینې هرې خوا نه خوره وه او یوه مسلمان به له بل مسلمان سره په ډېرو مشکلاتو د زړه خواله کوله خو زموږ دغه شهید ورور همغسې ډېرې نه یې خپل زړه کې ځای ورنکړ او په پوره زړورتیا او جرأت .

سره به یې د اسلامي انقلاب د پرمختګ په باره کې لوی
نه کولې عملي ځلې کسوټي او ډېر ژر به یې د
مسلمانانو وروڼو او صاحب منصبانو سره د ارتباط
سره ټینګ کړ او حقوي به یې د اسلامي انقلاب
ملګري وګرځول. البته پدې کار کښې دی ډېر لګیا
او هوښیار و.

شهید قاضي محمد امین د جهاد له اعلان سره سم
پیلوړ له زاخې او خپلو اسلامي مبارزو وروڼو سره
یو ځای کنړ ته لاړ او د دوی د هدایت په اساس بیرته
هېواد ته راګرځېد او هلته یې د اسلامي انقلاب د
هدف او مرام په خورولو کښې پوره پوره زیار
وویست او د دې تر څنګ یې دا هم وکولای شول
چې د دریورانو ریاست هم تر لاسه کړي او خپل
ارتباطات له لوړو دریورانو سره ټینګ او پدې توګه
د اسلامي انقلاب څېرونې هر ځای ته ورسوي او
همدا ډول له نه هغو مسلمانانو وروڼو سره چې تر
هغې پورې یې د سلاح ترلاسه کولو په لاسه رازېږېدګي کار کاوه،
خپل ارتباط ټینګ کړي او پخپله یې هم په وسله وال
جهاد پیل وکړ او د بشپړ فعالیت له کبله یې په
جبهه کې زړورتوب ښکاره کړ او د لارې د مجاهدینو پام ځانته
راواړاوه. او د لغمان د لمري قوماندان شهید
عثمان محمد (عقوټی) او د اسلام د لوړو سرښندونکو
مجاهدینو له خوا ده ته د قاضي لقب ورکړل شو او د
باتل چارو د امر په توګه مقرر شو.

د لغمان ولایت آګره فتح شوی مېس او
ولسوالی د همدغه شهید وروړ د ارتباط لپاره په
نتیجه کې تر لاسه شوېدی لکه د علیشنګ د اولسوالی
فتح د لغمان د مرکزي محبس وهل چې په نتیجه کې
یې زیات شمېر مسلمانان د پلید کمونیزم منګولو
څخه راخوشې کړې شول او پوره زیاته اندازه وسله
مجاهدینو ته په لاس ورغله او د لغمان مجاهدینو چې

ترځني پوړنګ ماشینګړي ته ورلوډ او یا کښې وکه
پدې وخت کې نسبتاً په پوره وسله بالدې سمبال شول
او د سره کمونیزم لاس په نامه مزدوران پوځ
پخپلو منګولو کښې را ایسار او د کهټ لاره
تړې درګه شوه همدا راز د سرښکاتو په پوره پاندې د
کمونستانو پرسته د همدغه شهید وروړ د ارتباط له
واسطه ورهل شوه او بیا هم پوره زیاته اندازه وسله
او مهمات د حق لارې مجاهدینو په غنیمت ترلاسه
کړه او همدا راز د ۱۳۵۸ کال په اواخرو کې هم
هغه شمیر خلق چې د مجاهدینو په لاسه یې د مسلمانانو
کوروته لوټول راولېږل او د خپلو اعمالو په جزا
یې محکوم کړل او د کور د خاوندانو سالونه
بیرته هغوی ته ورکړل شوه.

په دې ډول لوموړی شهید وروړ د مسلمانانو
او مجاهدینو په منځ کښې د خوږه درنښت خاوند او
د ولایتي امریت د نائب په توګه وپېژندل شو
نه هیڅکله د لی یتي او بې اتنګی یلوند له خوښاوه او
د قل لپاره به یې ویل: یا به د کفر تغر تولو او
یا به د شهادت لوړه درجه کټو. په رښتیا هم دغه
کمال شهید وروړ سره اسلامي درد موجود و. چې
شپه او ورځ به یې د جهاد د سنګرونو د تنظیم لپاره
هلی ځلی کولی ترڅو د کرملین د قطبي غرسانو په
مقابل کښې مجاهدین لږ پوخ او ټینګ سنګر ولري.

څرنګه چې دی د روسانو او د هغوی د
نالې څټو مزدورانو د سردردۍ عامل و. په همدې
سبب د دښمن د کمارل شویو کسانو لخوا د ۱۳۵۹
کال د چنګاښ د میاشتې په (۱۹) نېټه د جمعي
په ورځ د دولت شاه د ولسوالی تر څنګ په شهادت
ورسېد. انا لله و انا الیه راجعون.

سولر د دغه ارواح جاه وروړ وارثینو ته د
لوی او توانا خدای څخه د زړه تسل غواړو.

خدای جل جلاله پرته له دې چې مونږ په خپل منځ کې سره دوستان شوو او یو د بل غم وخوړو او له تفرقې او جدال لرې واوسو بل څه نه غواړي. «شهید استاد حسن البنا»

شرح حال زندگی مختصر مولانا سید هدایت الله
مشهور به مولوی کابلی



قلبی سید هدایت الله متخلص به (فرقت) مشهور به مولوی کابلی در قریه ارگشاه که در شمال شرق ولسوالی چاه آب ولایت تخار موقعیت دارد ، در یک دود مان متدین و روحانی چشم به دنیا گشود ، تعلیمات ابتدائیش را نزد شخص فاضل و صوفی پاک نهاد ، به نام آخند ملا لطفی احمد فرا گرفت ، سپس علوم اسلامی را نزد عالم روحانی و عالی مقام یعنی والد بزرگوارش در مدرسهٔ قریهٔ مذکور که تا چندی قبل کانون علم و معرفت برای پویندگان مکتب توحید بود ، آموخت .

زندگی اجتماعی و سیاسی :

چون این روحانی مبارز از آغاز جوانی وضع اجتماعی کشور را تحلیل کرده بود ، از نا بسا مانی های فکری و اقتصادی موجود در محیط زندگی مردم رنج می برد . بخاطر سهم‌گیری هر چه بهتر در صفوف مسلمانان مبارز آنوقت شامل مدرسهٔ دارالعلوم عربی کابل گردید در مدت تحصیل ، با علمای جید و متقین کشور آشنائی و رابطه ، قائم کرد . بعد از فراغت مدرسه ، از قبول شغل قضاوت که در آنوقت شکل اجباری داشت ابا ورزید . بخاطر خدمت هر چه بهتر به اسلام و مردمش روانهٔ زاد گاهش گردید . و در آنجا ، در مدرسهٔ آبائی ، به تدریس علوم اسلامی پرداخت که سالیان متمادی ، جوانان مناطق راغ ، رستاق ، شهر بزرگ و ولایت تخار وسائر نقاط وطن ، در مقابلش زانوزدند و از فیض علومش برخوردار گردیدند .

بعد از پانزده سال تدریس در زاد گاهش ، معاریف شهر چاه آب از مولانای شهید تکرارا خواهش نمودند تا به شهر آمده تدریس را در مدرسهٔ دارالعلوم چاه آب که قبلاً شخصیت فاضل چون مولانا خسروی بدوش داشت ، به عهده بگیرد ، ناچار قبول کرد و سالیان دراز تشنگان مکتب علم و معرفت را از فیض دانش خویش سیراب ساخت . او علاوه بر تدریس در مدرسه ، در مکاتب ذکور و اناث چاه آب منحیث معلم رسمی و حرف روحی جوانان ایفای وظیفه کرد . نه تنها در علوم اسلامی تخصص داشت بلکه مرد یک استاد ورزیده در علوم تاریخ و جغرافیه و ادبیات دری شهرهٔ شهر بود . در مکتب ، معلمین و شاگردان مشکلات جغرافیه و تاریخ اسلام را بواسطهٔ مولانا (فرقت) حل می کردند .

در بیدل شناسی ید طولائی داشت و در مجالس فرهنگی که بنای مولانا ی بلخی ، جامی ، و بیدل درمیان بودند مولانای شهید در صدر مجلس قرار داشت و شعر نیز می سرود و در نثر نویسی مهارت خاص داشت . مضامین و اشعارش در مجلات و روز نامه ها که گاهی به چاپ می رسید . اینک به طور نمونه چار بیت از قصیده اینکه راجع به وفات مرحوم مولانا خسروی سروده است بحضور خوانندگان محترم پیشکش می کنیم :

ای بدخشان ! چاه آب ای منبع دانشوران
ای دبیرستان فضل ای مجمع روحانیان
ای حیات تازه بخش پیکر انسای عصر
از نسیم عطر بیزت گلستان در گلستان
گوهری را سالها پرورده بودی در صدف
فرصت صیاد اجل ، برد از کف تو ارکان
لهذت بیگفت بلخ از درس و تعلیم غرشت
تمزیت گویند شدند اکنون تخارستانیان
خسروی آن فیلسوف عصر در طرز سخن
نخل عمرش را قضا بر کند شد سوی جنان

(فرقت) تنها یک مدرس و یک معلم در عهد مدرسه و مکتب نبود بلکه یک خطیب و یک مبلغ پر شور نیز بود . نطق های پر شورش در مساجد و کنفرانسها وعید ها مردم را به عدل و تقوی و برادری و اجتناب از ظلم ، دعوت و ارشاد می کرد .

با دید علمی وسیعی که داشت عده روشنفکران و متدینان بدورش حلقه می زدند . آنرا بصفت یک عالم و یک مبارز استقبال می کردند ، و مسائل علمی را آزادانه در غلس مطرح و بحث می کردند . آنان

بیاد شهید علامه عبدالشکور
چهره درخشان در تاریخ مبارزات اسلامی کشور

داکتر عبدالشکور شهید، چهره ایست درخشان در تاریخ مبارزات اسلامی کشور، و تا حیث آشنا برای همه کسانیکه با پیشگامان نهضت اسلامی سرزمین حماسه آفرین ما، شناسائی و علاقه دارند.



داکتر عبدالشکور شهید، در جامعهای پرورش یافت که جهل و بیسوادی، فقر و نابسامانی های اجتماعی و سیاسی آنرا احاطه نموده بود. جامعه ای کـه تلاش طبقات حاکمه و سرسپردگان زر، زور، و تزویر در جهت ضد اسلامی ساختن و به انحراف کشانیدن آن قرار داشت. حکومـات طاغوتی وقت بانشر نامه های تبلیغی ضد اسلامی سعی براین داشتند جوانان را از تعالیم زندگی ساز اسلام دورنگه داشته، مذهب را بشکل خرافات و اوهام جلوه گر سازند. رژیم فاسد سلطنتی و چاکران فرومایه با سرعت هرچه تمامتر درجهت اجرای پلان های شوم استعمارگران شرق و غرب گام برداشته و بقای تاج طاغوتی و تخت شیطانی خویش را در انزوای اسلام انقلابی و اشاعه فرهنگ منحط غربی و شرقی میدیدند.

روی همرفته جوانان کشور، روز بروز به مکتب های منحرف اجتماعی متمایل و به گروه های سرسپرده، وو طنفروش نزدیک می شدند، که در خطر بزرگ وحتی استقلال و سالمیت کشور را تهدید مینمود، استعمار شرق و نوکران انقلابی نمای آن و استعمار غرب و اجیران قصر نشین آن.

استعمار سرخ با وعده و عید های مکار، رژیم بی کفایت سلطنتی را بر محور منافع آزمندانه خویش می چرخانید و استعمار غرب هم مکیدن شریان های اقتصادی کشور، شریک استعمارگران روسی بود و فرهنگ پوسیده غرب بسوی اطراف و قصبات کشور پیشروی مینمود، جاهلیت تازه قرن بیستم با تغییر قیافه ی سرزمین محبوب ما سایه افگنده، و هر طرف را تاریکی و سیاهی فراگرفته بود، اطفالی کـه در همچو شرایط محیطی و اجتماعی بسن تمیز جوانی میرسیدند، بشکل بامسایل اسلامی و سیاسی آشنائی حاصل مینمودند انهائیکه مسایل اسلامی را در مساجد بصورت غیر مکتبی فرا میگرفتند و سر گرم منطق و فلسفه یونانی بودند و بجز مسایل اجتهادی سهم بشکل جامدوگم با مسایل ودستورات سیاسی اقتصادی واجتماعی اسلام آشنائی نداشته یا ورود به مکاتب و پوهنتون که فرهنگ مبتذل غرب و زرق و برق فریبنده مادیات در وطن

آزادی، مساوات و عدالت و شعار های بظاهر انقلابی عوامل اجیر و کمونیست برفضای آن حاکم بود. اینهمه مسایل اعتقادی را که بصورت پراگنده و خشک فرا گرفته بودند به فراموشی سپرده و فریفته هو چی گری های نوکران اجنبی میگردیدند.

برادر شهید و قهرمان ما در همچو محیط نا بسامان در مرکز ولایت لغمان پا به عرصه ظهور گذاشت در تعلیم و تربیت او توجه جدی مبذول گردید و در ایام جوانی به تقوی صداقت امانت داری و اخوت شهرت حاصل نموده. او در دوران تحصیل درلیسه روشان ولایت لغمان استعداد و شایستگی خاصی از خود نشان داد به ذکاوت و لیاقت معروف گردید همه ساله شاگرد اول صنف خویش بود ولی همواره مشوش و نا آرام به نظر میرسید. فامیل و دوستان بار ها کوشیدند تا علت تشویش و نا راحتی روحی او را دریابند ولی او همیشه متفکر بود به فرا گرفتن علوم دینی علاقه خاصی داشت و خیلی آرزومند بود تا تفسیر قرآن کریم و احادیث حضرت پیامبر گرامی اسلام رابیاموزد. از محیط انحرافی ورسم و رواج های جاهلی رنج میبرد. او انحرافات و نا بسامانی ها را به خوبی می دید و از دیدن آن رنج می کشید. او درد اجتماعی خویش را بخوبی تشخیص داده ولی از علاج آن عاجز بود.

بمطالعه آثار دانشمندان غرب پرداخت و آثار روسو و منتسکیو و دیگر نویسنده گان قدیم و جدید غرب نتوانست قناعت او را فراهم نماید باری فکر کرد که شاید مکتب پر طمطراق مارکسیزم لنینزم بتواند علاج درد اجتماع باشد لهذا بمطالعه آثار نویسنده گان کمونیست پرداخت ولی آنرا جاهلی تراز آثار غرب یافت او دربی گمشده خویش بود که به چند کتاب از نویسنده گان اسلامی دسترسی پیدا کرد با مطالعه آن کتب دریافت که استعمار، سال ها کوشیده تا اسلام را از اجتماع بیرون رانده و در کنج مساجد زندانی سازد و قرآن را از شهر به قبرستان ببرد و کتاب دعا را از قبرستان به شهر بیاورد. او با مطالعه همه جانبه نظام زنده‌گی ساز اسلام و با تحقق و تفکر در فلسفه و اقتصاد اسلامی دریافت که واقعا اسلام بسلای جان استعمار و نوکران گوش بفرمان آن است و باید همه استعمار گران و چپاول گران و طاغوتیان قرن مشتر کا تمام قوای خویش را علیه اسلام بسیج نمایند تاملل مستضعف و تحت ستم دنیا را از تعالیم زنجیر شکن و حیات آفرین اسلام دور نگهدارند.

داکتر عبدالشکور شهید، با مطالعه کتب اسلامی خیلی بشاش و با نشاط به نظر میرسید دیگر آن افسردگی و حالت تشویش در او دیده نمی شد. او بلا فاصله کوشید تابرادران و دوستان خویش را نیز آگاهی بخشد — به نزدیکان خویش توصیه نمود تا این کتبرا مطالعه نمایند.

او بالمراتعالی به پوهنځی طب ننگرهارشامل گردید ودرین هنگام بود که خبر تبارز نهضت اسلامی توسط استادان و محصلین پوهنتون کابل به او رسید. او خاطرهٔ فراموش ناشدنی حیات خویش را روزی میدانست که این خبررادریافت نمود. او بصورت فوری بکابل رفت وبا پیشگامان نهضت از نزدیک آشنائی و معرفت حاصل نمود و بزودی به ننگرهار باز گشت تا پیام نهضت را به همسلکان خویش برساند. دیگر داکتر عبدالشکور نمی کوشید که شاگرد اول صنف باشد و بیشتر اوقات را در لغمان بسر میبرد و تمام فعالیت های جنبش را در لغمان رهبری مینمود.

او با مرحوم مولوی حبیب الرحمن و برادران مجاهدش، رابطه ای نزدیک برقرار و فعالیت گسترده وهمه جانبه را آغاز نمودند. گرچه مولوی حبیب الرحمن شهید در نظر داشت تا مدت زیادی در لغمان بماند و مصروف دعوت اسلامی گردد ولی داکتر عبدالشکور را شایسته ای بحق این مهم دید وخود بکابل بازگشت — لهذا داکتر عبدالشکور قسمت اعظم فعالیتها را خود رهبری و تنظیم مینمود وکمتر به دروس خویش حاضر می شد. به زودی دایرهٔ این هسته ی که مولوی حبیب الرحمن شهید و برادر قهرمان او عبدالغفور شهید — غلام سخی (واثق) شهید وتنی چند از برادران مسلمان شامل آن بودند

— وسیع گردیده وگروه کثیری از جوانان پاکدل وبا احساس لغمان به آن پیوستند. منزل داکتر عبدالشکور شهید مرکز دعوت اسلامی و محل پذیرائی واستقبال کسانی گردید که به نهضت می گرائیدند.

فامیل محترم برادر شهید — با اشتیاق تمام، مصروف خدمت مهمانان وفعالین نهضت بودند. روبهمرفته این منزل به مرکز نهضت — محل اجتماع وجلسات الاشتگاه عارضی مسافران عبادتگاه وتیمارگاه مریضان — نوازشگاه بیکسان واستراحتگاه خستگان تبدیل شده بود.

برادر شهید ما با اکثر علمای مذهبی وجوانان مسلمان وبا احساس رابطه وتماس دایمی برقرار نمود و شرایط را برای اولین مظاهرهٔ پر شکوه اسلامی در لغمان آماده ساخت. او جوانان مسلمان و مجاهد لغمان را برای رهبری و تنظیم تظاهرات ۳ عقرب ۱۳۵۰ کافی دید وچون به وجود او در شهر جلال اباد ضرورت شدید احساس میگردید—لذا رهسپار ان شهر گردید. صبح ۳ عقرب گروه های اجیر وضد اسلامی ملحه لیسه روشان را اشغال نموده وبا پرچم های سرخ جمع شده بودند جوانان مسلمان باتعداد کم ولی باشور وایمان کامل در اثنای پر افتخار توحید را در دیوار لیسه روشان به اهتزاز در آوردند و نعرهٔ دشمن شکن الله اکبر در شهره طنین انداز گردید به زودی گروه کثیری از مردم به جوانان مسلمان پیوستند—انبوه جمعیت تمام منطقه را فراگرفته بود— رهبری این مظاهرهٔ عظیم را کلی چند از جوانان مسلمان و بخصوص برادر مبارز و شهید ما غلام سخی (واثق) به عهده داشت—مردم از هر گوشه و کنار، به جمعیت تظاهر کنندگان پیوستند وتظاهرات از کنترول خارج گردید. عظمت این روز و تبارز علنی جنبش اسلامی در ولایت لغمان مرهون زحمات خستگی نا پذیر داکتر عبدالشکور شهید می باشد. عاشورای همانسال باوجود فضای خفقان واختناق که رژیم، در ولایت لغمان ایجاد کرده وقوای مسلح ضربه را مستقر ساخته بود — با مساعی فداکارانه برادر شهید مادر مسجد جامع میترلام، با شکوه هرچه تمامتر وبا شرکت مرحوم مولوی حبیب الرحمن شهید برگزار گردید. پولیس مسجد را محاصره نمود وچندبار کوشید تا اجتماع را برهم زند ولی از هراس خشم مردم به این کار مبادرت نورزید.

درین اجتماع چند تن از برادران مسلمان منجمله داکتر عبدالشکور سخنرانی نمودند — بعد از ختم اجتماع و متفرق شدن مردم، پولیس بریک دسته از برادران حمله نموده وبا شناسائی قبلی، داکتر عبدالشکور را دستگیر نمود—اورا تحت شکنجه قرار دادند وبعد از مدتی آزاد گردید باجراحاتیکه از شکنجه شکنجه گران در او دیده میشد توصیه گردید تا چندی استراحت نماید وچون او مرد جهاد ومبارزه ومقاومت بود بنابرین در محفل میلادالنبی، همان سال نیز شرکت کرده ودر تظاهرات شهر جلال اباد سخنرانی نمود. برادر شهید ما با دوستان و برادران خیلی صمیمی و مهربان بود—اکثرا برادران مریض وفادار را با پول شخصی تداوی مینمود. او کمک های نقدی زیادی به جنبش نمود واز دوستان و خویشاوندان خویش نیز کمک جمع آوری میکرد.

او وبرادر مجاهدش در پرداختن حق العضویت از همه پیش قدم تر بودند وپول زیادی بعنوان حق العضویت تحویل بیت المال جمعیت در لغمان میدادند.

داکتر عبدالشکور مسایل را خیلی دقیق مورد بررسی قرار میداد نیز هوش باریک بین وژرف نگر بود. نظر او همواره صائب بود واقدامات او بسود جنبش تمام می شد — همیشه قاطع، جدی و واقعیت گرا بود — در علم، دانش، بینش و دیانت داوری شهرت بخصوص داشت. کمونستها از فرط دشمنی در مورد اوراست گفته اند که (داکتر عبدالشکور سید قطب زمان است) بعد از فاجعه ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، وتصمیم مقام رهبری جنبش به قیام، علیه رژیم، و معرفی نهضت تحت نام جمعیت اسلامی — افغانستان وتجدید بیعت و امضای سوگند نامه ها— برادر شهید ما یک تعداد از برادران مخلص و وفادار را مخفیانه در تابستان ۵۳ به منزل خویش دعوت نموده بخاطر اشتراك درین مراسم مرحوم مولوی حبیب الرحمن شهید با اوراق وسوگند نامه های جمعیت از کابل به لغمان آمده بود ودر منزل داکتر عبدالشکور از تمام برادران تعهد گرفته شد که بحیث اعضای جمعیت اسلامی افغانستان در راه خدا با جان ومال خویش بکار نمایند — سوگند نامه ها در فضای سرور و احساس انقلابی امضاء گردیده وهر یك آمادگی عام وتام خویش را برای فداکاری در راه خدا اعلام نمودند. بعد از دستگیری الحاج حبیب الرحمن شهید قافله سالار شهیدان انقلاب اسلامی افغانستان در زمستان ۱۳۵۴، داکتر عبدالشکور با تمام برادران فعال لغمان بصورت مخفیانه ملاقات نموده وبه ایشان گوشزد نمود که در برابر هر نوع توطئه و دسیسهٔ رژیم طاغوتی داود، هوشیار باشند ودر صورت لزوم از خود دفاع مسلحانه نمایند و هشدار داد که پس از امروز باید جدیت وقاطعیت بیشتر بخرج داد وبا سرعت واحتیاط باید عمل نمود.

برادر شهید ما هسته های مخفی را در لغمان بنیان گذاشت و دستورات لازم را به ایشان صادر نمود-

وبرای مسلح ساختن چندتن از برادران هسته های کابل همراه با چند میل تفنگچه روانهٔ کابل گردید ودر جوزای ۱۳۵۰، به چنگ ضد انقلاب افتاد — روزها وشبهای سخت ودشوار توقیف را سپری نمود، در برابر شکنجه و تعذیب دژخیمان رژیم مقاومت کم نظیری از خود نشان داد. او ماه ها در کوته قلفی بسر برد وبالاخره محکمهٔ قلابی وبدنام نظامی اورا به [illegible] سال حبس محکوم نمود. او در زندان نیز به دعوت وروشنگری پرداخت — تفسیر قرآن کریم و احادیث حضرت پیامبر را آموخت ودر مدت کمی حافظ قرآن گردید همچنان در مورد مسایل مختلف اسلامی تحقیق نمود و رساله در مورد قضاء شرعی برمایه بر لسان پشتو تحریر نمود — همچنان جزوه ای بنام سیاست اسلامی را نیز نگاشته است.

داکتر عبدالشکور از جملهٔ اولین کسانی بود که به قیام مسلحانهٔ تابستان ۵۸ بادید انتقادی نگریست او به شهامت دلیری و شجاعت برادران مجاهد آفرین خواند ولی این قیام را با این شکل و تاکتیک اشتباه دانست. او معتقد بود که اطرافیان و جاسوسان داود وسران گروه های کمونیست باید بدست برادران تعلیم یافته نظامی اعدام میگردید نه اینکه در اطراف قیام مسلحانه صورت بگیرد که نتیجه جز شهادت وزندانی شدن برادران و مخلص و تربیت‌یافته‌ها، نداشته باشد ودر صورت اجراء همچو عملیات نظامی باید از برادرانیکه مسئول ولایات بودند — مشوره اخذ میگردید ومطابق آن عمل می شد لهذا این قیام مسلحانه از نظر ایشان بر نهضت تحمیل شده تلقی گردید.

بعد از فاجعه خونین هفت ثور ۵۷ روز های دشوار تری بر مبارزان راه حق سپری گردید، ظالمانه ترین شکنجه های قرون بر بهترین فرزندان فداکار این مرزوبوم روا داشته شد و داکتر عبدالشکور باجمعی از همفکران وهمرزمانش توسط جلادان خون آشام تاریخ در زندان پلچرخی کابل به شهادت رسید وبه سعادت سرمدی که هر لحظه انتظار آنرا میکشید نایل گردید.

استعمار گران کریملین نشین و چاکران فرومایه شان فکر میکردند که با شهادت مردان بزرگ چون داکتر عبدالشکور، می توانند از روند تکاملی انقلاب جلوگیری نمایند وباکشتن مجاهدین سرشناس، انقلاب اسلامی را در نطفه خفه سازند. ولی ارادهٔ خداوند بزرگ بر آن بود که از هر قطره خون پاک شهدای گرامی وارجمند، هزاران هزاران مجاهد با ایمان وسر بکف تقدیم انقلاب گردد وامروز ۹ ساله جلادان کریملین نشین را بخاک یکسان، و روزنه امیدی به روی تمام اسیران ومحکومین زمین باز شود.

داکتر عبدالشکور شهید افغانها نیست، شهید یک گروه خاص نیست، شهید افغانستان نیست، شهید امت اسلام و شهید مستضعفین جهان است اهداف والای او، ایمان و عقیدهٔ پولادین او وبالاخره ارمان انقلابی او در محدودهٔ آب و خاک و رنگ و پوست نمی گنجد.

او از میان ما رفت ولی از هر کسی که در راه عمل در راه دعوت اسلامی در هر قریه و قصبه که برداشته بود امروز دران قریه‌ها صدها مجاهد مؤمن وفداکاری قد علم نموده که به ندای ده‌سال قبل او لبیک گفته اند وبه هرجائی که ترباد دعوت او بلند بود امروز تفنگ مسلسل های مجاهدین بگوش میرسد که خواب را بر سرمداران کفر واستبداد حرام ساخته‌اند. طاغوتیان دیروز از موجودیت حبیب‌الرحمن ها وداکتر عبدالشکور ها هراس داشتند ولی امروز برادران همرزم آنها وپیروان مسلک شان چون حبیب‌الرحمن ها وعبدالودود ها وصد ها تن دیگر به خون خویش راه بر انتصار رهبران گرامی جنبش را تعقیب نموده‌اند وبجوار رحمت الهی پیوسته. وبحق میتوان گفت که وسعت وگسترش انقلاب واوج گیری تامسلحانه مردم مسلمان و مجاهد ماثمره مجاهدت ها وفداکاری های بیدریغ راد مردان بزرگیست که در سپیده دم انقلاب به فیض شهادت نایل گردیدند و قبل از آنکه بمیرند شهادت را انتخاب نمودند.

روان همه شان شاد، یادشان گرامی ونامشان جاویدان باد.

غازي مولوي محمد الله شهيد

غازي مولوي محمد الله شهيد د حاجي
عبدالغفار زوی د کونړ ولايت د پيچ د نورستان
دهمسوز په ... کلي کې زېږېدلی او د کوچنيوالي
څخه يې د ديني علومو په زده کړه پيل کړی وو.
ده د لومړني تعليم د دوره په مدرسه هداية الاسلام
مردان، اشاعت التوحيد او ... مدرسه، اتازله
او نورو ديني مدرسو کې سرته رسولی وو.
نوموړی پوهنوال او ... مسلمان وو. د عالي
صفاتو خاوند وو. ده نېک اخلاق د کرو
د هر سنګر مجاهدين ستائيدي د اسلامي دعوت په
ساحه کې يو با جرأته مؤمن وو. دی هغو د
سنګر پوزبور لوبا لېدان وو. کله چې د ترکي سلطنت
حکومت د سنګو په کومک په افغانستان کې

اسلام شو دی د هغو فداکارانو د جملې څخه وو.
کوموچه د کونړ ولايت د پيچ او نورستان په
ساحه کې دلومړي ځل لپاره د کفر او الحاد په مقابله
کې عملي جهاد لاس پورې کړه دی د پيچ د نورستان
مجاهدينو لومړی لوبا لېدان وو او د اسلامي انقلاب
د لومړۍ انقلابي شورى عضوه وو لکه څرنګه چې
د سرطان په اول د ۱۳۵۷ د پيچ د ولسوالۍ د
مرکز د شهر ... په سلطه تمام د دهري حکومت
... د جهاد ... ته کړه او د ده د عسکرو
مجاهدين د نورستان څخه د ... مجاهدو
ډلګو کومک له وه رسېدلی دی د سرطان د ...
ورځې د جګړې چې د پيچ دو ولسوالۍ له د نورستان

په شرق د ... مجاهدو او د دهري ګماشته ګوډ
... د ... په ګډون دا نګر کلې
په برخه کې ... د دښمن له ... او ورکړه
او د دښمن ... ته يې تقريباً ... ...
... خان ورلاندې کړه او دښمن د ... سره
مخامخ شو.

دی دزړور توب او متانت نمونه او پر پياوړی
څېرګ او يا لنډ مجاهد و. د سرطان د
مياشتې په ۳۱ د ۱۳۵۰ کال کله چې د لمړي
ځل لپاره د پيچ ولسوالۍ د مجاهدينو په لاس
فتحه شوه دی په جګړه کې داوري قوماندان وو



او د مجاهدينو اله ... ګروپونه يې اداره کول
ده په ډېر متانت سره د جګړې ميدان ته ځان نږدې
کړه او په نتيجه د خوګسو ملحدينو د سردار ګوټو
څخه د زوسته ولسوالۍ تسليم شوه. دی د دغه
جګړې څخه وروسته ... د دهري ستړيا
په علت تاجيوان شوه اولږ ورځې د زوسته د ...
لويې ... له ... جمعيت اسلامي قوماندانانو
له پيشنهاد وشو چې د دهري حکومت سره ديني
مقابل په خاطر موثره قومي ... د لېرې ملح کړو
څکه چې اکړالات له وو او په ټول افغانستان کې
جنګ له دی شروع دا موضوع د انقلابي شورى
مجلس ته وړاندې شوه او اسلامي انقلابي شورى
چې د ټولو ډېرو تعداد يې اله کيښان وو د هغې له
جملې څخه شپږ کسه حاضر وو چې حزب اسلامي
نمايندګان د جمعيت اسلامي قوماندانانو څخه لوړ اعضا
او د نورستان څخه نوموړی شهيد لومړني وو چې
په انقلابي شورى کې يې عضويت اره. د انقلابي
شورى د جملې څخه د جمعيت اسلامي او حزب
اسلامي نماينده ګانو او غازي محمد الله د دهري
حکومت سره د صلحې کولو سخت مخالفت وکړه
کله چې د پيچ دو ولسوالۍ جنګ صرف دېوې مياشتې
لپاره قرار شو. غازي محمد الله د کامديش نورستان
له ډېر تعداد مجاهدينو سره د دهري حکومت د
قواوو د مقابل لپاره لاړه. هلته يې د څلورو مياشتو
په دوران کې د ګمرک ... او د روسي لوز ...

اصیل‌لو مطالبه وکړه او ډیره کامیابي یې حاصله کړه.

د (۱۳۶۰) کال د حوت په میاشت کښې نو موړی د باغچي په جنګ کښې زخمي شو او زخم په وجه یې د نورو مجاهدینو په واسطه پښاور ته راوړل شو. کله چه نوموړی پښاور ته راغی د جمعیت اسلامی د لیډرانو، مشرانو او د جمعیت اسلامی د مرکزي رهبرۍ اعضاوو او نورو مجاهدینو له خوا هرکلی وشو.

محمد الله غازي د قداوي ښځه و روسته د پنج جهانو په تشریف یووړه او د (۱۳۶۱) کال په کتابونو او نحو کښې یې چه د دهري ترګي او اسي او د روسي نورو غلامانو د کړنلو او ټګانو په لحاظ شوي. وی او نوموړی په هره جګړه کښې فعاله برخه واخستل خصوصاً په هغه حمله کښې چه شپږمي د میاشتي په آخر کښې د کابل د ولایت په مرکز باندې د مجاهدینو له خوا او شوه نوموړی د کابل د پښار مرکز ته داخل شو او د بازار د بهرا دارانو اسلحه یې واخیستله ورسته دغه کامیابیو (۱۳۶۰) کال کښې وښانو او د ورشو د پکتیا سریکانو د کلهوانو په ولایت او بالخصوص د پنج او شیوالي شدیده حمله وکړه نوموړی د ثور د (۱۰) نیټې ښځه تر (۱۶) نیټې پورې د روسانو او د عدوي

د سریکانو بریښي حملې ونه وځنډولي او د بده فعالي چریک او مجاهد په صفت یې د قوماندانانو وظیفه اجرا کوله او د اسلامي انقلاب د اولین قطار د سر بازانو د عملي ښځه ور کوم وخت چه په (۱۳۶۰) کال کښې روسي قواوي د پنج ساني ته داخل شوي او دلي وخت یاره جهاد مشوف شولو نوموړی د پنج د مجاهدینو سره شګ په شګ لیږي د ولسوالۍ په قواوو د شور دمیاشتي په (۱۰) نیټه حمله وکړه چه په دغه حمله کښې مجاهدینو د دشمن قواوي یعني تابوده کړی او دا قوا د توپ وسایل یې په غنیمت و استل چه په علي کښې شپږ سله با رلا او خلور سیله هوان او یو دمشکه او (۱۰۰) عسکرو پوره خفیفه اسلحه موجوده وه غازي محمد الله په دی جګړه کښې د نورستان د جمعیتي مجاهدینو قوماندان قوردی د دعوت او لشنلیزم سر سخت دشمن وو او په قومي کومولو باندې تجارب یې سخت غندلو. دا سیځلي مسلمان مجاهد په دغه جګړه کښې د سین د اتفاق په واسطه شهید شو او د هسوار د کلي د شهیدانو په مزار کښې خاورو ته و سپارل شو.

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید عبدالظاهر

مخدوم عبدالظاهر ولد ملا عاشور محمد که در قریهٔ شنان ولسوالی فرخار ولایت تخار دیده به جهان گشود یکتن از علمای مجاهد بود که شب و روز در راه اصلاح مردم و مجتمع و در راه نشر و پخش و تبلیغ اندیشه‌های اسلامی تلاش و جدیت می ورزید.

زمانی که روس‌های جنایتکار توسط مزدوران خود در افغانستان کودتا کردند، مبارزات و تلاش‌ها و تبلیغات این مجاهد دامنهٔ وسیع تر وگسترده‌تری بخود گرفت، به بیداری و آگاه ساختن مردم پرداخت و تا جائی که قدرت داشت مردم را به قیام مسلحانه فراخواند.

بتاریخ ٤ عقرب ۱۳۵۸ در زد و خوردیکه بین مجاهدین و کفار در ولسوالی فرخار واقع پیوست ، این برادر مجاهد به جوار رحمت ایزدی پیوست و جاه شهادت نوشید ،

جایگاهش بهشت برین باد !

(انا لله وانا الیه راجعون)

بیاد نیک محمد شهیدی از مرز بوم تهمان پر افتخار

هوا تاریک است ، شب فرا رسیده است . آسمان زیبائی خاصی بخود گرفته است . ستاره‌ها سوسو میزنند و گاهی میدرخشند . جوانی درنیمه‌های شب چشم به آسمان دوخته و گوئی راز نهفته اش را باستاره گان درمیان گذاشته است . یک طرف سوسوی ستارگان ازکران تاکران آسمان ، یک طرف نغمات دل آویز پرندگان شب خوان ، و یک طرف غوغای درونی شور وفریادهای ضمیر و وجدان درمیان این همه غوغاها و این همه صحنه‌ها و منظره‌ها، جوانی در تاریکی شب با پرتو شمع اندیشه هایش در جستجوی یافتن راه برای نجات مردم و جامعه اش از قید و بند زنجیرهای ظلم و ستم کمونیزم است . اندیشه‌ها و افکارش از اعماق تاریکی‌ها نفوذ میکنند و به کهکشان‌ها میروند و بامیدآنکه مگر راه نجاتی در آنجا بیابند ، در آسمانها سیر میکنند و واپس می آیند در بالین این جوان درگیر و دار این همه غوغاها و اندیشیدن‌ها به دنبال راه نجات است . راه نجات ملتش ، راه نجات وطنش از چنگال روس‌ها و کافران .

ولی افسوس دست جنایت کاران و دزدان شرف و ناموس انسانها ، در تاریکی این شب پر غوغا و پر شور و فریاده برای خاموش کردن شمع افکار و اندیشه‌های این جوان دراز میگردد و رشتهٔ افکارش از هم می پاشد و در سیاهی شب بجای تابش ستارگان و زیبائی کهکشانها ، دزدان تبهکار و تیره دلان سیاه تر از سیاهی شب را در برابرش میبیند .

این جوان مبارز نیک محمد نام داشت . در سال ۱۳۳۴ در دهکدهٔ کوچک "جیت بیوه" ؟ تالقان دیده بجهان کشود . پدرش عبدالصمد دهقان



فقیر و بی بضاعت بود ، ولی قانع و استوار و سلبه ناپذیر در برابر مشکلات و فراز و نشیب‌های روزگار . نیک محمد در سال ۱۳٤۲ به مکتب رفت و در متوسطهٔ تهرجمن به فرا گرفتن علم و دانش پرداخت . او هر قدر که بزرگ و بزرگتر میشد ، راجع به محیط خانواده و بی بضاعتی و تنگ دستی و بیچارگی پدر و علل و عوامل این فقر وتنگ دستی کنجکاوتر میشد . او از همان کودکی سؤالات و پرسشهای گوناگون راجع به تفاوت‌ها و افراط و تفریط‌های موجود در محیط مکتب و مدرسه و دهکده اش میشود .

او از ذکاوت سرشاری برخوردار بود . چون از خانوادهٔ فقیر و بی بضاعت بود ... در صف مکتب هم باهم قطار ... نشست و برخاست داشت و از صحبت و همنشینی فرزندان ... چشم ...

حوف لاک سلول های زندان دست بدست هم داده وحشت و هراس می آفریند ؛

ناگاه سکوت مرگبار زندان در هم میشکند ، نعرهٔ الله اکبر در فضای زندان طنین می افگند ، او را به شکنجه‌گاه میبرند و جلادان بی رحم و خونخوار به تعلیب و شکنجهٔ این جوان می پردازند انواع شکنجه‌ها و تعذیب‌ها اندکترین شکستی بر روحیه‌اش وارد نکرد . در برابر همهٔ شکنجه‌ها و پرسشها و بال جوئی های ... پاسخش یکی بود: "لا اله الا الله" یاد خدا او را روحاً و قلباً قوت میبخشید و آرامش . شکنجه های تعذیبها ادامه داشت ولی این جوان ، ثابت قدم و استوار ، پاسخش ، ذکرش ، فریادش ، شور و غلغله اش و زمزمه‌های شب هنگامش و ورد زبانش این بود : "لا اله الا الله" .

وقتی جلادان و جنایت پیشه‌گان در برابر شهامت و قدرت و نیرو ، و قوهٔ ایمان و عزم راسخ ، ثبات وراد مردی این جوان مبارز شکست خوردند و زبون گردیدند ، راه نجات ! خود را در آن یافتند که او را به شهادت برسانند و همان بود که دریکی از شب‌های هولناک دست تبه‌کار وجنایت بار جلادان کمونیزم برای خاموش کردن این شمع شب افروز توحید دراز شد .

بالآخره نیک محمد را ، جلادان و جانیان سیاه‌کار به شهادت رساندند . (انا لله وانا الیه راجعون) او همچنانکه آرزوی همیشگیش بود به هدف رسید و با قبول شهادت بزرگ پیروز گردید ، و زندهٔ جاوید شد .

آری ! نیک محمد شهیدی از مرزبوم قهرمان پرور تخار ، شهیدی که همچون شمع در سلول‌های ظلمانی و تاریک زندان می درخشید . شهیدی که فریادهای الله اکبرش آرام بخش دلهای اسیران و زندانیان ظلم و ستم بود . زمزمه‌های شب هنگامش گوش زندانیان را نوازش میداد و بقلب‌های مضطر شان قوت میبخشید و بچشمان ما تمزدهٔ شان روشنائی و درخشش .

روحش گرامی ، نامش جاوید و روحش شاد باد !

قصر نشینان و ثروت مندان و زورگویان دوری میجست . آنها فخر فروشی میکردند و این بی اعتنا به کبروفر و درشتی و فیشن آنها ، به درس مشغول بود و کوشش میکرد و میدانست که میشود "زر" را با "زور" به دست آورد اما علم و دانش و فضیلت و کمال معنوی از دست بردی هر "حقه باز" و زورآور و "تزویر" کاری است و فقط کلید این گنجینه بدست کسانی خواهد افتاد که میکوشند ، سعی و تلاش میورزند و شب و روز در طلبش جهد مینمایند و آرام نمینشینند . در این تصمیم موفق شد .

او از چهره‌های ممتاز در محیط مکتب بود . در سال ۱۳۵۱ به تخنیک ثانوی رفت و در سال ۱۳۵۴ با اخذ نمرات عالی در امتحان کانکور شامل پوهنتون انجنیری گردید ، به صنف چهارم انجنیری مشغول تحصیل بود که مزدوران حلقه بگوش کرملین دست به یک کودتای فاجعه آمیززدند .

وی متعاقب این کودتای خونین، پیش از پیش مصمم تر و استوار تر در راه مبارزه گام برداشت همه جابرایش سنگر مبارزه و پیکار بود ، باهمه توان و استعدادی که داشت دست رد برسینهٔ کثیف ترین دشمنان شرف و آزادی بشریت یعنی کمونستها و روس‌ها زد و لحظه ای هم از افشای جنایت‌ها و دسایس شوم استعمار دست نکشید . او با فریاد هایش ، با اندیشه‌ها و افکارش با نگاه‌های تند و خشمگینش غلامان حلقه بگوش روس را تهدید میکرد .

دریکی از شب‌های جوزای ۱۳۵۸ در اطاقش در لیلهٔ مرکز پوهنتون کابل ، در حالیکه غرق اندیشه‌ها و افکار متلاطم و طوفانی خود بود که دزدان و غارتگران آزادی به سراغش شتافتند و بزندانش افگندند .

در زندان پل چرخی کابل :

زندانی است هولناک ، کشتارگاه هزاران انسان بی گناه ، کشتارگاه هزاران جوان مبارز و مجاهد . سکوت مرگباری برمحیط زندان حکمفرماست ، نیمهٔ شب است . سیاهی شب و تاریکی‌های

داکتر غیاث الدین زاهد شهیدی از کوه پایه های فلک سای بدخشان

شهید غیاث الدین (زاهد) فرزند عبدالغفار در سال ۱۳۳۴، در قریه سیاه سنگ یفتل علیا ولایت بدخشان در دامان یک خانوادهٔ متدین چشم بدنیا گشود. پدر و مادرش که سال ها انتظار وجودش را داشتند. او را با شایسته ترین صورت در دامان مهر و عطوفتیکه خاصه والدین میباشد پرورانیدند. زکاوت فوق العاده و تجسس و کنجکاوی اوبیر امون پدیده های ماحول که او را از اطفال عادی متمایز ساخته بود والدین گرامی اش برآن داشت تا فرزند عزیز خود را شامل مکتب سازند وازین طریق این نونهال را چون درخت مثمری بجامعه، فلاکت زدهٔ خود تقدیم نمایند. او در سال ۱۳۴۰ شامل لیسهٔ پامیر در مرکز بدخشان گردید و در دورهٔ ثانوی که نوجوان رشید و چیز فهمی گردیده بود. در مقام مقابله با افکار غدر مزدوران مسکو و پیکنگ پاایستاد و باستطق رسا از موضع اسلامی خویش بدفاع پرداخت و از هزله دوران طفولیت که تقریباً مرحلهٔ لغزش و انحراف است به رسالت خدا (ج) سخت تمسک جست و با کمال متانت و پایداری متوجه همه سیماشی ها و تبلیغات زهر آگین فرهنگ خورده گان مزدور و جواسیس مائوئیست مصئون ماند.

غیاث الدین دوران لیسه را باعالی ترین درجات علمی پایان رسانید و در سال ۱۳۵۰ شامل پوهنځی طب کابل گردید. او که قلب پاکش مملو از عشق و محبت بخدا (ج) و تحت قانون خدا (ج) در جامعهٔ عقب نگهداشته شدهٔ افغانستان بود نمی توانست دیگر آرام نشیند و درد ها و آلامی را که دامنگیر ملت مظلوم و همیشه در بند او بود تحمل کند، برداشت ژرف و عمیق او از اسلام زندگی ساز در حقیقت امواجی از طوفانی بود در سراسر وجودش به تلاطم در آمده و او را در راه مقدسی به تحرک وا داشته بود او دیگر سکوت را در برابر مظالم وتعدیات حکمروایان مستبد و دیکتاتوران خود کامه وقت گناه بزرگ می پنداشت و آنانرا که دست

به انتظار فرارسیدن فرصت مناسبی در سر خود را می پرورد و با تسلیم قرار داشتند به مبارزه و پیکار دعوت



میکرد. او الگوی بود از مبارزه و جهاد در راه نهاده کردن ارزش های والای مکتب انسانساز توحید. نبوغ فکری و ذکاوت خدا دادی او از یک طرف و پیکر بی امان و عمل ناپذیر، ارادهٔ متین، ثبات و پای مردی او در جهت تحقق ایده های حیات بخش و دستورات ظلمت شکن آئین پر افتخار اسلام از سوی دیگر توجه محصلانی را معطوف میداشت. موصوف همردیف تمام جوانان متعهد و مسلمانان پوهنتون که تاریخ پرافتخار افغانستان مبارزات حماسه آفرین آنها را می ستاید، تحت اثر کار انسجام وحدت محصلین پوهنتون و سلاب معارف در یک حلقهٔ نیرومند و تنظیم یافته بودند تا خاطر گسستن قلاده ها و زنجیر هائیکه مزدوران و جاسوسان روس تبهکار در گردن ملت بخون افتیدهٔ افغانستان انداخته بودند از ایجابات مبرم جامعهٔ ما و از مقتضیات فضای سرگبار و مسمومیکه گردانندگان چرخ سیاست (کشور دوست) بالای مردم ستمکشیدهٔ ما تحمیل نموده بودند متوجه و بکوریچه بمبارزه برخیزند.

این راد شهید تا سرحدیکه توان و قدرتش اجازه می نمود دلیرانه و شجاعانه با تسخیر علم و زدن ضربه های مهلک بر پیکر ایدیالوژی کثیف به اصطلاح ترقی که بهتر است از آن بنام ایدیالوژی

(قلاده و زنجیر) یاد کنیم وارد ساخت. این مجاهد والا مقام بعد از بقدرت رسیدن (تره کی) مزدور که سر آغاز بکدورهٔ ننگین در تاریخ زرین ملت ماست نه تنها از آب در نیامد و بگوشه ای نخزید ویا مانند برخی از افراد جبون و ترسو انداختن تسلیم سرنداد ویا مانند بعضی ها بیشرمانه قبای بیطرفی بتن نکرده بلکه بی طرفی را تنها نهٔ بی احساسی و بی تفاوتی در برابر دردها ومصائب رنج آور ملت و امواج خونیکه از کشتار فرزندان صالح وطن بوجود آمده تلقی میکرد و بیشتر از پیش روح مبارزهٔ جهاد را در نهاد پاکش تقویت می نمود. او مانند سایر فرزندان قرآن باوجود آنکه بیشگون دوانیدهٔ سکو یعنی گروه های وابسته غل و زنجیر کنام عرصه های مبارزه را بروی آنان تنگ ساخته بودند و برای احدی اجازهٔ نفس کشیدن نمیدادند، دوران حد مبارزه را گذراند ودر راه حصول آرمان و عقیدهٔ پاکش که رضای خداوند (ج) بود لحظهٔ مرگ از پای در نیامد و آرام نگرفت. او بتاریخ اول جوزا سال ۱۳۵۸، توسط پولیس بیدادگر حکومت ستمگر و مزدور (تره کی) دستگیر و زندانی گردید که از همان تاریخ بعد دیگر احوالی از داکتر غیاث الدین شهید و اصل نمیشود و گمان قوی میرود که همچون هزاران هزار انسان رزم آور دیگر بسیلهٔ دژخیمان جلاد و آدمکشان حرفوی رژیم های دست نشاندهٔ سکو در مقتل انسانیت بکام هوا و هوس های اراده های بیگانه پرست در کابل فرورفته باشد.
(انا لله و انا الیه راجعون)

سبز محمد شهید:



سبز محمد ولد عزیز احمد ساکن منطقه چهر پنجشیر یکی دیگر از شهدای راه حق و آزادیست که در این اواخر جام شهادت نوشید و شاد کام و سر افراز بسوی خدا شتافت. او که بیست و دو بهار از عمرش می گذشت از اولین سپیده دم انقلاب و قیام اسلامی، کمر جهاد بربست و با برادران دیگر همسنگر خویش درچندین عملیات علیه دشمن اشتراک ورزید. سبز محمد یکی از افراد قطعهٔ متحرک پنجشیر و یکتن از جوانان مبارز و با شهامتی بود که نه تنها در درهٔ پنجشیر راه را بر دشمن می بست بلکه هرجا از حملهٔ دشمن نشانی می یافت، سلاح بردوش می کرد وراهی صحنهٔ نبرد می شد. این روستا زادهٔ دهقان نژاد که صولت و همت در خون او عجین بود زندگی را برای آن میخواست تا از نعمت جهاد محروم نشود و وطن و مردمش را آزاد ببیند. او بعد از کارنامه های غرور آفرین و افتخار آمیزی که از خود برجا گذاشت، در یکی از عملیات ها و حمله بردشمن در تنم درهٔ ولایت پروان پای خود را از دست داد و به پنجشیر انتقال یافت و در لحظاتی که جان به جان آفرین می سپرد می گفت قلقه ترمین نه ازان است که جهان را بدرود میگویم بلکه متاثر ستم که دیگر نمیتوانم در جهاد اشتراک کنم. خداوند قرین رحمت خویش بگرداند.
روحش شاد و یادش گرامی باد.

رضای الله را حاصل کند و مظاهر مادی را نا دیده بگیرد بعد از بازگشت طی دو ماهی شب نشینی با رهبر جمعیت اسلامی افغانستان و بعض استادان پوهنتون ملاقات کرده ، مشکلات مسلمانان را به طور عام و از افغانستان را بطور خاص با ایشان درمیان گذاشت و رابطهٔ خویش را همیشه با پاکترین جوانان نهضت اسلامی افغانستان حفظ کرده بود . تا اینکه کودتای ننگین کمونستی و انسان کش رژیم اختناق آور تره کی بمیان آمد . از آنجائیکه هدف بر اساس اصلی مرام کمونیزم ، مبارزه با علم و عالم بوده است پس از اندک زمانی مولانا فرقت دستگیر و روانهٔ زندان پل چرخی گردید . چه مکان وحشتناکی . هر شب صد ها فرزند اصیل اسلام به جرم مسلمان بودن در مقابل چوکه های آتش جلادان زمان قرار می گرفتند ، زیرا این نظام طاغوتی و انسان کش با همه اقشار پاک جامعه ، چه دهقان و چه کارگر ، چه روشنفکر و چه عالم ، دشمنی داشت .

او ، زمانیکه درمیان منجنیق عذاب می افتد ، نه رعشه ئی در اندامش ایجاد میگردد و نه غنچهٔ تبسم لبانش با دیدن این آلام می پژمرد ، چرا که او در نخستین گام مبارزه خود ، همه مصائب و شکنجه های بیدادگر انرا قبول کرده بود . بی سرپرستی اطفال کوچک و معصومش او را ملول نمی کرد چرا که او خود میدانست شهادت در راه خدا رسیدن به زندگی جاوید است زیرا او هدف عالی داشت آنهم بلند نمودن نام خدا در روی زمین . زمانیکه چون اختر فروزان بر افق تیره و تار زندان طلوع می کند همه ستاره های انقلاب اسلامی تحت الشعاع فروغ دانش و روحیه عالیه اش قرار گرفته از فروغ دانش آن بزرگوار مستفید گردیدند و همه شوریدگان مکتب توحید را بخود مشغول و نزدیک ساخت و آن چندی که از آن شوریدگان از آن مکان وحشتناک جان سالم بدر برده اند همه از مولانای شهید از ثبات و پایمردی اش به نیکی یاد کرده و خاطره اش را چون یک مربی روحی و یک مبارز عالی مقام گرامی می دارند .

و سر انجام دست های ناپاک جلادان و کثیف ترین دشمنان زبون خال و فرومایهٔ انسان و انسانیت ، غنچهٔ زندگی این عالم روشنضمیر و این مبارز خستگی نا پذیر را پرپر کرد . یعنی مولانای شهید در یکی از شب های زمستان سال ۱۳۵۸ ، توسط جلادان آدمخوار با عده ای از همرزمان و همفکرانش به شهادت رسیدند و به آرمان والا و مقدس شان نائل آمدند .

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد !

لحاظ همه دوستش داشتند و عزت یک الگوی اخلاق درمیان اقشار مختلف مردم محبوبیت داشت بنابراین موقف اسلامی و مردمی ای که داشت ، مردم مجبورش ساختند تا در انتخابات دورهٔ ۱۳ ، سیزده شورای خود را کاندید ای وکیل نماید . الزاماً قبول کرد اما در اثر توطئه ی سوء جوانان و زور گویان منطقه ، دولت از کاندیدای وی جلوگیری کرد ، زیرا میدید منافع حلقه بگوشهایش در خطر افتیده و از بین می رود و از مسلک مقدس معلمی نیز منفکش شده و دوباره روانه زاد گاهش گردیده و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت اما از آنجائیکه انسانهای مجاهد مبارز در هر عصرو زمان خار چشم قدرتهای طاغوتی بوده اند مولانای شهید نیز خار چشم زور گویان محل بود و دولت فاسد و مستبد به واسطه ایجنت هایش چون سایه او را تعقیب می کرد اما بدون کوچکترین هراس راه خود را ادامه میداد .

با بمیان آمدن کودتای ننگین سردار داؤد ، این زالوی کثیف ، بهترین جوانان ارجمند و مبارز وطن روانهٔ زندانهای وحشی شدند وجانهای شیرین خویش را در راه عشق به الله فدا کردند . مولانای شهید نیز روانهٔ ده مزنگ گردید . با تبوهن استاد ، بعد از چندین ماه شکنجه و تعذیب از زندان رها گردید اما از رها شدنش خوش نشد زیرا در زندان با عزیز ترین جوانان مسلمان آشنائی حاصل کرده بود . بعد از رها شدن آرام نه نشست و دوباره به مبارزهٔ خود ادامه داد .

به سفر بیت الله شریف مشرف شد درین سفر از کشور های اسلامی چون ایران و عراق اردن دیدن کرد از وضع اجتماعی و اخلاق مسلمانان و طرز حکومت حکام غیر اسلامی خیلی رنج می برد خاصتاً از وضع اخلاق و غرب گرائی مسلمانان ، بسیار اندوه گین شد . در هر جائیکه کاروان حجاج توقف می کرد خطابه های پر شور و هیجان آور ایراد میشمود حاجیان و مسلمانان را به مسیر اصلی اسلام و دوری از انحرافات اخلاق دعوت می کرد . طی دو سخنرانی ، یکی در تربت جام ، دیگری در یکی از تکیه های معروف تهران ، مسلمانان را به اتحاد و یگانگی دعوت کرد و از تفرقه بر حذر داشت با عده ای از روحانیون تسنن و تشیع ایران دیدن کرد و از ملاقاتهایش خیلی راضی بود . در عراق با عده ئی دانشمندان و روحانیون دیدن کرد همچنان از ملاقاتش با امام مسجد امام اعظم حرف می زد و از او به نیکی یاد می کرد . وضع زائرین را در سعودی بدیدهٔ انتقاد مینگریست و می گفت قبل از حاجی شدن مفهوم درست کلمه را دانستن شرط است حاجی باید رضای معشوق حقیقی خدوند

د شهید داکتر
شاه ولیخان لنډ سوانح



شاول د حضرت جان زوی او د کنړ د ولایت د خوږکي د واټپور ولسوالۍ د باچوړو په کلي کښي (۱۳۳۵) هجري شمسي کال کښي زېږېدلی دی کوم وخت چه (۷) کلن شو نو د سید نورخېل بلاړی د علمي روزنې د پاره د خوږکي د جومات په لیسه کښي داخل کړ او د دیني زده کړی د پاره یی هم ده ته خاصه توجه وکړه د ده پراخه استعداد او په اخلاق نوموړی ته داسي بصیرت ورکړ چه د حق او عدالت په میدان کښي حیل هلځلي شروع کړي کوم وخت چه نوموړی (۷) ټولګی ته کامیاب شو نو د مبارزو مشکلاتو سره یی په پوره صف کښی خپله مبارزه د کمونست ... د دغه وخت شاهی ... رژیم په ضد شروع کړه نوموړی د خوږکي د مجموعه اسلامي ... سره یو ځای شامل او د لاږمو هدایتونو په سر ... رسول ... کي یې چیله علمي فدا کاري او ایمانی میځل جرګندی کړی چه د ده په فعاله همکاری د دغه حوضی اسلامي مبارزینو وکولای شو چه د کمونیزم امکان په دغه منطقه کي خفه کاندی کوم وخت چه شاهي دوران ختم او د داؤد مستبد جمهوری رژیم په افغانستان کښی منځ ته راغی

د دغه دوران شخه لږه موده وروسته استاذ جان محمد او عنایت الله په واسطه د دی حوزی اسلامي مبارزینو تور هم منظم شو چه د همدغه ارتباط په واسطه د داؤد د رژیم په دوران کښی نوموړی د استاذ جان محمد په واسطه سره د پوهنتون تورو ملګرو پاکستان ته وللی چه د لته د مبارزو ملګرو د کتنی څخه وروسته بیرته همغه ساعی ته واپس دول شو چه وخت کښی د ده فعالیتونه د دی سبب شو چه

لیسی زیات شاګردان نوموړی د اسلامی مبارزی حال همفکرو ته تشویق کړل او د هغوی په زړونو کښی یی حیله خاصه توجه وکړه کوم وخت چه نوموړی په (۱۳۵۵) هجری شمسی کال د دغه لیسی څخه په لمړی درجه فارغ التحصیل شو د کانکور د ازموینی په ورکولو سره نوموړی د ننګرهار د طب پوهنځي ته کامیاب شو چه یو کال تحصیل یی د ننګرهار د طب په پوهنځی کښی ترسره کړ او په (۱۳۵۷) کال د نور د کودتا نه وروسته داوړی د دوی مباشتو د رخصتی په موده کښی ده یو بل فعاله مبارز چه هغه هم د طب د پوهنځی متعلم و چه د ترلګ د علاقی و او سید عبدالله پاچا نومیده همه سره یی خپل ارتباطات د طب د پوهنځی په ساحه کښی درلودل د رنګ د اسلامی مبارزینو او د خوږکي د ولسوالی د مبارزینو ارتباط هم د دغه رخصتی په دوران کښی پدغه سختو شرایطو کښی د دوی په واسطه سرته رسیدل .

د دغری دولت د شدید کنترول په نتیجه کښی چه سید عبدالله پاچا په (۱ - ٤ - ۱۳۵۷) تاریخ

د رنګ د علاقه‌داری څخه د خوږکي د ولسوالی د مبارزو ملګرو د ارتباط د پاره راغلی و د دغه ...

علاقه لرې کمونستانو د نظارت لاندې نیول او
حتی ده اپاره یې د جاسوسانو په واسطه تعقیب
کړل. وه کوم وخت چه نوموړی د خوګی ولسوالۍ
ته راورسید په بازار کښې د حزب یو ملګري سره
دکتوله وروسته پداسې حال چه د دولتي نظارت
څخه ناخبره ؤ د خوګی د ولسوالۍ څخه تیر شو او
د یوتن ملګرې د لیدو څخه وروسته نوموړی د بابهو
کلي ته د حزب یوتن ملګري سره راغی په بابهو کښې
د بعضو ملګرو لیدلو نه وروسته بیرته د وطن د سهارلو
په مقصد د کلمانو کلي ته د ډاکټر شاولي خان سره
لاړو او د همدغه کلي څخه خوګیو کمونستانو
د ولسوالۍ په هدایت سره نوموړی دوه مبارزین
خارج او کوم وخت چه دوی د حکماني کلي ته
ورسیدل همدلته د دولتي دستګاه لخوا څخه دستګیر او
د خوګی د ولسوالۍ زندان ته راوړله شو د یوې شپې
د تیرولو څخه وروسته یې د چغسراي زندان ته
یووړل او د څورو پنځو ورځو څخه وروسته یې
د ننګرهار محبس ته یووړل چه هلته د دغه ظالمې
دولتي دستګاه څخه پرته اجازه ورنکړل شوه چه
د نوموړو دوو مبارزو په حقه معلومات ترلاسه کړي
د همې ورځې څخه وروسته نوموړي د دولت په
مستبد کنترول کښې داخل او د شهادت جاموته یې
د زندان په تورو کوټو کښې وڅکل .

«اناللّه وانا الیه راجعون»

خالق الله شهید:

خداوند کسانیرا که در راه اش مبارزه میکنند
دوست دارد .

خالق الله شهید ولد عصمت الله در یکی از قریه
های اسلام پرور دره های پر پیچ حصهٔ پنجشیر چشم
بجهان کشود بهار زندگی را سپری کرده بود .



در دوران زندگی مدت هفت سال تحصیل در
مکتب ابتدائی کرامان و بعد بروز کار زندگی
پرداخت و زمانیکه دولت مزدور تره‌کی روی کار آمد
از وظیفهٔ کارگری که در کابل داشت فرار و در
صفوف مجاهدین بحیث یک سرباز خدا به ارگان
جمعیت اسلامی افغانستان افتخار عضویت پیدا کرد
و مدت هشت ماه به پاکستان برای آموزش تخنیک
تاکتیک های نظامی سپری و بعد عازم وطن شد
شهید راه حق مدت سه روز در خانه سپری و بعد
بنا به فرماندهٔ سنگر شکنی کفر و کمونیزم آمر
عمومی جبههٔ پنجشیر و سمت شمال برای درهم
کوبیدن سنگر های تجاوز گر روس و غلامان آن با
دیگر گروپ های صرتی راه حق عازم شمال ولایت
پروان شد و بعد از سه روز نبرد با دشمن خون آشام
بتاریخ ۱۲-۳-۱۳۶۰ داع اجل را لبیک گفته و
روحش به مقام والای جاگاه بهشت واصل و لحظه
در کنار آورهٔ خود را از دوری اش اندوهگین
نموده و برادران که شهید شدند که این جوان نورس را
و دیگر برادران شهیدان راه حق را مشاهده نمودند با
تصمیم قاطع انتقام خود آنرا از روس های تجاوز گر
و غلامان آن بخواست خداوند (ج) خواهند گرفت و
افغانستان وجهان اسلام را از تجاوز گران روس و
غلامان آن خواهند گرفت .

روحش شاد و یادش گرامی باد

احمد جان شهیدی از غورات مردخیز



احمد جان فرزند یار محمد در ولسوالی تیوره ولایت غورات پا بعرصهٔ وجود گذاشت. به سن ۷ سالگی، شامل مکتب ابتدائی ولسوالی تیوره شده و در پهلوی درس‌های مکتب، علوم دینی را نیز بطور خصوصی در مسجد جامع محله می آموخت و بعد تحصیلات عالی در رشتهٔ علوم دینی شامل مدرسهٔ جامع هرات شد. در دوران مکتب، یک شاگرد لائق و ورزیده و صاحب اخلاق نیکو بود. در دوران ترور و اختناق داؤد جلاد با برادران نهضت اصیل و انقلابی (جمعیت اسلامی افغانستان) آشنا شد و تحت هدایات این نهضت به فعالیت هایش بر علیه کفر والحاد آغاز کرد. زمانیکه کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ بوقوع پیوست فعالیت هایش را شدت بخشید و به تنویر اذهان و تحریک و بسیج مردم پرداخت و درین دوران تحت تعقیب پولیس قرار گرفت. در اواخر اسد ۱۳۵۷ مجبور به هجرت گردید. در دوران هجرت به آمادگی و سازندگی بیشتر خود و برادرانش تلاش وسعی ورزید. تا اینکه قیام تاریخی مردم هرات بر علیه کفار آغاز گردید، این برادر مجاهد بصفوف مجاهدین پیوست. وقتی میگ‌های روسی قریه به‌بار دمان بیرحمانهٔ خود به تخریب شهر و درهم ریختن کوچه‌های زحمتکشان دست زد، این برادر به مناطق دور دست هرات هجرت کرد و حتی المقدور نیروهای ورزیده مسلمان را بر علیه کفر بسیج و آماده نمود و بتاریخ ۱۳۵۸/٤/۳، با عده از برادران مجاهد ومتعهدش به کفران هرات حمله مسلحانه نمود و پیروزی فراموش ناشدنی بدست آورد. احمد جان، این برادر مبارز و مجاهد نستوه پس از گوشمال‌های زیادی که به هواداران گروه‌های کثیف خلق و پرچم داد، به صوب زادگاهش غورات رهسپار گردید و بر علیه کفار در آنجا مبارزات و پیکار خستگی ناپذیرش را ادامه داد و قهرمانی‌های کم نظیری در جریان حملات بردشمن از خود نشان داد. از آنجائیکه این مرد مؤمن با اخلاص و صدق و صفا وجمعیت از این سنگر به آن سنگر می شتافت تا زودتر به هدفش نائل آید. بالآخره او به هدفش رسید. هدف عالی و مقدس. او بتاریخ ۲۵ رمضان المبارک ۱٤۰۰ هجری قمری در قریه حوض کرباس هرات بدرجه شهادت نائل آمد و افتخار جاودانی را حائز گردید.

(انا لله وانا الیه راجعون)

روح این مرد مجاهد و فداکار شاد باد!

شهید محمد شریف "طیب زاده" رادمرد یکه در جهت ادای رسالت اسلامی اش به استقبال شهادت شتافت

کنگون کفن حقم در راه صفا رفتم
اسلام هدف ما را من پیش خدا رفتم

تاریخ گلگون کمان افتخاری دیگری به افتخار اتش افزود باز چمن زار قرآن لالهٔ دیگر را بجوانه زدن سرداد باز قطرات دیگر با ابهت هر چه بیشتر دامن رنگین هرات قهرمان ، هرات سلحشور ، هرات شهید پرور را داغ عزت و شرف افزود باز از تبار الله منشان ابرمرد مجاهد دیگری برای انجام دادن رسالتش جهت رهائی ملت مجرد عقیدهٔ افغانستان از بیداد چپاولگران روسی و همه پیمانان ورشو این جلادان تاریخ رزمید و از جان عزیزش در گلگشت از خویشتن دست شست و پا برسر همه آمال و آرزو ها نهاد این رزمندهٔ خستگی ناپذیر ، این پیکر تقوی و معرفت این الگوی راستین مجاهد فی سبیل الله این مشتاق واقعی دیدار الهی مجاهد نستوه «محمد شریف جان طیب زاده» است - پسر حاجی محمد یونس طیب ، وی در سال ۱۳۳۶ ه ش در قریهٔ کمال خیل لوگر در یک فامیل علمی ولی مستضعف و محروم دیده به جهان گشود ، دو سال داشت که با فامیلش راهی هرات باستانی گردیده و از لوگر نقل مکان نمود در هرات در ناحیهٔ فیروز آباد درب انقلاب "درب قندهار" در یک منزل که از جانب دوست نزدیک پدرش برای شان تهیه شده بود در آغوش پرمهر مربیان فامیل تموی نمود درسن چهار سالگی بمدرسهٔ خانگی غیر رسمی مصروف آموزش و نگرش و تحصیل برخی از درسهای مقدمات دینی گردید ، پس ده سالگی بعد از تحصیل پارهٔ از علوم دینی در دبستان ابتدائی تحصیلات خود را تا صنف ششم ادامه داد "مکتب



سبز" . و بعد از فراغت این دوره اول در سنهٔ ۱۳۴۶ وارد مدرسه بزرگ دینی هرات (مدرسه عالی جامع) گردید و آغاز تلاش و تهش این رادمرد مجاهد حقیق اسلام را میتوان از ینجا دانست ، در مدرسه علوم دینی هرات با خلق نیکو و باتواضع هر چه زیاد تر با هم صنفان خود برخورد مینمود در تحقیق مسایل فقه ، تفسیر و حدیث و سایر علوم اسلامی استعداد ممتاز داشت ، راستی همه محصلین و دانشجویان آن حوزهٔ بزرگ دینی مسحور اخلاق و روش وی گردیده بودند همه کس وی را از جهت گرامی تر میداشت چه از آموزگاران و دانشجویان وغیره ، همزمان با تحصیل علوم دینی دران مؤسسهٔ فعالیت های دامنه دار سیاسی این مبارز نیرومند شگوفا میشد در تظاهرات های ضد ظاهر، داؤد وی در راه اسلام و در جهت تنوری بخشیدن جوانان مسلمان در هرات نقش ارشاد آنها را بازی مینمود و با نیرو های طاغوتی سخت درستیز بود تا اینکه بعد از گذراندن تنگین، زندگی ، وی بعد از ینکه دیپلوم گرفته بود از ادامهٔ تحصیل جهت برجود آمدن چوماقکشی مدرسه را ترک

و متعاقباً از طرف مقامات مسئول رژیم بیخدای (تره‌کی) در هرات متهم به ضد انقلاب (البته کودتا را مارکسیست ها انقلاب می نامند) گردیده و به زندان کشیده میشود این پولاد دین اراده و این شکست ناپذیر عنصر انقلابی اسلام به شکنجه های گوناگونی از قبیل شوک برق، عاصره [illegible]، کتک زدن و بالآخره در فصل سرما بین آبهای یخ نگه داشته شدن وغیره عذابهای دردناک از طرف عمال خود فروخته تره‌کی، ستمگر مورد آزمایش و آزار ایشان قرار میگیرد، بعد از مدت طولانی از زندان بنا به شانسی که نامش در ضمن نام افراد غیر متهم جا خورده بود آزاد و دوباره هرچه حادتر از اول به مبارزات پیگیر و دامنه داری علیه نظام ملحد مارکسیستی تره‌کی ادامه داد تا اینکه بار دیگر در وسط سال ۱۳۵۷ گرفتار و به زندان افگنده میشود درین بار نیز شکنجه های سخت تر از اول به استقبال این بزرگ مرد میدان عشق الهی و اسلام و وطن میآید تا اینکه در ۲۴ حوت ۱۳۵۷ قیام مردمی انقلابیون مسلمان رستاخیزی را در هرات باستان برپا میکند البته در روز های انقلاب هرات وی در زندان مخوف این دژخیمان و عاملان جانی بحوش گرفتن قرار داشت بعد از چند [illegible] که در [illegible] سالن [illegible] در اوایل [illegible] ۱۳۵۸ [illegible] از زندان آزاد و بعد از [illegible] فعالیت های اسلامی خود وارد ایران میشود چون عضو سابقه دار نهضت اسلامی افغانستان (جمعیت اسلامی افغانستان) بود مستقیماً در دفتر کمیتهٔ جمعیت در مشهد قدساً فعالیت و بعد عازم تهران گردیده و بحیث عضو فعال و دلسوز و [illegible] در راه انقلاب کشور چون خطهٔ افغانستان به فعالیت های خود ادامه میدهد و درین اثناهائی که برای علم برداری از هرات شهید پرور آماده [illegible] وی هیأت مذکور را رهبری و شخصاً به هرات می رساند و یکبار دیگر نیز برادران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران را جهت ارزیابی و چگونگی جنگ هرات با خود به هرات میبرد که پس از چندی بنا به خواهش قلبی خودش که میفرمود: "اسلام مرزی ندارد دشمنان انقلاب اسلامی ایران دشمنان انقلاب اسلامی ما اند" بین ایران و افغانستان ندارد ما بر علیه بیخدائی و کمونیزم و استعمار غرب می رزمیم با این [illegible] عازم جبهات غرب کشور برادر و انقلابی ما ایران گردید که با ضد انقلابیون ـ نوکران روس، امریکا و عمال بعثی در آنجا مبارزات مسلحانهٔ چشمگیری نموده بود که در آن آوان و آخرین لحظات برادران سپاه پاسداران حوزهٔ غرب کشور "ایران" مفتون اخلاق و روش وی گردیده و سخت بوی علاقه پیدا کرده بودند البته وی درین اثنا مشتاقانه عازم جبهات جنگ در آستانهٔ هرات در افغانستان نیز گردیده و بر علیه مزدوران روس و وطن فروشان داخل در سنگر اسلام مسلحانه نبرد می نمود مجاهدین جان بکف جمعیت اسلامی باوی عشق می ورزیدند و آنچنان علاقه به این شخصیت گرامی داشتند که نهایت عجب را میرساند بالآخره این سرباز راه توحید [illegible] وانهٔ مرز شهادت، این توفندهٔ موج دریای وحدت در ساعت ۷ شام روز سه شنبه ۵-۳-۱۳۶۰ در منطقهٔ از آستانهٔ هرات مربوط به درب انقلاب درب قندهار موازی حمام مجیدی سنگر اسلام انقلاب را از خون پاکش لاله گون و بعد از بسکه یک تانک پردم روسی را با سرنشینان جلاد روسی آن مورد هدف قرار داده و ازبین برد در نتیجه سنگر این رادمرد مجاهد در [illegible] تانک [illegible] آتش کشانیده بود نیز مورد، حملهٔ خمپاره آتشین دشمن قرار گرفته و نیرو های توپ، مسلسل و راکت وی را هدف قرار دادند تا اینکه به چشم مطهر این غازی راستین مورد اصابت گلوله های زهراگین تجاوز روسی های خون آشام قرار گرفته و به سرعت هرچه بیشتر توسط همسنگرانش این جان برکفان جمعیت اسلامی عزم به مرز انتقال داده شد تا در ایران معالجه و عمل گردیده و بستری گردد متأسفانه که [illegible] شهید نیز پرواز دیگر در این [illegible] آمدن [illegible] ملاقات پروردگار خویش هرچه [illegible] شتافت و در [illegible] آیه [illegible] ایران [illegible] پاسداران [illegible] در حیات نیز [illegible]

بیچاره خواهید شد .

۱۰- تاکید می کنم به تقوی . تاکید می کنم به پیروی اهل بیت پیغمبر (ﷺ) تاکید می کنم به صداقت ، ایثار و فدا کاری و وفا به عهد .

۱۱- الله الله مرگ با افتخار بهتر است از ... ات و پستی گرگها .

۱۲- ... جهاد در راه خدا برای رضائ ... را انتخاب کنید و مرگ در جامهٔ گلگون ... دیگر را .

۱۳- مجاهد نمی میرد بلکه در شهادتش به زندگی جاودانی دست و یاز ده است .

۱۴- برادران مجاهد در هر گوشه بخصوص هرات ، ترکستان و به همهٔ برادران پاسدار ایرانی از من سلام تقدیم کنید ، و تبریک و تهنیت بگوئید اگر شهید شدم زیرا از ایشان خیلی خاطرات خوش دارم و از باقی قوای مسلح ایران .

۱۵- به برادران مجاهد و همسنگر من هر صورتیکه شهید شدم سلام مرا برسانید و بگوئید راه خود را ادامه بدهند .

۱۶- تهنیت و تبریک مشتاقانه و گرم من را به امیر مجاهد اسلام استاد برهان الدین "ربانی" رهبر دانشمند جمعیت اسلامی افغانستان تقدیم دارید .

والفق عجب داشت آرامگاه جاودانی اش را برای همیش انتخاب نمود وحشر شاد باد .

از وصیت ها و نامهٔ این شهید مبارز اعلام :

۱- بمن لباس سفید و سادهٔ معمولی تهیه نمائید که با این لباس به نزد پروردگارم بشتابم .

۲- به مجاهدین ! شما راه شهدا و خط پیامبر اسلام را ادامه بدهید ، من بمراد خود رسیدم .

۳- با همهٔ مردم و همهٔ برادران حتماً باشید و در راه انقلاب اسلامی از هیچگونه فدا کاری دریغ ننمائید .

۴- همه چیز من فدای اسلام است و کمترین لحظه جان من است .

۵- مسلمان مبارز نباید یک دقیقه بخود درون آوازه ، عطالت و بطالت راه دهد ، بجوشید ، بخروشید ! و مبارزه نمائید .

۶- در نظر من فعلاً مبارزهٔ مسلحانه خلق مسلم از موفقیت نقاب برمیدارد .

۷- من فرق نمیکند چه افغانستان چه ایران در هر جا من به مبارزه ادامه خواهم داد .

۸- خود را قربان اسلام و دین بنمائید .

۹- بدانید که از جزئی ترین سهل انگاری و مسامحه نیز برابر دادگاه عدل الهی در روز باز

مولوی رحمت الله خان :

مولوی رحمت الله خان، جوان ۲۶ ساله که در یک خانوادهٔ غریب و بی بضاعت در قریهٔ زارعی ولسوالی شولگرهٔ ولایت بلخ چشم بدنیا گشود موصوف از آوان طفولیت بمدارس دینی نزد علماء وقت به تعلیم و تربیه اسلامی پرداخته و بهرهٔ عظیمی از دانش و تعالیم مقدس اسلامی کسب نمود از استعداد عالی و احساس پاک برخوردار بود او هنوز سرگرم دروس و تعلیم بود که با کودتای ننگین هفت ثور بوقوع پیوست که متعاقباً در همان سال از احساسات پاک و بر اندازهٔ که داشت بعنوان قیام علیه کفر و الحاد تعلیم را ترک گفته روانه پاکستان گردید و بعد از مدتی اقامت در پاکستان واپس به افغانستان مراجعت نموده در ولایات بغلان پنجشیر و قندوز بجهاد مسلحانه ادامه داد، در طی پیکار و جهادیکه در مناطق نامبرده انجام داد شهکاری‌ها و فعالیت های بینظیری از خود نشان داد که هنوز هم اهالی و مجاهدین آندیار از موصوف به تحسین و تکریم یاد آوری می‌کنند. موصوف در سال ۱۳۵۸ به مزار شریف مراجعت نموده در قریه مارمل اقامت گزید و جهاد خویش ادامه داد. و نظر به اخلاق و رویهٔ نیکی که با مجاهدین و برادران همسنگر خود داشت محبوبیت خاصی درمیانه کسب کرده بود موصوف با برادران همسنگرش تازه داخل فعالیت شده و در مدت بسیار کمی توانستند نیروهای دشمن را در علاقه‌داری چهار کنت، دروازهٔ جمهوری و قوای کارمزار حلاتی ساخته و نیز عملیات های زیادی را در داخل شهر مزار انجام داده‌اند که از جمله عملیاتی بود که در سال ۱۳۵۹ در نزدیکی شهر مزار شریف جهت از بین بردن انبار



مولوی رحمت الله خان :

دیپوی مهمات و مواد المنفجرهٔ دشمن بوقوع پیوست که در این عملیات برادر مجاهد ما مولوی رحمت الله خان رول مهمی را عهده داشته و همین بود که بعد از انفلاق ذخیرهٔ مواد مولوی صاحب بخاطر اینکه [illegible] انفجار های مهمات ها را نیز توسط انفلاق از بین ببرند، نزدیک انبار گردیده شروع بکار نموده که متأسفانه به اثر انفلاق شدید پایشان قطع گردیده و زنده بدست مزدوران روسی دستگیر شدند، موصوف بعد از دستگیری زیر تحت شکنجه و تعذیب قرار گرفته و بالاخره به شهادت رسیدند.

(انا لله وانا الیه راجعون)

وه چې [illegible] کله حکومت د [illegible] تنکورولو د [illegible]
ګټې امریکې هیندانې کېدل. پلانونه یې پاکې
طرح نیول او له عمل کېدو په تعقیبول همدا علت
د چه حکومت د جبلو انجوانانو په ترمنځ په
۱۳۵۹/۲/۲۷ نیټه یوه هوائي وحشي [illegible]
شد حمله ترتیب کړه [illegible] حمله کېږي [illegible]
چه یوه [illegible] او [illegible] پرېوتل [illegible]
د شهادت ترږحله [illegible] د جبل [illegible]
یا د آوري هم [illegible] او [illegible]
او [illegible] !

[illegible] قاسم د [illegible] لا [illegible] او [illegible]
۹ [illegible] کورونو په [illegible] جبل [illegible]
او [illegible] قتعه [illegible] ۱۳۵۹ [illegible]

د جبل د میاشتې په اوږدو او رڅوکې [illegible]
عسکري قوا [illegible] په لاس محاصره [illegible]
هغه په عقیده [illegible] جنګړو کښې [illegible]
د وحشي ګوریلانو له خوا د هوائي او ځمکې د [illegible]
[illegible] پیغرقه ترتیب [illegible] جبل د [illegible]
[illegible] کارناپي او [illegible] ګوریلایانو [illegible] سخت

[illegible] ورا [illegible] په [illegible] جبل [illegible]
[illegible] کارانو [illegible] هوا [illegible] کوپټرو
[illegible] لا [illegible] شوه [illegible]
[illegible] اثر په شهادت ورسیده او جبل [illegible]
[illegible] ورسیده؟

— إنّا لله و إنّا الیه راجعون —

حاجی گلاب الدین شهید

[illegible] جنایت پیشه‌گان تاریخ و چنگیزیان [illegible]
[illegible] شاهد جنایات روس [illegible] که
[illegible] این جنایت‌ها و از شدت قساوت و بی رحمی
کمونیست‌های روسی، نعوذ می لرزیدند و نجات
[illegible] جور و جنایات روس‌ها در افغانستان
[illegible] همه آنانیکه در گروه‌های آدم سوزی
[illegible] سرشک رحم و عطوفت
ریختند.

این هم سندی از اسناد [illegible] که جنایت
کمونیست‌ها را برملا می سازد.

حاجی گلاب الدین فرزند [illegible] که ۶۵
[illegible] در ولسوالی قرغه ئی با بیرحمی [illegible]
[illegible] متعاقب کودتای فاجعه آمیز ۷ ثور در
[illegible] این پیر مرد خداپرست تمام تلاش‌ها
[illegible] برعلیه نوکران حلقه بگوش استعمار
[illegible] بکار انداخت [illegible] دشمنان دین و وطن
[illegible] در برابر این مرد مجاهد [illegible] نیافتند
[illegible] کرملین سفاک و جلادان روسی

[illegible] رحمی و قساوت [illegible] دست و پای او را
بستند و زنده به زیر خاک کردند.
ننگ باد [illegible] کثیف [illegible] جنایت کاران!



حاجی گلاب الدین بتاریخ ۱۳۵۹/۲/۸ [illegible]
[illegible] گردید و شهید شد.

(انا لله وانا الیه راجعون)

[illegible] شاد و [illegible] و یادش گرامی باد!

ـــــــــــــــــــــــــــ

وه چې ... کله حکومت د را ... او د پیاو ...
گلبی په ټولو ... کېدل . پالانونه یې ... طرح کېدل او تر عمل کېدو به تطبیق ... د چپه حکومت د ... په مرسته په ۱۳۵۹/۲/۲۷ نېټه یوه ... او وحشي ... حمله ترتیب کړه ... چې ... شهادت ... او ... تا ...
... وبینه !

و ... د ... لا ... د ... په ... چې ... په ... او په ... د ۱۳۵۹ ...

د حمل د میاشتې په لومړۍ او ... ځکړې قواو ... په لاس کې ... ده په ... کېږي چې ... د وحشي ... د ... او ... تلو و ... په ... ترتیب شوي ... څو ... کارولي و ... خلکو سخت ...

... وا ... په ... دغه کاراتو ... په ... او ... واسطه د ... او ... چاودل په اثر په شهادت ورسیده او ... او ... و رسیده ؟

ــ انا لله و انا الیه راجعون ــ

حاجی گلاب الدین شهید

... جنایت پیشه گان تاریخ و چنگیزیان ... بودند ، شاهد جنایات روس ها از هول ... پدید ... جنایتها و از شدت قساوت و ... وحشی کمونیستهای روسی ، بخود می لرزیدند و ... حکومتی ... و جنایات روس ها در افغانستان و ... همه آنانیکه در کوره های آدم سوزی ... میدهند ، سرشک رحم و عطوفت ... میریختند .

... این هم سندی از اسناد ، که جنایت کمونیستها را برملا می سازد .

حاجی گلاب الدین فرزند خوش دل که ۶۵ ... قبل در ولسوالی قرغه ئی یا بعرصه وجود ... متعاقب کودتای فاجعه آمیز ۷ ثور در ... افغانستان این پیرمرد خداپرست تمام تلاشهای ... برعلیه ترکیان خلقه بگوش استعمار ... کرا نساختند ، قشمنان دین و وطن ... در برابر این مرد مجاهد را نیافتند ... گرددلان سفاک و جلادان روسی ... قساوت بی نظیر ، دست و پای او را بستند و زنده به زیر خاک کردند .
شکسته باد دستهای کثیف این جنایت کاران !



حاجی گلاب الدین بتاریخ ۱۳۵۹/۲/۸ زنده زیر خاک گردید و شهید شد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

روح شان شاد و نامشان جاوید و یادشان گرامی باد !

پاینده محمد شهیدی از کوه پایه های قهرمان پرور پنجشیر

در سال ۱۳۴۱ هـ ش در قریه "شیخان" در یکی از دره های پنجشیر، در خانوادهٔ فقیر از لحاظ مادی ولی ثروتمند و قوی از لحاظ معنوی طفل پا به عرصه وجود گذاشت واسمش را پاینده محمد نهادند والد بزرگوار، این طفل مولوی محمدقسیم نام داشت، این مرد مجاهد و دانشمند، فرزندان مبارز و مجاهدی تربیت نمود. یکی از فرزندان مبارزش که کفایت الله نام داشت قبل از شهادت پاینده محمد بشهادت رسید.

پاینده محمد متخلص به مبارز از همان آوان کودکی روحیهٔ مبارزه وپیکار جوئی در سیمای معصومش مشاهده میشد در سال ۱۳۵۸ شمسی ... پنجشیر گردید او در دامان خانواده مبارز و مجاهدی چشم به دنیا گشوده و پرورش یافته بود وچون پدر بزرگوار و مجاهدش و برادر متعهد و انقلابی اش انجینر محمد اسحق (انجینیر حبیب الرحمن) وکفایت الله (مصطفی) توجه خاص وتلاش شبانروزی به تربیهٔ پاینده محمد داشتند. محیط چنین خانواده و رهنمائی های برادران مبارزش اورایک فرد انقلابی بار آورده بود که در برابر طاغوت و طاغوتیان و صاحبان جور وستم از همان آوان کودکی حساسیت خاص وتنفر داشت زمانیکه فاجعه خونین هفت ثور این اوباش شوم و پلید کمونیزم بالهای نامیمونش را بالای میهن بلا دیده ماگسترد، برادر ارجمند پاینده محمد با آن روحیه انقلابی واحساسیکه داشت دیگر نمی توانست آرام بنشیند ومهر سکوت برلب نهد، وی آنعده از همقطاران وهم کلا سیهایش را که نا خود آگاه به اصطلاح در سازمان های خلقی! شامل شده بودند تهدید وتوبیخ مینمود تا ازین بیراهه ولجن زار، خود را نجات دهند، وبصراط المستقیم اسلام گام نهند.

چون روسها، محیط مکتب و مدرسه را پایگاه تبلیغات افکار ونظریات زهرآلود کفر و کمونیزم نموده بودند او نمی توانست تحمل کند واجازه دهد که کافران در سرزمین اسلامی اش مرتکب جنایات شوند واوخاموش و ساکت و بی تفاوت باشد لذا یگانه راه و بهترین راه را درپیش گرفت تحصیلات خود را که تا صنف یازدهم رسیده بود متوقف ساخت و به صف جهاد ویاری مجاهدین



شتافت، پاینده از آوان کودکی در کنار ... میگرفت وتلاش میکرد وعامل دیگریکه بیشتر او را مصمم ترساخت شهادت برادر گرامی اش مصطفی بود، او خود شاهد صحنه شهادت برادرش بود، اومشاهده میکرد که کفار چگونه با گلوله وحشت قلب پر آزار برادرش را شگافتند.

برادرش مصطفی هنگامیکه آخرین لحظات را در این دار فانی میگذراند ... گفت: پاینده جان! دوباره ... برادر وسلاح ... راهی راکه من تا اینجا آمدم از اینجا به بعد با دیگر برادران مجاهدت ادامه ده.

گوله باران برادرش را بردوش کشید وسلاح برگرفت وراه خونین و ظفر آفرین برادر شهیدش (مصطفی) وراه هزاران شهید بخون خفته انقلاب اسلامی میهنش را تعقیب [illegible] ... سال ۱۳۶۰ راه جهاد [illegible]

شهید مولوی عیدی محمد (ساجد)

نقش معکوس جبین ز سجده بگردد درست
سرنوشت واژگون را راست می سازد نماز

او با برداشتی که ازین فرمودهٔ بیدل ، شاعر معانی و هیجانات بزرگ ، داشت ، تخلص خود را ساجد گذاشته ، ولی از سجده و تعظیم غیر الله و قدرتهای رعب انگیز حکومت های غیر خدائی خویشتن را دور نگهداشت تا سرنوشت معکوس و درهم شده را راست و مستقیم سازد . و حقا که او تا واپسین لحظات زندگی برارادهٔ اش استوار ماند و هرگز به کرنش در برابر فشارها ، تهدیدها و تطمیعهای مستکبرین و اجیران استعمار ، زمین ذلت نبوسید ودست از مبارزه و پیکار برضد که علیه ایادی بیگانگان و جاده پاکان طلسم فقر و جهل براه انداخته بود نکشید و گوئی تصمیم داشت تا "بکام خود بچرخاند زمین را" .

این تک مرد آهنین اراده که جا یگهش فردوس برین باد ، در سال ۱۳۲۰ در قریهٔ کشتگاه بغلان سفلی در خانهٔ مومن مردی بنام حاجی براث محمد متولد گردید . پدرش او را عیدی محمد نام نهاد و در پرورش و تربیتش همت گماشت . تاسن ده سالگی قرآن کریم و کتب درسی متداول دینی را در نزدیکترین درسگاه های محیطی فراگرفت . فرزند مشتاق ذوق پدر به خواندن و نوشتن نیز آشنا شد و توجه و عواطف والدین را بیش از پیش بخود جلب کرد . عیدی محمد که سن تازه به ده سالگی پانهاده بود ، یکی از مدارس در قریهٔ بید کلان بغلان ها غرض تحصیل بیشتر علوم دینی فرستاده شد و دو سال دیگر را در آنجا باذوق و علاقهٔ مفرطی پشت سر گذاشت . اکنون دیگر او در نزد خاص و عام شهرت به ملائی پیدا کرده و در عالس و مجالس از لیاقت و پشتکارش توصیف هائی بعمل می آید .



ملا عیدی محمد با شوق التهاب انگیزی در سال ۱۳۳۲ در مدرسهٔ بزرگ "دیوان بیگی" شهر فیض آباد مرکز ولایت بدخشان ثبت نام کرده و تا سال ۱۳۳۶ دوران مدرسه سپری نمود . تهیدستی و مشکلات اقتصادی فامیل اجازه اش نداد که بدوام تحصیل بپردازد و ناگزیر بخانه رفت و به چوپانی و گوسفند چرانی در کوهها و به مطالعهٔ آفاق و کتاب ضخیم کاینات پرداخت . دو سال کامل مطالعه اش درین کتاب قطور بطول انجامید ، اما این مصروفیت ، علاقه اش را از کتب دینی قطع نکرد و سر انجام این ذوق آتشین او را از کوه ها و از مطالعهٔ آفاق به شهر کشانید و در سال ۱۳۳۸ به مدرسهٔ خرقهٔ مبارک در شهر فیض آباد شامل گردید و سه سال دیگر را تحصیل کرد و در سال ۱۳۴۱ که تازه با حلقه های فکری و تنظیمی سری جمعیت اسلامی افغانستان در فیض آباد آشنائی و ارتباط پیدا نموده بود ، به عسکری فرستاده شد . پس از دو سال عسکری در سال ۱۳۴۳ واپس به مدرسه رحل اقامت انداخت ، ولی این بار نه در فیض آباد و بدخشان ، بلکه در مدرسهٔ "پشت خرج" ولایت تخار به تعلیم خویش ادامه داد و در سال ۱۳۴۶ به ولسوالی چاردره و ولایت کندز رفت و یکسال

مرکز جمعیت پیوست در دوران هجرت معلومات بیشتری در باره مسائل اسلامی وارزش جهاد و مقام شهید در اسلام را فرا گرفت خصوصاً او در دوران هجرت کتابهای چریکی وازاد مطالعه میکرد تا اینکه با اصرار پیش از حدش در بهار ۱۳۵۹ برایش اجازه داده شد تا دوباره بسنگر بشتابد.

بمجرد رسیدن به پنجشیر از برادر مجاهد "مسعود" تقاضای سلاح نمود. برادر مسعود این خواهش را پذیرفت بشرطیکه در مرکز فرماندهی بماند ونسبت صغر سنش بسنگر نرود. برایش سلاح داده شد. ولی پاینده محمد میگفت: مگر سلاح اسباب آرایش و برای تماشا کردن است؟ ومیگفت سلاح زینت ذاته نیست. سلاح برای جنگ است ومن باید با این سلاح قلب دشمن را بهنگام جهاد برم که سلاح برداشت ور علیه دشمن با برادران متعهد دیگرش فعالیت آغاز کرد و قرار گفته برادر مبارزش انجنیر حبیب الرحمن واقعاً غازی شد و در نبرد های حماسه زای متعدد دو روسی و چندین سرباز مزدور را بکیفر اعمال شومشان رساند.

تا اینکه درزد خورد اخیریکه میان رزمندگان مومن ور وسهای جنایتکار در اخیر برج قوس سال جاری در پنجشیر روی داد، پاینده محمد به آرزوی مقدس و پاکش رسید و شهید شد (انا لله وانا الیه راجعون).

جمعیت اسلامی افغانستان شهادت این برادر ارجمند را بهمه مجاهدین راه اسلام و بازماندگان این شهید، تسلیت عرض مینماید.

روحتان شاد و راهتان ادامه دارد ای شهیدان بخون خفته تاریخ!

شهید خارنوال عبدالعزیز:



عبدالعزیز خان ۳۰ سال قبل از امروز در یکی از قصبات مزار شریف (قریه مارمل) چشم بجهان گشود و دوره ابتدائی را در مکتب قریه مارمل بپایان رسانیده و نظر به لیاقتی که داشت در رشته باشتر به صفت کاتب مقرر گردید مدتی در آنجا ایفای وظیفه مینمود که بعد از روی کار شدن احزاب کمونستی در افغانستان نظر به احساس و درک اسلامی که داشت به اثر تشویق برادر مبارزش واستاد عبدالقادر توانا، در صف جوانان مسلمان متعهد و ثبت نام نمود قابل ذکر در سال ۱۳۵۷، بعد از بمیان آمدن کودتای هفت ثور وظیفه را ترک نموده به صف مجاهدین پیوست و نظر به تلاش و فعالیت که از خود نشان داد به صفت منشی عمومی اتحاد مجاهدین در مزار شریف تعین گردیده و تا مدتی ایفای وظیفه مینمود. که بالاخره در یک نبرد رویاروی با دشمن بتاریخ ۲۵ حوت ۱۳۶۲ در تنگی مارمل به شهادت رسید.

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد و یادش گرامی باد

سید عبدالغفور "شهید چهره جاویدان تاریخ کشور"



سید عبدالغفور فرزند سید غلام دستگیر در سال ۱۳۳۲ در ولسوالی امام صاحب ولایت کندز در خانواده متدین و آگاهمندی پا بعرصهٔ وجود گذاشت. پدرش با آنکه از نظر اقتصادی وضع قناعت بخشی نداشت - معهذا در تربیه فرزندش همت گماشت و محیط فامیلش را همچون مکتب تربیتی برای رشد فکری اش مساعد ساخت. هنوز شاگرد مکتب متوسطه بود که با افکار و اندیشه های وارداتی آشنا شد. چون فطرتش دست نخورده و سلیم بود - در برابر تبلیغات زهر آگین سخت پراگنی ها و پروپاگندها مضطرب نگشت و با کمال متانت و مردانگی به مبارزه مکتبی پرداخت.

آنگاه که فعالیت های تخریبی عناصر مزدور و وطنفروش خیابانی گشت - سید عبدالغفور از جمله نخستین جوانانی بود که بدفاع از حریم دین و نوامیس مذهبی پرداخت و علنا صفوف فاسده گروه های کمونست را شگافت. در سال ۱۳۵۰ که اعضای طراز اول ساز مانهای فرمایشی خلق و پرچم از کندز جمع و در امام صاحب تظاهری را براه انداختند سید عبدالغفور توانست با تشکیل صف فشرده توحیدی ونگارد یکه تازی خلقی نما های بی وجدان را درهم شکند و تبلیغات پردامنه و پلیدی به سود اسلام و مسلمین براه اندازد. بالاثر تلاش های بشر و دشمن شکنش توسط پولیس و دستگاه ایمان فروش ظاهر شاه خاین دستگیر و بازداشت شد و غوش بختانه که بزودی رها گردید.

او در اواخر سال ۱۳۵۱ از لیسهٔ امام صاحب فارغ و به سال ۱۳۵۲ شامل پوهنحی حقوق گردید و در اثر مریضی اینکه عاید حالش شد نتوانست به تحصیلاتش ادامه دهد - پس از آنکه قدری بهبودی حاصل کرد. در سال ۱۳۵۳ شامل پوهنحی اقتصاد پوهنتون کابل گردید.

در محیط خفقان آور پوهنتون کابل نه روی کار آمدن رژیم سفاک داوودی بر کبر کیمیابش افزوده بود او از هیجنوع قربانی و خود گذری ابا نمی ورزید و چون موج زخورد رفته و توانسته بر انظاره گردد و آرام نشستن خورشید و آزادانه اعلام داشت که: مبارزه برآنیم که آرام نگیریم او با زبان و قلم توانایی بر اتهامات چسپ زنی ها و لاطایلات ناموس فروشان کمونست می پرداخت و دوستان و آشنایان خود را از مجاری و غورهای نظام حیوان ساز کمونیسم واقف می ساخت. سال ۱۳۵۲ که استعمار روس مستقیما ادارهٔ امور کشور را از طریق یک کودتای خونین و رسوا در دست گرفت عرصهٔ زندگی برهمه ملت مسلمان مخصوصا بر قشر جوان تنگتر از دوران سلطهٔ داؤد غدار گردید. درین سال سید عبدالغفور باعده ای از برادران دانش آموز و وابستگان جمعیت اسلامی افغانستان مشوره و بنی میهن محکوم و افروخته شده را به قصد هجرت به پاکستان ترک گفتند.

سید عبدالغفور مدتی را در کراچی بکار در یک فابریکه سپری و بعداً بغرض اتخاذ تصمیم در زندگی آیندهٔ خود و ملتش بر مرکز جمعیت در پشاور پیوست و نام مستعار خود را عبدالرؤف گذاشت و روز هایش را بخدمت در امور فرهنگی گذرانیده و درینمدت علاوه از نوشتن بعضی مقالات و مطالب به نوشتن یک رساله بنام (آیا ترکی او دعقیده ...) سلطان دین سیادت ورزیده و رساله وجه تسمیع مبارزه پروفیسور برهان الدین ربانی امیر جمعیت اسلامی افغانستان را

به لسان پشتو ترجمه نموده و تازه به ترجمه جزء اول تفسیر فی ظلال القرآن از روی متن عربی آن دست یازیده بود که عده ئی از برادرانش به سنگر جهاد در بدخشان شتافتند اوهم درین گروپ ثبت نام و عازم بدخشان گردید .

عبدالرؤف نسبت طهارت و خلوص عقیدتی که داشت در بدخشان بحیث مدیر معدن لاجورد مقرر و بعدا با یک گروپ از برادران غرض حمل و نقل سلاح و مهمات نظامی به مرکز جمعیت آمد وروی پارهٔ مشکلات تا طرف کمتر از یکسال واپس به جبهه مراجعت کرده نتوانست در خلال اینمدت سری به ایران زد و با مطالعهٔ مختصری از او ضاع آن دیار بازگشت . اختلافات و گرایش های گروهی در ایران روح آزاد او را بیشتر افسرده و رنجهایش را بیشتر ساخت . روحیه کنجکاو و تشنه هیچگاه ودر هیچ جا آرام نمیگرفت و سیراب نمیگردید . سر انجام در برج سرطان سال ۱۳۵۹ بهمراهی یک گروپ از مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان به ولایت کندز رفت و برای بار دوم عملا داخل صحنه پیکار شد و درینــدوره خدمات فراموش نشدنی و ارزشمندی را انجام داد . آنچه که او را هم در پشاور و هم در جبهات رنج میداد در زنگی ها و پراگندگی های موجوده مسلمانان بود . او عقیده داشت که رمز پیروزی مسلمین در اتحاد ، تفاهم و وحدت عمل است و مسلمانان تا آنکه همگی باهم برپیمان خداوند متمسک نشوند و تبعیضات گدونه لسانی نژادی ملی و محیطی را بدور نیاندازند و در صف واحد و متحدی - آنچنانکه خداوند وصف نموده - بهم پیوند نگردانند و جمیعاً فقط در راه خدا و برای خدا کمر همت نه بندند گامی به موفقیت نمیرسند .

عبدالرؤف با این جمعیت اندیشه ئی به جبهه رفت و ما جهاد قوای متجاوز و خونریز روس مصاف داد . آخر الأمر در ولسوالی چار درهٔ ولایت کندز با مسلحانت ... رسید ... به شهادت آنجا سنگر ... تشکیل داد در عقب مینهٔ ... همه روزه آتش غضب بدنبال طیارات ... اول :

[illegible]

[illegible]

دقیقه ... رها میکرد . پنج حمله متواتر و سنگرشکنه روسها بالای آن سنگر انجام دادند به شکست انجامید و در انجام ده ها پرواز طیاره و صد ها ... ثالث روسی و هزار ها نفر قوای ... را بحرکت در آوردند تا این سنگر پولا دین ایمان و توحیـد را درهم بکوبند .

درین عملیات وحشتبارکه دو روز ادامه داشت عبدالرؤف چنان ثبات و مردانگی نشان داد که در تاریخ جنگ ها کمتر نظیری دارد . مع الاسف ساعات آخر روز اول حمله د هشکه نسبت نقص تخنیکی از کار افتاد و عبدالرؤف بدون آنکه تشویش بخاطرش راهیاب گردد با کلاشینکوف دست داشته همچنان نیرو های دشمن را می کشت و از کشته پشته می-ساخت . تا آنکه ذوق التهاب انگیز او به شهادت و عشقش بجهت رسیدن به رفیق اعلی و ملکوت خدا او را از سنگر بیرون ساخت و بی ترس و هراس بدون آنکه سنگری بگیرد راسا و مستقیماً بسوی دشمن به پیش میرفت و در انجام با اصابت مرمی های چند ، جان را بجان آفرین تسلیم و سند قبول شهادت را بخون خویش امضاء کرد . انالله وانا الیه راجعون

شهادت او (با آنکه نعمتی است عظمی و رتبه شرفی بود که بر پیکر جهاد مجاهدین راه خدا وارد آمد و هزار ها قلب داغدیده ، مجروح را در سوگ و ماتم کشید .

تقوی ، شجاعت ، اخلاق عالی ، هوشیاری ، زرنگی و قدرت پیشبینی او ، اعمال هیجان انگیز و حماسه آفرین و استقامت و ایمانداری اش که با و حیثیت الگو را بخشیده بود هر گز از یاد یاران و رهروان طریق او نخواهد فراموش گردید و ما دام - العمر راهش تعقیب خواهد شد و سر انجام خون بر شمشیر پیروز شدنی است . وما ذالک علی الله بعزیز



شهید امانت خان ،

امانت خان د میین خان شهید زوی چه د ننګلام د کلی اوسیدونکی ؤ دی د کوچنی والی نه د نیکو اخلاقو خاوند ؤ پرهیزګاره او زړور مجاهد ؤ کله چه د کنړ او ولایت د پیچ ولسوالی د ننګلام د چار او بازار نه د دهری تره کی حکومت د اجیرانو سره د دوه ګسو زنداپانو د خلاصولو په موقع یو تعداد مجاهدینو په عسکری جیب حمله وکړه د دهری اجیرانو په مقابل یو ټولی عسکر د ولسوالی نه د جنګ موقع ته رانقل ول پدغه موقع ورورسته د یوتورن او

دوه عسکر د واوله جنګ صورت ونیو ولی د دهری حکومت د دهری اجیرانو نه سیه تول د چار او شاوخوا کلیو او میشتونکی خلکو ژړای غرونو ته پناه وبیوله خالی چاګرانو د دی موقع نه استفاده وکړه او د نوبونو او واکنونو په وروالو سوه د سرطان په اول ۱۳۵۷ کال د ننګلام شهر بازارونو او همجوار وکلیونه اور واچولو د مسلمانانو خلکو قهر او غصه نور هم راوپاریده او د دهری حکومت سره ئی په جهاد لاس پوری کړه او اسلامی انقلاب د کنړونو ولایت د دغه ساحی نه شروع شو ـ د ده پلار میین خان شهید د سرطان په ۱۳۵۷/۳۰ په دهری قواه د حمل په موقع په چنارګو کښی د عبدل جان او حضرت نبی خان سره یوځای شهید شو چه د اسلامی انقلاب د لومړی شهیدانو قافله د هم دوی نه شروع شوه ـ لنهه دا چه د ثور په ۱۳۵۷/۲۸ د پیچ وق قواه د پیچ مجاهدینو له خوا او په ولسوالی کښی ۶۹ عسکر د حمل په ۱۳۵۸/۱۲ کښی او پراتی نوری دهری قواوی د مجاهدینو په لاس مجاهدینو ته تسلیم او یا د منځه ولاړ ـ د ۱۳۵۹ کال د ثور د میاشتی په ۲۳ نیټه کله چه روسی قواوو د والیا د فکت د قواوو په ملګرتیا د پیچ د جبهاتو او درو

د مجاهدینو ځمکه د قبضه کولو په منظور حمله وکړه نو موری مجاهد د مقاومت په لمړی قطار کښی د بارمی او متحدینو په قواه د شاه میر کوټ د پاسنی غره د



نه حمله وکړه د دی حمل په دوران کښی درویزه مجاهد او قهرمان غازی د خپلو نورو مجاهدینو سره شهید شو ـ ده تر هغه وخته چه شهید کیدلو په لمړ هغو جنګونو کښی شرکت کړی ؤ کوم چه د ژړکړنو کفارو او روسانو د نیودی سبب شوی په میراندو خپل سنګر شاتونکی ؤ او دا چه د دی غزاګانو په دوه کال کښی ئی پوره برخه ترلاسه کړی ؤ نو په دی سبب دی هم غازی او هم شهید بال شی د افغانستان اسلامی جمعیت د ده شهادت د ده خپلوانو ته مبارکباد وائی او ته حیران کیدونکی لیکرتیا ئی یول .

(انا لله وانا الیه راجعون)

دا ملحدی او فسادی قوت برباد به کړم د
وطن هر لره سره ستا په سرو وینو پتم لیاژه درته پریږدم
چه ژوند وی جهاد به کوم چه سم غلیلی غلیبل په
توپو باندي دا زمرو وطن د کفر نه آزاد به کړم
قسم په رب د شهید وینو نه پیغ دا ملحدی
او فسادی قوه برباد به کړم

شهید نور آقا :

نور آقا فرزند [illegible] آقا در یک خانواده دیندار و متدین در قریه [illegible] زادگاهش [illegible] به دنیا چشم [illegible] موصوف بوجود مشکلات اقتصادی تحصیلات خود را [illegible] بالاخره [illegible] ادامه داد، اما بعد از ورود قوای تجاوزگر [illegible] روسی به وطن عزیز ما افغانستان موصوف [illegible] جهاد مسلحانه [illegible] صف [illegible] پیوست و بعد [illegible] همراه همسنگران [illegible]



[illegible] علیه تجاوزگران روسی [illegible] در یک نبرد شدید با قوای [illegible] با همسنگرش [illegible] بتاریخ ۲۰ - ۷ - ۱۳۶۰ جام شهادت را نوشیدند.

(انا لله وانا الیه راجعون)



شهید عزت الله :

عزت الله ولد حاجی [illegible] در [illegible] در یک سال [illegible] از خانواده های [illegible] در قریه [illegible] ولایت فاریاب بعرصه وجود گذاشت. موصوف تعلیمات ابتدائی را در نزد علمای قریه و مدارس خصوصی فرا گرفته و در [illegible] تحصیلات خود را ادامه داد، اما بعد [illegible] مشکلات اقتصادی نتوانست بیشتر ازین به تحصیل ادامه دهد موصوف بعد از [illegible] به صف مجاهدین پیوسته و در [illegible] اخلاق نیکو [illegible] در یک [illegible] با قوای [illegible] روسی [illegible] موصوف بعد از [illegible] جام شهادت را نوشید.

(انا لله وانا الیه راجعون)

حکیم الله شهید

شهید حکیم الله ولد ملا خواجه میرزا ساکن درهٔ عبدالله خیل علاقه داری حصهٔ دوم پنجشیر جوان رشید و بادرک و درد اسلامی که ۲۶ سال داشته و از زمان ایجاد حکومت ملحد تره کی امانزه و تشویش نگرانی مزیدی راجع به عواقب و آیندهٔ دین و اسلام و خاک افغانستان بخود راه داده بود و در زمستان سال ۱۳۵۷ در هرات صحنهٔ مبارزین و قیام مردم دین دوست هرات را مشاهده نموده بود که بمبارد مان آن محل توسط قوای هوائی شوروی صورت می گرفت بدان اساس زندگانی خود و تمام مردم مسلمان افغانستان را در یک خطر مهلک احساس می نمود و تا زمان اشغال قوای سرخ شوروی در جملهٔ مجاهدین برجسته محل و منطقه اجرای وظیفه می نمود و در حملهٔ مردم پنجشیر تا حصهٔ جلوی گلبهار اشتراک داشت و همه وقت اظهار می نمود اگر خدا بخواهد باشوروی و قوای اشغالگریک برخورد مسلحانه نموده بعداً مجاهدهٔ تن به تن و بران حالت شهادت یافتن یک کمال بزرگ خواهد بود . آرزو داشت همان بود که بتاریخ ۲۰ - ۱ - ۱۳۵۹ حمله قوای سرخ شوروی بصوب پنجشیر و خصوصاً علاقه داری حصهٔ دوم و نقطهٔ مد نظر شان قریهٔ عبدالله خیل بوده تا اینکه حکیم الله شهید با دیگر مجاهدین به شوق و علاقهٔ مزیدی که در آنوقت اسلحهٔ مطلوب هم نداشتند و اکثر نفری طرز مقابلهٔ دشمن را بلدیت نداشته به روز جمعه همراه یکدسته مجاهدین که تاریخ ۲۱-۱-۱۳۵۹ بوده بمقابله دشمن پرداخته و در آن اثنا برخی را قتل و مردار نمودند اما روز گذشته هوا بارانی بوده صحنهٔ جنگ را رها نموده شب را در یکی از خانه های نزدیک محل دشمن سپری و روز شنبه ۲۲-۱-۱۳۵۹ قبل از نماز فجر باز سنگر های مبارزه را در مقابل دشمن محکم کرده و به زد و خورد شروع مینمایند هنوز دشمن از محل گاه ی خویش خارج نشده بودند که نه (۹) فروند هلیکوپتر توپ بردار قوای روسی به حمایت قوای پیادهٔ خود به ساعت (۷) بجه روز ۲۲-۱-۱۳۵۹ میرسد و قوای پیاده به رهنمائی مخالفین قریه به سنگر های مجاهدین از زمین و طیاره از هوا حمله ور می شوند دران زمان که قبلاً راپوری هم نرسیده بود و اکثر مجاهدین به محلات دور واقع بوده که از فیر هوائی و زمینی شوروی رسیده نتوانستند و مبارزین



موجوده صرف از (۲۰) نفر در مقابل دشمن [illegible] اند مجبوراً به عقب نشینی میگردند اما مجاهد شهید [illegible] حتی از عقب نشینی دوری و پیش خود موضع میگیرد و تنها در یک سنگر به فیر بالای دشمن سرگرم و مصروف می باشد تا اینکه دشمن چهار طرف آنرا خالی دیده به محاصرهٔ مجاهد موصوف پرداخته اند و به سنگر آن از عقب محل فیر تفنگ آن ضربه فیر مینماید که ابتدا مرمی دشمن به تفنگ آن اصابت نموده و فیر آنرا بند مینماید چونکه عرصهٔ مبارزه به شهید موصوف تنگ میگردد تفنگ شهید شده را بصورت سرته چوب گرفته به مبارزهٔ تن به تن از موضع و سنگر خارج میگردد که در آن حالت به یک جراحت حصهٔ سر آن بدون جرح عمدی به شهادت می رسد (انا لله وانا الیه راجعون) که جسم لطیف شهید راه حق بعد دو شب و دو روز از محل سنگر آن توسط بازماند گانش بدست آمده و به خاک سپرده شده و از نامبرده یکدختر (۳) ساله و زوجه اش و یک پسر بعد از شهادت آن بدنیا آمده باز مانده است .

در مجلس عشق جز نکو را نکشند
لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادق ز کشتن مگریز
مردار بود هر آنچه او را نکشند

● ● ●

نجم‌الدین خان شهید

الی الآن شهید ما از خانوادهٔ سرد شناسی است که تا حال، سه فرزند جوان خود را، در راه خدا تقدیم و قربانی نموده است. همان خانواده اینکه علم و معرفت وایمان را بحیث گرامی ترین میراث، به اهل وعیال خود تعلیم و تلقین کرده است. خانوادهٔ معلم محمد اکبر که، چون سراج الدین خان شارهٔ درخشان وروشنگری را بشکل انقلاب اسلامی مطرح نمود وهنوز چند روزی ... از انکه بود که فرزند ... را شهامت دیگرش، نجم‌الدین خان را نیز، قربانی ...

نجم‌الدین خان بجوانی بود دردمند ورنجور که از آوان طفولیت به تکلیف محنه مصاب واین رنج همیشه همراه، در ایام بلوغ با درد های تازه تری توأم گردیده نجم الدین خان را بیشتر مجروب ومتألم ساخت. احساس دردها وآلام اجتماعی ودریافت عوامل بدبختی ملت، ولو که پرتو کمرنگ وضعیفی ازآن در گوشهٔ ذهن و ضمیر تابد، اسباب نا راحتی وبیماری صاحبش را فراهم می سازد وبه امراض گوناگونی اورا مبتلا میسازد. آری، نجم‌الدین خان که آگاهی وبینش انقلابی خوبی داشت، سالها از ناحیهٔ آن رنج کشید و سر انجام درین رنج روان زدا، پدر ود حیات گفت وداغی بدل دوستان همرزم وهم عقیده اش بجا گذاشت. او در سال ۱۳۰۰، در قریهٔ آوان ... مربوط ... پا به عرصهٔ وجود نهاد، ... هشت سالگی در آکتوبر ۱۰ د ... ودر



دبستان قابلی الفبرس آموخت، قرآن، پنج گنج، دیوان حافظ، بیدل، ویوسف زلیخای شکست را فرا گرفت وبعداً در مدرسهٔ ... نزد مولوی محی‌الدین خان بدروس عالیتری پرداخت. دوسالی بعد در خط قدم برادرش سراج الدین خان، به مدرسهٔ ... در بهارک رفت ودو سال دیگر را در آنجا تحصیل نمود. در سال ۱۳۳۶ شامل مکتب دهاتی ... شد ودر ۱۳۳۹ بدرجهٔ اول فراغت حاصل کرد، در سال ۱۳۴۰ شامل لیسه ... گردید ودر آخر سال ۱۳۴۶ یکجا با برادرش فراغت حاصل نمود. در سال ۱۳۴۸ به لیسهٔ ادارهٔ عامه، در کابل رفت وپس ازفراغت از صنف دوازدهم بحیث سرکاتب احصائیه، در علاقه داری زیباک موظف گردید. در سال ۱۳۵۲ به عسکری فرستاده شد وپس از انجام خدمت مجدداً به صفت کاتب احصائیه، به علاقه داری راغ مقرر گردید. ودر سال ۱۳۵۶، به ولسوالی کشم تبدیل وچندی بعد نزد به ولسوالی جرم به حیث سرکاتب اداری تعیین واعزام گردید. آندم که انقلاب اسلامی، در اوج حمل

سال ۱۳۵۸، در علاقه داری کران آغاز، ودستگاه ... اداری آنجا در اولین روز جهاد، درهم وبرهم شد، نجم‌الدین خان تحت مراقبت شدید قرار گرفت و چون، سیلاب این جنبش توفانی، بطرف دره ... و جرم سرا زیر گردید، نجم‌الدین خان باعده‌ئی ازبرادران غرض پیوستن به صف مجاهدین بجانب اسکتول رفت و لیسته مریضی شدیدیکه برایش عاید گردید واپس رجعت نمود تا در درهٔ ... انتظار آمدن برادران مجاهدش را بکشد، که در راه

توسط گماشتگان خود فروختهٔ رژیم منحوس ترهکی، اسیر، وبه علاقه داری بهارک منتقل، و پسی به امر منصور هاشمی کثیف وزیر آب و برق، که درآن وقت سمت قوماندانی جبههٔ بادر وطن روسیها را در فیض آباد، عهده دار بود، به معیت هشتاد نفر، که جمعاً دریک زنجیر بسته شده بودند، هدیهٔ دریای متلاطم کوکچه گردید وبجا ودانگی‌ها پیوست. (انالله وانا الیه راجعون). اخلاق حمیده و کریکتر عالی وسجایای نیکوی او، الی الابد در دل، وخاطره های دوستان وبرادرانش، شخصیت برا زنده اشرا، یاد دهانی خواهد کرد ویادش را گرامی خواهد داشت. خداوند بر او وهمه راهروان مسیر دعوت اسلامی، رحمت بی پایان خویشتن را، ارزانی فرماید، آمین!

شهید محمد منیر :



محمد منیر د وردگو خان ځوی او د چارمنګ د نیوی د کلی او سیدونکی ؤ ، نوموړی د ۱۳۵۷ کال د اسد په میاشت کی د خوشحال خان د لیسی ۹ ټولګی څخه په سوونځی کی ؤ چی د مسلمانو مبارزو ملګرو له خوا ورته خبر ورکړ شو چی د خپلو مسلمانو وروڼو د جهاد سنګر ته لاړ شی .

هغه ؤ د خپلو تنظیمی ملګرو د اجازی څخه وروسته مهاجر شو او بیا ئی په عملی جهاد شروع وکړه ، نوموړی د ۱۳۵۹ کال د سنبلی په میاشت کی د ناورو د غلیمی په مرګی په داسی حال کی چی د کنډګی د منطقی مجاهدینو لپاره ئی د جهاد پروګرام ورکولو د ځمکنی بمونو په واسطه شهید شو (انا لله وانا الیه راجعون)

معلم عبدالستار شهید :

عبدالستار معلم، یکی از ان جوانان دلیر وورزیده وفدا کار در راه الله بود که همچون پروانه، جان خویش را در پای شمع همیشه فروزان توحید، با جوانمردی باخت. این برادر مجاهد، در سال ۱۳۳۲ در آغوش یك خانوادهٔ متدین و غریب دیده به جهان پرنا جرای هستی باز کرد. به سن هفت سالگی به مکتب رفت وشامل لیسهٔ عیانی گردید.

مرحوم عبدالستار در دوران تحصیلات و تعلیماتی، همیشه با بیداری و ثبات، در راه خدا مبارزه نمود ودر هنگام متعلمی اش، علیه آنانیکه فریب تبلیغات زهر آگین وسیاسی های دشمنان دین و وطنش را خورده بودند، بیکار زد و پیکار دست زد وبرای روشن نمودن اذهان وافکار آلودهٔ فریب خوردگان، به فعالیت های تبلیغاتی و پخش و نشر اندیشه والای اسلامی پرداخت وبرای تحقق این منظور ومأمول خویش، همیشه با کمونیست ها داخل مباحثه ومناظره میگردید ودر ملأ عام به افشای چهره های کریه وکثیف وننگین آنها می پرداخت.

موصوف توأم باتلاش های پیگیرش در جهت تحقق خواسته های مبارزوی اسلامی دورهٔ ثانوی را در لیسهٔ عیانی بپایان رسانید، وبعد از ان پس از سپری نمودن امتحان کانکور، شامل دارالمعلمین عالی کندز گردید. پس از پایان دورهٔ تحصیلات عالی، بحیث معلم در مربوطات ولسوالی جرم مقرر شد و مدت سه سال را توأم با صداقت وپشت کار و تلاش خستگی ناپذیر، در راه اسلام عزیز سپری نمود. با بوقوع پیوستن کودتای



ننگین هفت ثور، معلم موصوف، بیش از پیش جدی تر شد و خواب واستراحت وبی تفاوت نشستن را در برابر هجوم جفاپیشگان و ستمگران قرن بیستم (کمونیزم جنایت کار) گناه وجرم نابخشودنی خوانده ونابرین، بلادرنگ برعلیه جنایت کاران به ستیزه برخواست وتا آخرین رمق زندگی سلاح بر زمین نگذاشت، در چندین عملیات مختلف شرکت جست وضربات کوبنده اشرا بر دشمنان اسلام واردآورد، وعدهٔ بی شماری از جواسیس فرومایهٔ استعمار آدمخوار سرخ را به هلاکت رسانید، رهسپار جهنم ساخت،

آخرالامر این برادر مجاهد ورزمجو، در یکی از حملات و عملیات، بالای لشکریان شیطان، در ولسوالی جرم، به شهادت رسید وبه جوار رحمت ایزد پاك پیوست (انا لله وانا الیه راجعون) روانش شاد باد وبادش گرامی!

شهید ملا احمد :



مامور ملا احمد د قاضي ګل احمد زوی په قوم دو دګ دبغلان د زاړه بازار او سیدونکی د هغو ځوانانو له جملې څخه وو کوم چې د زړګونو مجاهدو ورونو په شان ئې د اسلام او آزادی د سنګر د دفاع په خاطرئې سلاح په اوږه واخسته او د وطن او ناموس د ګټلو په غرض را وا او چت شو .

هغو چې د پوشیر همراه، ځان خرڅونکو ، د خوروبلو او ناکرو په خاطرئې خپل وجدان او ناموس شرافت ، وطن ، او ټول حیثیت له لاسه ورکړی د طلګو ، ګټو په ضد ، د ټولو افتخاراتو په ضد ، او خصوصاً د افغانستان د محکوم او محروم ملت د ټولو انساني ارزښتونو په ضد را پورته شوی وه .

یعني : پوشیر جاسوسان او د پردیو (کمونستان) پست فطرتو مزدوران د خپلو روسي بادارانو د ننګیتو او شوم هدفونو د عملي کولو په خاطر د ۱۳۵۷ کال د نور په او همه تیته یواه شرمه ټکه او په سرو وینواړل کړد تا بیخ ته راوړه .

مامور ملا احمد د وطن د نورو پاکو ، صدیقو او فداکارو زامنو سره چې د تاریخ په دی حساس پړاوکی د پردیو د ناپاکو او لعنتي لاسونو د رابستلو ، د هغو د ټکونو اولړولو په خاطر، پوځای په اسلامي جهاد ، لاس پوری کړ او په خپلو پاکو وینوئ د هیواد د تاریخ په تندی ولیکل چې: خوپوری وینوز مونږ رکوګی وی هد زمونږ رهبر وی .

نوموړی چې تر او به پوری د خپل عمر ۲۷ پسرلی لاته ور تیر کړی چی د ۱۳۵۹ کال د اوم د میاشتی په ۱۸ نیټه د لوی افتخرپه لوړې ورځ د خلوبیشونتو نورو مجاهدینو سره یوځای د لوی خدای د رضا په خیاه د وینو د لوی بهیرته ځان ورسا وه او ځان ئې د حق په لاره کی ایثار کې ترڅو رانلونکی نسلونو ته ده و پوهوی چی د تاریخ په دی حساسه مرحله کی د آزادی د مبارزی او انسانیت ساحلې ته د رسیدو او خلاصون لپاره د شر او فساد د هڅوی د انسان او انسانیت د مقابل لپاره پورته شوی دی پرله له قرباني ورکولو او وینو توییولو ، وژلو او وژل کیدو، په بل ډول نه شو رسیدای.

هو! همه د لوی افتخر په لوړه ورځ په پوره له وینو نه په ډکه نیټه کې چی د روسي کفارو او د افغانستان د اسلامي جمعیت د مجاهدینو تر منځ وشوه مامور ملا احمد ورووساه له همه چی اتلس تنه روسي کفار مردار او دوزخ ته وستول شول چه هم د شهادت جام په سر پورته کړ

(ماهدو د ایسه راجیران)

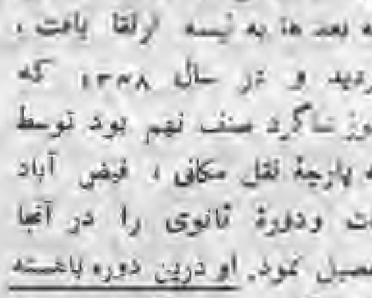
شهید شیر محمد برادیکه هستی و حیاتش را وقف پیکار در راه خدا نمود

شیر محمد فرزند حاجی آدینه محمد یکی از چهره های تابانده و از جملهٔ کوآکب درخشنده اش است که در پر تو ایمان اصیل و انقلابی اش از صبحگاه سنین رشد و جوانی تا واپسین لحظات شهادت لاینقطع به وشور بلا لها یه ، درراه خدا و بخاطر نجات توده های وسیع انسانی ، سعی و مجاهدت کرد وبا تحمل انواع مصائب و مشکلات ، هستی و حیاتش را وقف پیکار در راه خدا کرد و هیچگاه بهرافد تحتی که تفاوت و مصلحت اندیشی در برابر حکام جابر ، ملازد اف کرد سایه نشان نگردید .

اوئه سال ۱۳۰ درد هکده کوچکنه درباق "ساخاتی" بهارک

بدخشان متولد گردید. پدرش وضع زندگی خوبی داشت وازین لحاظ او پسته اش را در آغوش عطوفت ، تحت تربیه قرار داد و در مساوات اورا به نزد ملا فرستاد تا او گوش حالتی معصوم ندای "الله" را بشنود تا باور دارد که در طول زندگی جز خدای واحد و لاشریک سر تسلیم و خضوع به پیشگاه قدرت های کوشش ویا چوبی نساید.

درسال ۱۳۳۹ به سن هشت سالگی اورا در مکتب ابتدائیهٔ "بهارستان" بهارک شامل ساختند وشش سال کامل را درآن مکتب با لیاقت شایان و مثل ، سپری نمود. بهار سال ۱۳۴۶ شامل متوسطه خیاتی در ولسوالی جرم که بعد ها به لیسه ارتقا یافت ، گردید و در سال ۱۳۴۸ که هنوز شاگرد صنف نهم بود توسط سه پارچهٔ نقل مکانی ، فیض آباد رفت ودورهٔ ثانوی را در آنجا تحصیل نمود. او درین دوره باهسته های فکری و مرکزی حوزهٔ ولایتی جمعیت اسلامی افغانستان



در بدخشان تماس حاصل و افتخار عضویت این یگانه جنبش اسلامی کشورا کمائی کرد.

شیر محمد جوان ، که وانگهی الله بشهٔ جدیدی آشنائی و معرفت حاصل نموده بود ، همچون شمع روشنی در محیط مکتب و خارج از آن ، به پرتو الگنی آغاز و به فعالیت های فرهنگی و تبلیغاتی علیه اجیران گوش به فرمان روس و چین و امپریالو انگلیس دست یا زید و بطلان شعله های زهر آگین و مسموم کنندهٔ کمونستی را بر جوانان و مردم خود روشن ساخت و به تحریک و ساز ماندهی مردم پرداخت. شیر محمد در آخر سال (۱۳۵۱) ازلیسهٔ کوکچه فارغ و در بهار سال (۱۳۵۲) با موفقیتی که در امتحان کانکور بدست آورده بود شامل پوهنځی ساینس پوهنتون کابل گردید در محیط آفت زدهٔ پوهنتون که اکثریت جوانان ورو شنفکران ، جدیدا به اسلام عزیز متحرک یک تفکر سالم و سازنده گرویده بودند و شرایط نکام جوانان مسلمان می چرخید محیط مساعدی برای رشد فکری و ذهنی شیر محمد تشیاب گردید و به مطالعه در پیرامون آئین زندگی ساز اسلام و تحقیق در اطراف آلودگی ها و مفاسد و خلاء های نظام حیوان ساز کمونیزم پرداخت.

پس از رویکار آمدن رژیم منحط و کوکی داؤد جنایت کار و سفاک ، شیر محمد ، در تلاش های پیگیر جمعی اش دو چندان تیز تر شد ولی تابانه در راه دعوت مردم وقشر جوان و منور ، گام بر میداشت و به افشاء گری چهره های اجیر و خائن و فاسدی که در زیر ماسک خدمت به خلق ، وطن و نوامیس دینی و افتخارات ملی راپسنگش استعمار روس نموده بودند، می پرداخت.

اودرماه جوزای ۱۳۵۸ به معیت یک گروپ ، از گروپ برادران روشن ضمیر مسلمانی که بعد ها همسنگران قربان که زندگی اش گردیدند ، به پاکستان غرض آموزش تعلیمات نظامی آمد و چندی بعد تر به پنجشیر فرستاده شد.

بالاخره دریک نبرد خونین و مسلحانی که علیه دستگاه طاغوتی داؤد در پنجشیر انجام داد ، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و شهید گردید(اناالله و انا الیه راجعون).

شیرمحمد صاحب اخلاق حمیده و فضائل پسندیده ایمانی بود. نیکوئی های نهادی او بیشتر از زیبائی های صوری اش بود. همه برادران ، همصنفان و همسنگرانش اورا به پاس تقوی و خلق نیکو واوصاف برگزیده اش دوست میداشته و برایش چون بزرگمرد با انهئی احترام قائل بودند. او جمود فکری و شمودگی ذهنی را که میراث دیرینهٔ زور مندان و قلدران دنائت پسند اعصار گذشته وحال است به شدت می کوبید و بهجوانان زنده ورزمنده اهوشدار میداد که بار سنگین مسئولیت هارا از ترمضیر و سنگ حمیتی ها به دوش نکشید آزاد باشید. وکوشش کنید که نخست ارواح و اذهان تانرا آزاد سازید اسلام را در هیچ مفهومی جز در واژهٔ "آزادی" نمیتوان خلاصه کرد ، اما ملتفت باید بود که این آزادی در نظر اسلام رهیدن از جال ها ودام های دام گذاران و متولیان معبده های شرک زای بندگی وبردگی غیر خدا است. زینهار ای برادران آزاد شوید ، آزادی بحق کلمه ، آزادی به مفهوم حقیقی و واقعی آن یعنی رستن از قید و قلاده های اندیشوی ، عقید وی

دگر را در آنجا سپری نمود. الحال ملا عبد محمد در هیچ مدرسهٔ بی آرام نمیگردد ، زیرا آنچه را که او میخواست ، در اکثر آن مدارس نمی یافت . چه او بر خلاف زوال بکتولحت و تیپ های فرسوده فکری که مصلحت اندیشی و زمانه سازی شعار شان بود ، به اسلام اصیل و انقلابی آشنا گردیده و معتقد شده بود که باید شرایط وجود فاسد سیاسی حاکم در کشور تغیر داده شود و انقلابی براه افتد تا روابط و پیوند های فرسایشی نظامات اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی را درهم نورده و بجای آن اسلام عزیز اسلام زنده و سازنده و غیر ساکت و قلم تبلیغ حاکم شود .

ملا عبدی محمد با چنین اندیشهٔ ارجمند و پر تحرک در اواخر سال ۱۳٤۷ به کابل رفت و در مدرسهٔ "فضل بیک" اقامت گزید تا کسانی را از تیپ فکری خودش پیدا کند که با همدستی شان شیوه های جدید دعوت وکار را بیاموزد و در پیشبرد هدف از آن استفاده نماید . او در کابل به آرزویش رسید و در حلقه های مختلف جوانان اسلام در حوزه های گوناگون تنظیمی معرفت حاصل کرد و با عشق سرشار از ایمان بکار های محوله آغاز نمود . او برای انجام رسالت تبلیغ و دعوت از طرف جمعیت اسلامی افغانستان به غزنی فرستاده شد و مدت پنج ماه را در آنجا در یکی از مدارس بزرگ و مشهور گذراند و سپس به لغمان رفت و در مدرسهٔ میاگل آغا به تعلیم پرداخت و در سال ۱۳۵۱ سند فراغت بدست آورد و مجدداً به کابل برگشت تا وظیفهٔ ایمانی اش را جدی تر از سابق تعقیب نماید . او برای سهمگیری بهتر در امور لازم دید تا شامل پوهنتون شرعیات گردد و لهذا با دادن امتحان در دارالعلوم عربی کابل به صنف دو از دهم ثبت نام کرد و پس از فراغت بحیث معلم در لیسهٔ نجات توظیف گردید . مولوی عبدی محمد در دوران یک سال معلمی اش به تربیهٔ جوانان بر وفق عقیده و ایده آلش پرداخت و تا سال ۱۳۵٤ در تمام تظاهرات خیابانی ، محافل تبلیغاتی و در همه صحنه های مبارزاتی فعالانه شرکت جست و در نشر والشاعهٔ تعالیم تابناک اسلام بیش از حد معمول کوشید .

مولوی عبدی محمد در سال ۱۳۵٤ پس از امتحان کانکور شامل پوهنځی شرعیات پوهنتون گردید و در شرایط ناگوار محیط پوهنتون که با پیروزی کودتای فرمایشی داؤد منحوس بیشتر بر جوانان آزاده و مسلمان تنگ گردیده بود ، به فعالیت های فرهنگی آغاز نمود و گذشته از آنکه عناصر [illegible] خورده و طغر و شان بی ایمان خلق و پرچم، سهم ملی ، شعلهٔ جاوید و افغان ملت را دعوت به سوی حق مینمود ، به تزکیهٔ نفس خود و به ابلاغ و توصیهٔ برادران عزیزم و همسنگرانش نیز با کمال جدیت مبادرت می ورزید و در طریق دعوت ، عامل مهم و مؤثر برای پیشرفت را تقوای نفس و سلوک حسنهٔ داعی می انگاشت و همیشه تأکید می نمود که مجاهد و مدعی ایمان و داعی الی الله باید نخست از خویش آغاز کند و به صیقل ایمان و وجدان خویش همت و رزد ، زیرا تقوی و طهارت نفس معیار اصیل و ملاک حقیقی همهٔ خوبیها و حسنات بوده و صفای نیت و اخلاص در عمل زیر بنا وروح و روان همه اعمال و حرکات شمرده شده است .

مولوی عبدی محمد که رحمت خدای بروی باد ، شخصی بود جدی و بالمیرث معتمد به نفس و متکی بخدا . آنچه را که بر شخصیت تی شناخت [illegible] از خیرا نه و از همه قدرتهای پوشالی مایوس بود و آنچه را که شخصیت میداد ترس از خدا (ج) ، عشق خدا و علم و تقوی و توجه به مرگ و معاد بود . روی همین اندیشه و طرز عقیده بود که وی در هر وقت بهمه کارهای مشکل وظیفه میگرفت و بخوبی از عهدهٔ اجرای آن ها برمی آمد . مولوی "ساجد" سه سال کابل را در محیط آفت زدهٔ پوهنتون به موفقیت در وظایف و امور محوله اش سپری کرد . باوجود زیرکی و هوشیاری سیاسی که داشت و در اجرای کار ها پیش از احساس از تدبیر کار می گرفت ، معهذا تهمت تلاش های مسلسل و پیگیر ، بهمه موظفین دستگاه های جاسوسی دولت فاسد و به نزد مزدوران خود فروخته روسی افشا و معرفی گردیده بود و بهمین جهت بود که به مجرد پیروزی

و نجات از گرداب متعفن تعصبات پوچ و رنگارنگ مذهبی، منطقوی، لسانی، نژادی، و . . .

هیچگاهی از خاطره ها فراموش نخواهد شد، آن سخن حماسه آفرین او که بارها میگفت: دیگر درزندگی فقط دو آرزویم باقی مانده است: یکی شهادت در راه خدا (ج) ودیگری به اهتزاز درآمدن پرچم شکوهمند توحید برفراز ویرانه های قصر کاخانه وارگ شاهی.

آری - اویکی ازین دو آرزو (که از دنیای ما فقط همین دو آرزویش بود) مردانه و فرزانه رسید و حقا که مؤمن و مجاهدی که علایق، ووابستگی های دروغی خود را بجواذب نفس و اغراض پلید مادی قطع نماید و آنچه را که نا پسند خدا و دلکش هوائی اوست ترک گوید، دران مسیر قرار خواهد گرفت وبایی آرزو کهعالیترین آرمان هر فرد مسلمان است نائل خواهد گردید. شش سال از شهادت او میگذرد ولی هنوز هم مادر دا- غدیده اش چشم براه و منتظر آمدن اوست وتا حال نپذیرفته که فرزند آزاده اش به رفیق اعلی پیوسته است خدا وند براو و بر همه رولدگان مسیر شهادت رحم نماید که بر پسینیان خود درس دادند وهم انکار خوابیده و اذهان در حیرت فرو رفته را آگاهی بخشودند و تفهیم نمودند که.

راد و قبله در رة توحید لتوان رفت
یارضای دوست باید یاهوای خویشتن
روحش شاد و جای گاهش فردوس
برین

لاجورد -شهید به متین

لاجورد فرزند محمد اشرف در سال ۱۳۳۹ ه ، ش در قریه حیدر خیل القانه نجراب ، در دامان یک خانوادهٔ متدین و خدا پرست چشم بدنیا کشود ،در سال ۱۳۴۶ ، شامل متوسطه پچه غان ولسوالی نجراب گردید و از ذکاوت سرشاری برخوردار بود و از چهره های ممتاز و درخشان در محیط مکتب ومدرسه بود . بعد از فراغت از صنف نهم متوسطه ، شامل تخنیک ثانوی کابل گردید - او هنوز در صنف دهم مشغول تحصیل و فرا گرفتن علم و دانش بود که مزدوران خود فروخته و غلامان قلاده بگردن روس ها ، کودتا کردند . و سرنوشت ۱۶ ملیون مسلمان هموطنش را به بازیچه گرفتند . این برادر مبارز همچون شمع در محیط مکتب پر تو افگنی می کرد و با افشای دسایس ننگین خود - فروخته ها و جواسیس استعمار ، دست رد بر سینه باطل پرستان کوبید و لحظه ای هم از روشنگری و فعالیت و تبلیغ علیه سم پاشی های پیروان شیطان یعنی کمونیست های مزدور و اجیر ، ساکت نه نشست . او خمود و جمود و دست زیرالاشه نشستن و با بی تفاوتی ، به تماشای صحنه های ز جر دهنده و تکان دهنده ، که ره آورد ننگین ایادی استعمار بود ، پرداختن را گناه عظیم و جرم نا بخشودنی می دانست . فلهذا سراپای وجودش را و هستی اش را در راه مبارزه و در خدمت اسلام عزیز گذاشت و با تسلیم و انقیاد در برابر این دعوت پروردگار : "و قاتلوا ائمة الکفر" ، همه توان و استعدادش را در جهت تخریب و برانداختن بنای اندیشه های کفر و شرکت



و خنثی نمودن تبلیغات زهراگین کمونیست ها ، بکار انداخت و مشت های گره کرده و کوبنده اش را به این طریق و با اعتراض های خشم آگین و تندش ، بردهان یا وه سرایان کوبید ، کمونیست های جنایت پیشه که یارای مقاومت در برابر شهامت این جوان مبارز را از خود سلب دیدند و دیگر چهره های کریه و کثیف شان در اثر روشنگری وی افشاء و نمایان شده بود و نمیتوانستند این پلشکان فرومایه ، پیش ازین محیط مکتب و محیط افکار و اذهان و اندیشه های متعلمین و طلاب را مسموم و آلوده بسازند ، چاره را برای رهائی از این بن بست دران دیدند که این مانع را از سر راه خویش بردارند و این چراغ فروزان را خاموش سازند و محیط مکتب و عرفان را تاریک بکشند و در تاریکی و ظلمت ، هر جنایتی را که دلشان خواست انجام دهند و مرتکب شوند .

عاقبت جلادان و فرومایه گان از خدا بی خبر ، بسراغش رفتند و او را باز داشت کردند و از محیط مکتب به سلول های تاریک و وحشتناک زندان این کشتارگاه هزاران فرزند برومند و قهرمان راه آزادی و آزادگی ، افگندند ، به تعذیب شکنجه اش دست یازیدند وتوام با شکنجه و تعذیب است لحنق و باز پرس قرارش دادند

و ترایش دوسیه و پرونده درست کردند ، در جریان تحقیق تمام با شکنجه و آزار نتوانستند ، آن حرف ها و خواسته های مشئوم شان را بر این جوان مبارز و باثبات بقبولانند و او را محکوم سازند او همه عذاب ، و آلام و درد ها را تحمل کرد و پذیرفت ، ولی برای یک لحظه و یک ثانیه حاضر نشد به سوالات و پرسش های کافران پاسخ مثبت ، و دلخواه بگوید و حتی اوشان نشنیدند یک اخ را هم بر دل این پلیدان باقی گذارد .

دو ماه را به این شکل در زندان گذارند . بعد از دو ماه آزاد شد بار دیگر بتاریخ ۳-۵-۱۳۵۷ ، از طرف مزدوران روس دستگیر و روانه زندان گردید الی تاریخ ۱۴-۶-۱۳۵۸ ، در زندان وحشتناک پلچرخی باقی ماند و درین تاریخ طی حادثه ایکه در زندان روی داده بود از موقع استفاده نموده و توانست از زندان فرار کند . بتاریخ ۳-۳-۱۳۵۹ هجرت کرد و به مرکز جمعیت رفت و با برادران همرزم و مجاهدش یکجا شد و بتاریخ ۷-۲-میزان ۱۳۵۹ ، دوباره به وطن برگشت و در جبهه تخراب علیه کفار مشغول جهاد مسلحانه گردید و بارشاد و شهامت و شجاعت کم نظیر در حملات و عملیات چریکی علیه روس ها شرکت می کرد و بارها مقاومت کفار را در هم شکسته وعده ای بشماری از ایادی شیطان را به دوزخ فرستاده به کیفر اعمال کثیف و ننگین شان رسانید .

این برادر مبارز ، به سن ۲۰ سالگی ، بتاریخ ۷-۱۲-۱۳۵۹ ، از طرف خود فروخته ها و عناصر مغرض و مفسد ، با قساوت و بی رحمی به شهادت رسید .

انا لله و انا الیه راجعون

روحش شاد و یادش زنده و گرامی باد !

د شهید عبدالظاهر لنډه پېژندنه :



د افغانستان د انقلاب شپې اوورځې تېرېدې اوهره شېبه د اسلامي انقلاب ... لکه دسیند د څپو په شان هېرېدونکي اوازونه د هرې خوا نه اورېدل کېده امادا آوازونه د غلیمانو د ماتېدونکي هېرېدونکي په او د وطن د مسلمانانو په ماتېدونکي لکه د سپاوون بادونه ځړېد وطن دوستي او خپل پرستي جذبي زړونو کې د هر مسلمان افغان ځوان لر اوبخښي پدې زیار او هڅه کې وه چه وخت ورته میسرشي اود دې اسلامي انقلاب په پلوشوکې چه د روسانو اود وشریت د ځناورسره ځلېږي توره په لاس و اخلي اوخپل زړه وروتوب ثابت کړي پدې ... موقع کې یو مسلمان او بادړه انسان چه متحږي ونه ده در لوده او د دسترگوله ئې هره وخت د جذبې اوښکي بهېږي اوهر کله به ئې د خپلو شونډو په منځ کې کنگسمه کوله :

که د روسانو سره سم شم
یا به سرم یا به د اسلام توره
جهان ته ښکاروم
که زمانه توره سرقربان شي
خپل داوپخکوله انقلاب تازه کوینه

د ځوان چه عبدالظاهر نومیده په (۱۳۳۶) کال دننگرهار د ولایت د کوز کنړ په ونسوالۍ د شگې د کلي په یوه مذهبي کورنۍ کښې زېږېدلی دی د پلار نوم ئې (د وا جان) دی لویری ځوان د عالي اخلاقو او پرهیزگاری خاوند ؤ له کوچنیوالي څخه ئې دیني اسلامي ساتنه پاسارله اوټول دیني فرائضي په ډېره مینه سرته رسول د کلي په ښکلو او ښاوالوکي په (پاپا شان) مشهور وه دلوی شهادت خاوند پاپا په کال (۱۳۴۲) کښې دېوې د سید جمال الدین افغان لیسې په لمړي ټولگي کې شامل شو د عسکرۍ سبک سره ئې زیاته مینه د ... دلیله ئې کله چه په کال ... ټولگي د ... لیسې په اتم ټولگي کې په ... کړه بیرته ؤ د کابل د حربي ښوونځي په اومه ټولگي کې شامل شو د خپل زده کړې په دوران کې د خپلو مسلمانانو ورونو سره ځامنه مینه در لوده په (۱۳۵۶) کال کې د حربي ښوونځي څخه فارغ او دلومړي کال د حربي پوهنتون د استحکام په پوهنتون کې ئې لا د وه میاشتې تیرې اوې چه د کفرا و کمونیزم توره تیاره او تخم نړل وړیخ په افغانستان کې خوره شوه او د شهید توجه ئې د هجرت او جهاد په لور واړوله .

کله چه ئې لمړی تعلیمي کال ختم او د دوهم ټولگي له پاره شو د ژمي د رخصتي د لیر اولو په ننګرهار کورته راستون شو او د دې لپاره چه په دې لړ د وږه کې و رته ... التفاوت لوی لنگ ښکاره شوه، هدا ... چه (۱۳۵۷) کال د حوت په میاشتې پداسې حال کې چه کورنۍ همیشه دي دېده ځقبالوټر ... ګلدی وه د ښیل

قوماندان خوشال عزیز تیرانداز شهید

قول قا سمل کورنی سره ئی پاکستان ته هجرت وکړه کله چه په پاکستان کی ئی خپل کور ځای په ځای کړه د خپل هیواد د ازادی په خاطرئی د خپلو لورو د مجاهد وروڼو په څیر په عملی جهاد لاس پوری کړ او د سر ښندنی ځاۍ ته ولاړه او په پوره اخلاص او میړانه سره ئی د جهاد مقدس فریضه خپله تګ لاره وګر ځوله . د زیار وړیست چه توله عمر به په ځان کی ابرکړی څکه پداسی حالتکښی چه د افغانستان مسلمان ملت هرکړی د روس د ظلم زهر سره ځان لا لاندی به و. و کی لمونځ قراء کتابتل د پرمختی سره وراته شرم او جرم ښکاریده د سرکند د جګړی نه وروسته په غوسیاشتی ئی هلته لیرکړی دلنهی سودی لپاره د لغمان ولایت سره روداله لاړه او د جهاد خوږورځی او شپی ئی هلته خپل دلغمان سره لو وروڼو سره تیری کړی دورځی خل لپاره (۱۳۵۹) کال د دلوی میاشتی په لمری ورځوکی د بهسودو د جبهی سره یوځای شود خشبو عملیاتو وروسته د چهار شنبی په ورځ د دلوی د میاشتی (۲۲) لیته په د اسی حال کی چه مجاهدین د تولو خوا وشخه د روس د توپ او ټانک اود کورنی مزد ورانو له پلوه سخت محاصره شوی و او تورری زړه ور مجاهد خپلوانو او مجاهد وروڼوته قومانده ورکړه چه تاسود ځانونه وباسی اوزه به لسوی سره مقابله و کړم ترهغه وخته وجنګید چه ټول توسی خلاص شود نه وو چه باتور پا چاپه پیمه و لګیده پدی حال کی ئی هم خپل د جیب څخه ګرلیت و شکل او په پرچمیالو باندی ګذار کړه پیاد وه دری در وسالو کود ګیان مردار کړه هوشتلی ئی چه خپل سنګر بدل کړی پدی وخت کی وه چه د ټانک سی می د ده په سینه ولګیده اود شهادت لوړ مقام ئی ترلاسه شو

قاری عبدالواسع شهید



قاری عبدالواسع ولد مولوی محمد ابراهیم در قریهٔ چلدراق علاقه داری کلفګان ولایت تخار دیده بجهان کشود ـ قرآن عظیم الشان را در دارالحفاظ قندز فراګرفت و حفظ نمود . او پس از حفظ قرآن کریم و آموختن برخی از علوم مروجهٔ دینی ، به کلفګان بازګشت و به امور بازرګانی پرداخت وازین راه مخارج روزګارش را تأمین مینمود . برادر مبارزش ، مولوی عبدالباری که یکتن از پیشاهنګان مبارزات اسلامی در پوهنتون کابل بود ، قاری عبدالواسع را متوجه مسئولیت های اصیل انسانی اش ساخته و برای ګام برداشتن در جهت یک مبارزهٔ اسلامی و اصولی تشویق و رهنمائی اش مینمود واوهم تحت این رهنمائی ها و هدایات ، عمل مینمود و مبارزه می کرد . زمانی که تره کی ـ امین ، این دست پروردګان کشف استعمار روس وریزه خواران خوان دستګاه جاسوسی ـ ک ـ جی ـ بی ـ ، فاجعهٔ ننګین ۷ ثور ۱۳۵۷ را بوجود آوردند . موصوف دوشادوش صد ها و هزاران مردان رزم محوری تخار ، علیه ظلم و تجاوز و علیه روس های اشغالګر و کمونیست های خود فروخته و جاسوس دست به پیکار مسلحانه زد و در جبهات مختلف شرکت ورزید و رشادت های کم نظیری از خود نشان داد . او مانند صد ها مجاهد دلیر و مسلمان میهنش ، جان برکف و نعره پرشور الله اکبر بر لب و شوق شهادت بر سر وبا قلع از ـ سنګر حق شناخت و بالاخره هم لطوری که آرزوی همیشګی اش بود دریک نبرد خونین که بین مجاهدین راه اسلام و کفار روسی و خود فروخته ها و جواسیس استعمار بوقوع پیوست در بهار سال ۱۳۵۹ جام شهادت نوشید و بجوار رحمت یزدان پاک پیوست و شهید شد (انالله وانا الیه راجعون) . روحش شاد و یادش ګرامی باد !

فیض محمد شهید :



فیض محمد با شنده قریه کوآب از مربوطات قیص آباد بود از آغاز انقلاب و جهاد مسلحانه مسلمانان افغانستان خصوصاً بد خشان ، کمر همت بربست و سلاح برداشت و جنګ علیه کفر و دولتیزه آغاز کرد و سرانجام یکی سربازی فد اکار اسلام جان عزیزش را در راه اسلام عزیز تر از جانش ایثار نمود و سر انجام دریک نبرد شدید و خونین با قوای متجاوز و اشغالګر روس ، در ماه عقرب ۱۳۵۸ به سن ۲۷ سالګی جام شهادت بر سر کشید و شهید شد (انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد و یادش ګرامی باد ـ

استاد عبدالقیوم خان (صابر)
شهید شد



مرحوم عبدالقیوم خان ولد عبد محمد خان در سال ۱۳۲۰ در قریهٔ بابا خیل ولسوالی تگاب پا به عرصهٔ وجود گذاشت، در سال ۱۳۴۳ از صنف ششم مکتب ابتدائیه لاله سای فارغ گردید و در سال ۱۳۴۴، به متوسطهٔ غازی محمد جان خان شامل و در سال ۱۳۴۶، با اخذ نمرات عالی بدرجه ۱، ازان متوسطه سند فراغت بدست آورد. در سال ۱۳۴۷، شامل لیسه رحمن باباى کابل گردید و در سال ۱۳۴۹، از لیسه مذکور فارغ التحصیل شد و بعد در سال ۱۳۵۰، بدارالمعلمین کابل رفت و برای مدت یکسال تحصیلات اختصاصی خویش را در رشته کیمیا بپایان رساند ضمناً به اصول تدریس و قواعد آموزشی و فنون تربیتی آشنائی و دسترسی پیدا کرد در سال ۱۳۵۱ از دارالمعلمین فارغ وبحیث معلم و آموزگار، به لیسه غازی محمد جان خان تگاب مقرر گردید.

مرحوم عبدالقیوم خان جوان بود دارای استعداد سرشار در زمینه های مبارزه و اخلاق اسلامی. از همان لحظات نخستین که جوانان پادرد و پادرک مسلمان افغانستان، در ساحه معارف، توجه شان آغاز وادامه پیگری مبارزه اسلامی معطوف گردید، موصوف نیز مانند سایر برادران مسلمان و مبارزش در جریان تعلیم و تحصیل در محیط مکتب و مدرسه و در محیط خانواده و در میان مردم منطقه اش، باحرارت و اخلاص در راه روشنگری و تبلیغات اسلامی و در جهت آگاهی بخشیدن بمردم راجع به خطراتی که از ناحیه تلاش های تخریبی و تبلیغات و فعالیتهای زهرآگین و خانمانسوز استعمار گران خصوصاً روس ها و کمونیست ها بصورت ملموس و محسوس در جریان بود، گام های متین و استوار نهاد و صادقانه در جهت ایفای این مسئولیت بزرگ با پیگیری وجدیت تلاش نمود و کارکرد. چه در زمان متعلم بودنش و چه در زمان معلم بودنش، در همه وقت لحظه ای از مبارزه بازنه ایستاد و دقیقه ای از زحمت و تلاش در راه اسلام فروگذار و سهل انگاری ننمود.

در سال ۱۳۵۷، زمانی که غلامان گوش بفرمان استعمار روس باهمدستی و مداخله مستقیم دستگاه جاسوسی (ک - جی - بی) توسط یک کود تای فاجعه آفرین زمام امور کشور عزیز ما را در دست گرفتند دیگر این جوان مبارز، مسئولیتش را سنگین تر احساس نمود، دامنهٔ فعالیت مبارزه اش را گسترده تر ساخت و مردم رابجهاد علیه این جرثومه های فتنه و فساد (دستگاه منحوس تره کی - امین) فراخواند. براساس همین فعالیت ها و تلاشهایش بود که بتاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۵۷، بایک عده همرزمان و برادران مجاهدش، توسط جواسیس استعمار باز داشت گردید و زندانی شد شکنجه و آزار و تعذیب های جهنمی جلادان دستگاه، و فشار های متنوع جسمی و روحی دست پروردگان کثیف استعمار روس، تاثیری بر موقف محکم و عزم استوار این جوان مبارز وارد نکرد و با مقاومت صبرواستقامت خویش درین سنگر نیز مشتهای منطق کوبنده اش را بردهان کافران کوبید و برکافران چیره شد.

بتاریخ ۲۲ میزان ۱۳۵۷ از زندان دهمزنگ آزاد گردید و در سال ۱۳۵۷، در جبهه پنجشیر اشتراک ورزید و بر علیه کفر روسی بجهاد مسلحانه اقدام نمود. برادر این جوان مبارز و مجاهد که قیام الدین نام داشت و مامور شفاخانه قوای مرکز بود نظر به هدایت و لزوم دید عبدالقیوم در شفاخانه باقی ماند و در خفا بفعالیت می نمود که در اثر فعالیت هایش دستگیر و بشهادت رسید و درآنوقت مرحوم عبدالقیوم در جبهه پنجشیر بود.

بعد از مدتی علاقه داری انه از طرف مجاهدین آزاد گردید عبدالقیوم از جبههٔ پنجشیر به علاقه داری انه سای آمد و تا ماه قوس سال ۱۳۵۷، در همین جبهه مشغول جهاد بود موصوف بعد از سپری نمودن مدت زیادی در جبهات، به پشاور هجرت نمود و نظر بصداقت و اهلیتی که دروی بملاحظه می رسید به یکی از وظایف مهم درکمیته مالی جمعیت اسلامی افغانستان توظیف گردید ومدتی هم این مسئولیت عمده اش را با صداقت و امانداری ایفا نمود. در ماه جوزای ۱۳۵۹، دوباره به جبهه بازگشت و روانه ولسوالی تگاب گردید و همراه مجاهدین جانباز منطقه بالای قوای کفار که در تگاب مستقر شده بودند

حملات کوبنده را آغاز و دشمن در اثر ضربات کوبنده مجاهدین بعد از تحمل و دیدن خسارات مالی و تلفات جانی زیاد، مجبور به فرار گردیدند و ولسوالی تگاب را از لوث وجود کفار و مزدوران استعمار پاک سازی کردند.

در ماه میزان ۱۳۵۹ بار دیگر قوای روسی و کمونیست های داخلی به ولسوالی حمله بردند. این برادر مبارز حی عبدالقیوم خان که قوماندانی و فرماندهی مجاهدین منطقه رابعهده داشت با شجاعت و رشادت و شهامت کم نظیری بمقاومت پرداخت و مجاهدین همسنگر و همرزمش را نیز به پایداری و استواری تشویق و هدایت میداد.

درین نبرد خونین روس ها تلفات و خسارات زیادی دیدند. درین جنگ و نبرد خونین که مدت سه روز را در برگرفت. مجاهدین تحت قوماندانی مرحوم عبدالقیوم خان، بااستقامت و نیرو مردی بمقابله با حملات دشمن پرداختند و در نتیجه (۲۰۰) تن از روس ها و کفار را بهلاکت رسانیدند و ده و دستگاه تانک و ده و عراده موترلاری را منهدم ساختند. و خلاصه اینکه روس ها و کمونستها دیگر تاب مقاومت را از دست داده، پابفرار گذاشتند، مرحوم عبدالقیوم خان بصفت یک قوماندان دلیر و فدا کار، بارها بر مواضع مخالف دشمن حمله برده و کفار را بکیفر اعمال شومشان رسانده است و بالا خره در حمله اخیریکه بتاریخ ۳ جدی ۱۳۵۹، قوای متجاوز و اشغالگر روس در یک کیلومتری ولسوالی تگاب، بالای قریه صدیق خیل انمودند مجاهدین تحت قوماندانی موصوف بجواب این حمله پرداخته و تلفات جانی زیادی بقوای دشمن وارد آوردند، عبدالقیوم این جوان مبارز و قوماندان دلیر و شجاع درین نبرد خونین مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت و بشهادت رسید و بمادر ابدی تعمیل شد.

انالله وانا الیه راجعون

جمعیت اسلامی افغانستان

در حالیکه بروح پاک این شهید بخون خفته راه (الله) وقوماندان دلیر و فدا کار و جانباز و همه شهدای گلگون کفن بخون خفته افغانستان التجای دعا مینماید. به بازماندگان، هم سنگران و همرزمان و مجاهدین جان برکف اسلام را تسلیت عرض مینماید و استواری، ثبات و استقامت همیشگی شان را امید وار است.

شاد و گرامی باد روح این شهید عالی مقام و همه شهدای بخون خفتهٔ راه حق!

شهید نیک محمد

نیک محمد ولد باز محمد ۲۰ سال قبل در آغوش یک خانوادهٔ روستا و فقیر، در دامان درهٔ زیبای نجه خان، دیده بجهان کشود و در دامان این خانواده پرورش یافت و بزرگ شد شخصی پر تلاش و پر کاربود و لحظه ای از عمر خویش را بی هوده، صرف نمی نمود.

از همان لحظات نخستین بمیان آمدن رژیم سرسپرده و مزدور ترهکی و امین، کمر همت بست و از ... از هم گسستن زنجیر های بردگی و بندگی غیر خدا وارد عمل شد و به قیام و جهاد مسلحانه دست



زد. در میدان کارزار و معرکه از خود رشادت و دلاوری زائد الوصفی نشان میداد و بی هراس بر دشمن حمله می کرد. باری این برادر مجاهد به پشاور هجرت نمود و در محیط مهاجرت با برادران مجاهد دیگرش معرفت و تماس حاصل کرد و در فنون مبارزهٔ نظامی معلوماتی، کسب نموده و دوباره، عازم جبهه گردید. قوماندانی یک گروپ مجاهدین رزمنده، بوی تفویض گردید.

او دوباره، به سنگر رفت و شجاعانه و دلیرانه علیه کفار به نبرد پرداخت و دمار از روزگار کفار زور گو و کمونیست های از خدا بی خبر برآورد و بالاخره بتاریخ ۱۳۵۹،۱۰،۵ به سن ۲۰ سالگی، از طرف عناصر فریب خورده و نا آگاه و ماجرا جویان مکار و تزویر کار به شهادت رسید.

آری! این برادر مجاهد، آنطوریکه آرزویش بود شهید شد و بسعادت ابدی نائل گردید ولی روسیاهی و هلاکت ابدی، نصیب آنان گردید که اسیر دام شیطان شده و با بی رحمی و قساوت، غنچهٔ زندگی این جوان را پر پر کردند. شکسته باد دستان کثیف جلادان فرومایه و از خدا بی خبر.

آری! او شهید شد و جان عزیز خویش را در راه «الله» فدا کرد و سعادت جاودانی را نصیب گردید

شهید رامحق عزیزالله ولد پد هلر ساکن قریه والدین ولسوالی بهرام



درد او عصر تاکه ده ها هزار جوب بازان و فرزانه ما و هزاران اطفال معصوم وبی گناه ما ، بدست ناپاکترین وسفاک ترین غارتگران عصر یعنی روس های کثیف ، جان خود را از دست داداند و چنان فاجعه ای نصیب ملت افغانستان گردید که به هیچ وجه حتی باکشتن تمام روس‌ها و به آتش کشیدن مسکو جبیره نخواهد شد " ولی زندگی هرچه باشد گذرااست و لذا پایدارو سعادت ازان شیرمردانی که در راه خدا می جنگند وبراه او جان می سپارند .

شهیدی که تصویرش را ملاحظه می فرمائید یکی ازان قربانیان راه حق وآزادی است که با دست کثیف روس ها و مزدوران فرومایه اش به شهادت رسید و بجوار رحمت ایزدی پیوست : اناالله و انااليه راجعون

روحتان شاد و یاد تان گرامی باد ای شهیدان بخون خفته راه حق!

خانعلی شیرمردی از ینگی قلعه به شهادت رسید ،

مردان آزاده و دلیر ـ در پیچ وخم ایام در برابر حوادث روزگار تسلیم نگردیده ، با قاطعیت و اراده خلل ناپذیر ، در مسیر ناهموار مبارزه بجنگ



تا بساماتی ها ، کمر همت بسته ومصمم و استوار تا پای جان برای آزاد زیستن و آزاد اندیشیدن با هر مانعی بمقابله برخاسته اند و درین راه هرنوع ایثار وقربانی را پذیرا شده اند.

از کران تا کران افغانستان عزیز ـ فرزندان آزاده وشجیع و رشید این مرز و بوم ـ در توالی اعصار و قرون ـ از چنین شهادت و غیرت برخوردار بوده و تاریخ شاهدست که دست تطاول هر غارتگری که بلحوظ عزت و افتخارداشتن به آزادی و عزت مردمان این خطه راد پرور ، در از شده است ، توسط فرزندان ماجدور این کشور قطع و دسایس خائنانه

اهریمنان و شیادان جنایت پیشه این عصر نیز کما فی السابق به سرنوشت اسلاف شوم و کثیف شان دچار گردیده خواهند گردید .

یکی از این پاسداران شرافت و عزت اسالت و یکتن از جانبازان راه حق حقیقت خان ـ علی فرزند رشید و برومند و با شهامت مرز و بوم تخار است که در دامان کوه پایه های چاه

مکتب و ینگی قلعه در آغوش دره های غرور آفرین این سامان پرورش و تربیت یافته و قلبش با شمع فروزان مکتب اسلام مقدس روشن بوده .

خان علی مجاهدی بود فداکار و مصمم . جوانی بود رشید ودلاور ، وز مندوانی بود چون کوه مقاوم و استوار . روس‌های غدار و آدمخوار و مزدوران و اجیران و جاسوسان فرومایه داخلی شان در برابر حملات و مقاومت های سر سخت این برادر مجاهد پای مقاومت را از دست داده بودند .

خان علی مبارز بارها با ضربات کوبنده اش کمر روس‌ها را شکسته است چندین بار بالای روس‌ها حمله برده و عده بیشماری از این جنایت کاران را بدوزخ فرستاده است ،

مردم منطقه از زن و مرد شاهد رشادت های کم نظیر این برادر مجاهد بوده اند . با تاسف خبر شهادت خان علی با قطعه عکس آن به دفتر مجله میثاق خون مواصلت ورزید و اداره مجله و سایر کارکنان کمیته

فرهنگی با پیروی از هدایات یک کدر رهبری جمعیت ، مراتب تسلیت و همدردی ، تاثر وتالم خویش را در رابطه با این پیش آمد مولم ، به باز ماندگان این شهید راه خدا و با همه رز

ماندگان و مجاهدین راه خدا ، صبر و صبر جمیل و اجر جزیل از بارگاه رب العزت برای همه رهروان طریق حق ، آرزومندیم .
(انالله وانا الیه راجعون)

علامه فقید شهید مولانا بلخی که یکتن ازین قربانیان راه حق و حقیقت است می گوید :
بخون بنویس بر دیوار ظالم
که آخر سیل این بنیاد خون است
و راستی که سر انجام قطره قطره خون هزاران شهید سیل بنیان کن برای همه نهاد ها و بناءهای جور و ستم و غارت خواهد گردید و در فرجام ـ جهان بشریت از برکت خون پاک شهداء، از لوث وجود کفار پاک خواهد گردید ـ به امید آنروز و به امید پیروزی محرومین زمین بر جباران زمان آمین .

خان علی شهید !
روحت شاد و یادت گرامی باد!

محمد طاهر شهید :

محمد طاهر ولد مصطفی علی در کارواندسرای مرکز ولایت سمنگان تولد یافت، جوان بادرد وبا احساس بود. زمانی که ترکی ، مزدور روسیه توسط یک کودتای ننگین به قدرت رسید این برادر مبارز هم مانند سایر برادران مجاهد میهنش بپا خاست و سلاح بر دوش کشید و علیه کفار روسی و مزدوران داخلی اش قاطعانه رزمید تا بالآخره بتاریخ ۱۸ - سرطان - ۱۳۶۰ در یک نبرد خونین با روسها و نوکران فرومایه و اوباش داخلی اش به



درجه شهادت نائل آمد و سربلند و پیر و زمند به ملاقات ذات احدیت شتافت انا لله و انا الیه راجعون.

روانش شاد باد !

عبدالاحد شهید

مرحوم عبدالاحد ولد شمس الحق فرزند دیگری از وادی شیر پرور پنجشیر است. وی یکتن از جوانان مبارز و با ایمان بود که در مقابله با دشمنان اسلام از خویشتن ثبات و پایداری فوق العاده نشان داد. سنگرهای خونین پنجشیر و وادی ها و دره های لاله گون این سامان شاهد پیکار و را د مردی و شجاعت و رشادت این را د مرد قهرمان و مؤمن است.

موصوف شب و روز از پای نه نشست و لحظهٔ ساکت و آرام نگردید و با قول و فعل علیه موجودیت ظلم و ستم و جور و غارت و فتنه و فساد روز در اعتراض نمود و در برابر زور گویان و عاملین ظلم و جفا و خیانت و غدر تفاله بدهسی سنگری به سنگری میشتافت و جبن و ترس در دسوس زندگی وی سراغ نمی شد. از نخستین سپیده دم انقلاب، مصمم و استوار سلاح برداشت و به جنگ جنایت کاران شتافت و ناپاک جان از



حرایم عقیده و دینی دفاع نمود و سرانجام درین راه جان عزیزش را فدا نمود و با قبول شهادت پیروزی ابدی را نصیب گردید.
روحش شاد و یادش گرامی باد !

بدلی شهید دی :

بدلی د عبدالصمد خان زوی د سمنگان ولایت د علینگر ولسوالی د سنگر د سیمې د منمزاو د کلی اوسیدونکی او د شیخ محمد حسن ابجی د بولسیم ټولگی زده کړی و کوم وخت چی د سره استعمار ، لښکر وړه افغانستان کی د خپل گوډاگی حکومت لپاره پرغل وکړ داوموږی هم د خپل دینی او ایماني مسئولیت اود وطن دوستی د حسن له مخی په وسله واله مبارزه لاس پوری کړ اوپه



پوره ایماندارۍ لی خپله دنده پرمخ بیوله بالآخره د سرو لښکرو د هغه برغل له لتوجه کی چې په ۲۸ر۲ر۱۳۶۰ تپیه کي دسنگر په سیمه وکړه بدلی هم په ۲۲ کلنی کی په شهادت و رسیده .
انالله وا انا الیه راجعون

معلم محمد الله شهیدی

از کوه پایه های پنجشیر

بتاریخ دهم جوزای سال ۱۳۳۵، یوم سه شنبه، در یکی از مضافات بازارک پنجشیر بنام (اورو)، طفلی پا بعرصه زندگی گذاشت و از وجود خویشتن کانون افسردهٔ خانوادهٔ خویش را، زیبائی و شادمانی، بخشید. والد بزرگوار این طفلِ نوزاد، معلم عبدالله خان، اسم پسرش را، محمد الله نهاد.

محمد الله مطابق رسم معمول و مروج محیطش، از آوان چهار سالگی به آموختن علوم اسلامی پرداخت و برای کسب علم ابتدائی رهسپار مسجد محله گردید. در هفتُ سالگی شامل مکتب ابتدائی سنگوله شد و بعد، دوره متوسط را در مکتب بازارک، و دورهٔ ثانوی را در لیسهٔ رخهٔ پنجشیر به درجات عالی به پایان رسانید و سپس برای فرا گیری تعلیمات بیشتر به دارالمعلمین عالی پروان شتافت.

در جریان ادامه تحصیلات خویش در دارالمعلمین پروان، به حیث یک عنصر فعال و مبارز مسلمان مورد مزاحمت کمونست ها و جواسیس فرومایه استعمار واقع، و بالاخره، برای یکسال از مکتب اخراج گردید و این عمل خائنانه دستگاه اداری مکتب، او را عمیقاً متوجه این مطلب ساخت که ریشه های کمونیزم و کفر از مرداب های گندیدهٔ دستگاه فاسد دولت آبیاری میشود، ورنه چگونه میتوان خواهد بود که، نوکران حقیر و عمال فرومایهٔ استعمار باچنان جرئت، در برابر فرزندان اصیل و محب وطن، بمقابله برخاسته، وارد عمل نشوند؟

بهر حال، او برای یکسال، از مکتب اخراج گردید و سال بعد دوباره باز گشت و بیش از پیش در برابر کمونست ها مجاهدانه ترسنگر گرفت. و توام با ادامه تحصیلاتش، بی هراس و ترس، در راه اسلام عزیز تبلیغ و فعالیت نمود. پس از دو سال، دورهٔ تحصیلش پایان یافت و موفق گردید بدرجه عالی شهادت نامه، بدست آورد.



وی مدت دو ماه، در مکتب بازارک بحیث معلم ایفای وظیفه نمود و در جوزای ۱۳۵۸ به عسکری رفت تا با استفاده از موقع، تاکتیک های عار بوی را فراگیرد. بناه در قرقه هشت ارغنه در قول ها و اش مصروف کار شد. و درین زمان ارتباطش با مجاهدین برقرار بود. در میزان سال ۱۳۵۹، ترخیص گرفت و به پنجشیر آمد و در (۱۰) میزان ۱۳۵۹، با برادر مجاهد و مبارز مان، انجنیر مسعود معرفی و نظر به لیاقت و مهارتی که در رشتهٔ ها وان داشت، بحیث قومانداں ها وان مقرر گردید. علاوه ازینکه خود در جهاد عملا و بصورت بسیار چشم گیر و جدی سهم میگرفت، شاگردان زیادی نیز در رشتهٔ هاوان، توسط وی در حملهٔ سوم روس، در پنجشیر معلم صاحب موصوف در فرار - چمال درهٔ رخهٔ پنجشیر فعالیت نموده و نظر به مهارت خاصی که داشت، طبق یک را پور واصله در یک مین هاوان که بداخل ولسوالی شلیک کرده بود، ۴ نفر روسی و نوکرانش را به جهنم فرستاده و همچنان، چندین موتر و چند خیمه، همه نفر های آن، طعمهٔ حریق گردیدند.

موصوف، علاوه از استعمال هاوان بعضا، سلاح پیاده گرفته و همراه دیگر برادران مجاهدش به مقابله روبا روی با دشمن سی پرداخت و بدین ترتیب در چندین عملیات پیاده، اشتراک ورزید. بالآخره بتاریخ (۲۰) قوس ۱۳۵۹، در مسجد پهاوت رخه، همراه دوازده نفر مجاهدین، شب را سپری و در حوالی ساعات ثلث شب نزدیک با بداد، این مسجد از طرف قوای روس محاصره گردید معلم صاحب موصوف برای در هم شکستن حلقهٔ محاصرهٔ دشمن، وارد عمل گردید و زد و خورد شدیدی، بین طرفین در گرفت و درین نبرد خونین، پس از آنکه ۱۰ نفر از چاکران روس را به جهنم فرستاد معلم محمد الله نازنین، با سه تن از همرزمانش به آرمان بزرگ خویش (شهادت) نائل آمدند و به سعادت ابدی مشرف گردیدند.

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد و یادش گرامی، و جایگاهش فردوس برین باد!

جوره خان شهید :



جوره خان ولد زاره خان در قریه کوکه بلاق علاقه داری حضرت سلطان سنگان متولد گردیده جوان رشید و شجاع بوده بر ضد دشمنان اسلام در عملیات مختلف شرکت جسته است. موصوف بتاریخ ۱۰ - قوس - ۱۳۵۲ طی یک عملیات طولانی در کوه چلت به عمر ۲۲ سالگی به شهادت رسید انا لله و انا الیه راجعون.

روحش شاد و یادش گرامی باد!

ضابط میرزامحمدشهید:



مرحوم میرزا محمد ولد عبدالله در قریهٔ رشیدق قاسان انفولات متولد وپس از تکمیل دورهٔ ابتدائیه در مکتب قاسان شامل مکاتب حربی حربی ضابطان گردید ودر رشته اوپچی تخصص حاصل کرد. به مطالعهٔ کتب اسلامی علاقهٔ فوق العاده داشت. دارای اوصاف نیکو و اخلاق حسنه بود. او در جهاد مقدس، علیه روسها و

ـرذوراتشان عملا سهم گرفت ودر نتیجه هم در یک نبردخونین لشکریان خدا علیه کفار متجاوز روسی، در سال ۱۳۵۸ مورد اصابت گلولهٔ دشمن قرار گرفت وبه کاروان گلگون کفنان تاریخ پیوست و شهید شد (انالله وانا الیه راجعون) ازوی، دوهمسر وچهار پسرودو دختر باقی مانده است که اکثرا خورد سال می باشد.

یادش گرامی، وروانش شاد باد!

صدرالدین شهید :



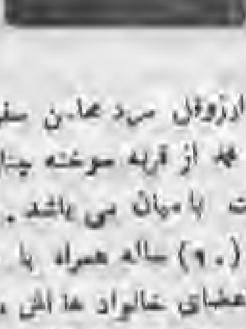
صدرالدین ولد الحاج ناصر، سکونهٔ حسن آباد مربوط مرکز ولایت شبرغان در سال ۱۳۲۰ در یک خانوادهٔ متدین ، متولد گردید. به سن هفت سالگی شامل مکتب گردید و در پهلوی د روس مکتب ، نزد پدر خویش علوم دینی را آموخت. به سن ۲۱ سالگی بخدمت عسکری اعزام گردید و پس از ختم دورهٔ سربازی ، در خدمت برزنتی بود. همزمان با وقوع فاجعهٔ ۷ ثور ۱۳۵۷ ، برنه کمونست ها به تبلیغ پرداخت ، و از همین سبب از طرف خلقی ها های بی‌حیثیت وی ، ماهیت باز داشت و روانهٔ زندان گردید. زمانیکه ببرک بی ناموس بقدرت رسید ، این برادر از حبس

رها شد وبلا درنگ به سنگر جهاد شتافت و از طرف مجاهدین جهت قوماندان جبههٔ مرکز شبرغان تعیین و انتخاب شد. قوای متجاوز روس منزل نشیمن او را بمبارد نمود و او مجبور شد با فامیل و اعضای خانواده اش به ولسوالی آقچه که منطقهٔ آزادبود هجرت کند. او در سال ۱۳۶۰ بارتی به پاکستان هجرت نموده و دوباره به سنگر جهاد بازگشت.

سرانجام در یک برخورد مسلحانه با روس های جنایت پیشه تحت محاصره واقع شد و پس از کشتن چندین نفر از کفار در قریهٔ سلطان آریق ولسوالی آقچه بتاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۲۷ در اثر اصابت مرمی هلکوپتر های توپه بردار روس به شهادت رسید و بجوار رحمت ایزدی پیوست.

انالله وانا الیه راجعون

آرزوقل شهید:



آرزوقل مرد مجاهد سفید فرزند نیاز محمد از قریه سوخته چنار سیقان ولایت بامیان می باشد. این پیر مرد (۹۰) ساله همراه با چهارتن از اعضای خانواد ه اش ، در اثر بمبارد مان بی رحمانهٔ روس های متجاوز به شهادت رسیدند.

انا لله وانا الیه راجعون

روحشان شاد و یادشان گرامی باد!

غازی عبدالقیوم شهید



شهید عبدالقیوم مجاهدی شهید است از قافله گلگون کفنان و بخون خفتگان سنگر حق، که تاوا پسین لحظه عمر نخواسته، از سنگر گرم مبارزه پا فرا ترنهد. این فرزند فداکار و راستین اسلام تریبه سی و یک سال قبل از امروز در سال ۱۳۲۹ در دامان یک خانواده فقیر و مومن در "کیز تکاناه، کنگورچی ولسوالی کشم" چشم بدنیا کشود، آثار تلاش و قیام از همان آوان خرد سالی در چهره بشاشش هویدا بود. به سن هفت سالگی شامل لیسه کشم گردید، در دوران متوسطه با برادران مبارزه ومکتبی نظیر، داکتر شهید محمد عمر، مجاهد دانشمند استاد غلام محمد "آرین پور" استاد عبدالمعبود، حسته شهید و . . . آشنائی پیدا کرد، و به یگانه نهضت اصیل اسلامی کشور (جمعیت اسلامی افغانستان) جلب شده و اصول تر گام برداشت و با الهام از بزرگمردان فرق الذکر تلاشش را در جهت پیاده ساختن، اسلام انسان ساز، گسترده تر کرد، بعد از فراغت از لیسه ، شامل دارالمعلمین عالی مزارشریف شد، و آنجا نیز دست از مبارزه نکشیده و با مطالعه آثار دانشمندان اسلامی سطح دانشش را بالابرد بعد از فراغت از صنف چهاردهم دارالمعلمین عالی مزار شریف، بحیث معلم در داریم مقرر شده به تربیه قشر جوان و جهل زده آن محیط ــ که حکومات مستبد خواهان آن بردند ــ همت گماشت اما هنوز دو ماه را سپری نه نموده بود، که به اساس لایحه بی اساس تره کی ماجد به عسکری جلب شد، و در فرقه هفت ریشخور کابل معرفی گردید، او در میان عساکر و افراد حتی صاحب منصبان به تبلیغ پرداخت و با همکاری برادران جمعیت که در رأس آنها یک ضابط مبارز وبرادر لطف الله "مجاهد" قرار داشتند و از بیرون توسط هسته که در آن شهید بزرگ مولانا عیدی محمد "ساجد" نیز سهیم بود، رهبری می شد، هسته منظمی را بوجود دآوردند که اگرچه با دستگیری شهید مولانا "ساجد" و هجرت لطف الله مجاهد، این هسته تا اندازهٔ از هم پاشید، ولی برادر شهید عبدالقیوم بار دیگر به همکاری آهنین تصمیمان جمعیت آن را سرو صورت داد.

سپهی دلیر شهید عبدالقیوم بعد از احتراجعتی ... از آمو شی ... نظامی، به صف همرزمان دیرین خود پیوست و قوماندهٔ یک گروپ مجاهدین را بعهده گرفت، این برادر قهرمان در همه احوال خلق و خوشخوی به نظر می رسید که حتی قرار گفته برادر بزرگوار استاد "آرین پور" در بسیار دمان وحشیانه دشمن و باران گلوله نیز ... وقار و متبسم بود، و تصمیمش را گاهی بدست احساسات نمی سپرد. مجاهد شهید عبدالقیوم، در صدها عملیات و جنگها و حملات چریکی اشتراک ورزید ودرقلع ولسوالی کشم، علاقه داری کلفگان و ولایت تخار در صف اول قرار داشت و رول عمده و اساسی را عهده دار بود، او که لذت شهادت را وارزشش را میدانست تا آخرین لحظه حیات سلاح بزمین نگذاشت وبرعلاوه از هیچ نوع کمک مادی هم دریغ نه نمود. تا اینکه بعد از کسب یک سلسله افتخارات جاودان که انقلاب عظیم اسلامی مان به آن مباهات می کند سر انجام در چهاربجه بامداد یوم دوشنبه ۱۳۶۰/۲/۲۰ به عمر "۳۱" سالگی در سنگر گرم مبارزه وجهاد شربت شهادت نوشید و به رفیق اعلی پیوست.

"انا لله وانا الیه راجعون"

مستبدِ حاضر نگردید و چون خار چشم در همه جا پرده از روی جنایات و مفاسد نظام های دست نشانده و اجیر بر میداشت و راحت شانرا به رنج مبدل می ساخت . او تنها در برابر رژیم های بیگانه در افغانستان به مقاومت بر نخاسته بود ، بلکه زبان فصیحتش بر دوستان و انگشت انتقادش همیشه بالای برادران هم فکر وهم آهنگ جبهوی اش نیز بالا بود و بحیث یک معلمِ ایجنت پیوسته در تلاش

روانی نشیلند و بهبود وضع نابسامان جامعه ، محیط مکتب ، دانش گاه و . . . . بیش آمده و آرام مدرسه و همیشه در وصف علماء و داعیوان الی الله زبانش برین قول حضرت کعب الاحبار گویا بود که : "الذین لعملون بما یعلمون" "علماء آنانی اند که بآنچه میگویند عمل میکنند" .

سر انجام این عالم ربانی و این مرد سیاستمدار راستین به موکب عظیم کاروان شهدای گلگون کفن پیوست و داغ حرمان بر دل برادران همسنگر و هم پیوندان قربان گاه زندگی اش گذاشت .

ذکرش بخیر و جایگاهش فردوس برین باد !

مرگ برپای خود زنجیر تقدیر
طی این گنبد گردون رهی است

اگر باور نداری خیز دریاب
که هرجا پا واکنی جولا نگهی است
"اقبال"

کوهتای خونین و وحشتبار هفتم ثور پنجاه و هفت توسط عمال زر خرید روسی تحت مراقبت شدید قرار گرفت و در اول جوزای همانسال دستگیر و بزندان پل چرخی ، آنجائی که صدها هزار انسان در آن بجرم "انسانیت" و ایمان از طبقات مختلف ملت زجر کشیدهٔ افغان بخاک فروشدند ، برده شد

و بعدی از کوایف و چگونگی سرنوشت این مرد سعادتمند و مؤمن اثری و اطلاعی در دست نبود و فرجام معلوم شد که او چون هزار ها هموطن آزاده و مسلمانش ، در رأس یک کاروان بزرگ و با ایمت ایماندارانش به مقتل منتقل گردید و بی ترس و هراس در گودال حفر شده بزیر هرادهٔ بلدوزر ها فروشد و روانش با تقدیم نفرین بر وطن فروشان بی ناموس عازم صوب جنان گردید .

- انا لله و انا الیه راجعون .

اخلاق حمیده و جرئت انقلابی مولانا ، - مشعل راه برادران و رهروان طریقه اش هم در وقت حیات و هم بعد از رحلتش بوده و خواهد بود . مولانا چون اسطورهٔ بزرگ مقاومت در برابر شداید و مشکلات تا آخرین لحظات زندگی ، اراده و عزم آهنین خود را عوض نه نمود و ثبات و پایداری اش را از دست نداد .

"ساجد" مردی بود راسخ العقیده و باوقار که تاپای جان تمکین و شخصیت خویش را حفظ کرد ، اما به کرنش در مقابل طواغیت و گماشتگان حاکم

آری او شهید شد و در بهار
...وها و بهار عمر و بهار سال
گرانبها ترین ثروت دست داشت
اش را که گوهر ... شهرش بود
در راه محبت ... شد و
نثار کرد و در صف ... چگون
قبایان و گلگون قبایان بحوث
نموده با یک ... و لباس
سرخ شهادت ... و ...
داخل شد، که ما متعهدین جمعیت
اسلامی افغانستان با روانش تعهد
راستین می کنیم که سلاح این
برادر را برداشته راهش را بی
رهرو و باقی نمانیم یا هدفش را
بر آورده سازیم یا چون او شهید
شویم ، والله علی ما نقول وکیل
روحش شاد باد و یادش جاودان
و راهش مستدام

اسد الله شهید

بیست وسه سال قبل از امروز
طفلی در خانوادهٔ مرد متدین ،
در دور افتاده ترین دهکده های
ولسوالی درواز ولایت بدخشان
چشم بدنیا کشود . پدرش او را
طالب شاه نام گذاشت و در
پرورش همت گماشت و از همان
آوان طفولیت او را به طلب علم
و معرفت تشویق نمود و در پهلوی
آموزش علوم دینی در سنین نه
سالگی او را به مکتب گذاشت .
طالب شاه در سال ۱۳۴۵ ، شامل
مکتب ابتدائیه گردید و با زیرکی و
ذکاوت ، آن دوره را به پایان
رسانید .

عالم شاه پدرش او را در
متوسطهٔ فطرت ، شامل ساخت تا
فطرت سلیم و حق جویش بدون
انحراف چپ و راست در جستجوی
خدا و در پویائی ... راه کمال
بوده باشد . طالب شاه در سال
۱۳۵۰ ، که جریان شدید تسریب
کلاس های فکری وزدوبند های
ایدئولوژیک احزاب و ساز مان
های وارداتی بود - در متوسطهٔ
فطرت با گروه که راه پیمای سیر
متعالی فطرت بودند پیوست و به
فعالیت در آموزش تعالیم
والای اسلام عزیز و روشنگری
اذهان از اوهام آلوده شده و دربند
هم قطاران خود بوسیلهٔ آن پرداخت .
جدیت بیدریغ طالب شاه جوان -
برادار چپان و عمال خود فروختهٔ
رژیم وقت سخت تمام شد ولا جرم
او را برای مدتی اخراج موقتی
نمودند .

او که دلش از برخورد با
جوانان و استادان تحمیق شده و
ابا دی استعمار جریحه دارشده بود
سه سال کامل را در خانه گذراند .
قلب مالا مال از سوز ایمانش او
را آرام نگذاشت و بار دیگر پایش
را به محیط آشوب مکتب کشید
اکنون طالب شاه جوان تا
درد تر - با درک تر و بیدار تر
گردیده .

با آگاهی انقلابی ، دورهٔ متوسط
را به پایان میرساند و در سال
۱۳۵۶ ، وارد لیسهٔ پامیر در مرکز
ولایت بدخشان میگردد . تنها
یکسال و چندی از حیات پر
جنجالش درین لیسه سپری گردیده
بود که نوکران حلقه بگوش
استعمار سرخ از طریق کودتای
نمایشی هفت ثور ، زمام اختیارات
سیاسی و اجتماعی کشور آزادهٔ ما
را در دست میگیرند دیگر شرائط
تحصیل بر طالب شاه جوان تنگتر
از گذشته گردید ولا جرم در اولین



روز های حولین ثور بخدمت ... او
برادران هم عقیده اش به پاکستان
مهاجرت نمود . او درینجا آرام
بود - قلب داغدیده اش به حال
ملت مظلوم و بیدفاع افغان
می تپید . بجهت آرامش خاطر خود
بکراچی رفت تا در آغوش استاد
خود مولوی قاری غلام رسول
مدتی را به تحصیل علوم دینی
بگذراند .

مگر جراحت کهنهٔ قلب زخمی
رفته راه نتوانست بیشتر از سه ماه را
سپری نماید . در سال ۱۳۵۸ ، در
اولین روز های پرغم و پیچ و
پوشیده از برف سبز های بدخشان ،
رها گردید ، با گروهی از برادران
مجاهدش به سنگر جهاد شتافت و
جانبازی ها و شهامت و رشادت کم
نظیری از خود نشان داد . او
مدتی را در قریهٔ ... و مربوط
ولسوالی جرم بدخشان به صفت
معاون ارمندان و بعد تر به صفت
قومندان یک تولی ایفای وظیفه
نمود . در فتح جرم و بهارک و
زیباک و خاش در قتل یک سپاهی
مؤمن ، مجاهدت نمود .

در حملات اول و دوم بالای
مرکز فیض آباد اشتراک کرد و
فاتحانه باز گشت . او برای کشادن
جبهه مستقل در داخل ولسوالی
درواز که تا آنوقت ملیشهٔ دولت
مزدور علیه جبههٔ راغ از آنجا
تهیه میشد ، با چهار نفر مسلح
بسد رواز رفت و علاقه داری

خواهان را فتح نمود.

طالب شاه که الحال بنام اسد الله شهرت یافته بود با تعدادی از مجاهدین و برادران رزمنده جمعیتی اش به فتح ولسوالی درواز همت گماشت در اراده اش موفق گردید و صدها میل سلاح دولت مزدور را بغنیمت گرفت. اسد الله ، اولین کسی بود که تصمیم داشت بعد از فتح درواز و تنظیم یک قوای چریکی . جنگ را در آنطرف دریای آمو مشتعل سازد و با براه انداختن حملات وسیع گوریلائی مناطق مسلمان نشین محکوم و بیدفاع و خواب بردهٔ فرامرز جیحون را بحرکت در آورد .

مگر بخت یاری نکرد و پیک اجل فرصت نداد تا اسد الله غیور بارادهٔ فولا دین خود جامهٔ عمل بپوشاند . سر انجام این فرزند شجیع و با شهامت مکتب اسلام در برج حوت (١٣٥٩) در یک تهاجم وسیع زمینی و هوائی دشمن به همراهی (١٢) تن از همفکرانش لباس خونین شهادت را بـه تن کرد و به جوار رحمت ایزد پاک پیوست در سنگری ابدی استمین گردید . انالله وانا الیه راجعون روحش شاد و یادش گرامی باد

شهید محمد صالح
ولد مولوی محمد عمر

در شوال سال ١٣٣٠ هجری شمسی، در دامان یک خانوادهٔ متدین و روحانی، در محله ای بنام کفرایزنه، در شهر چاه آب، طفلی بدنیا آمد. والدینش اسم اورا (محمد صالح) نهادند. محمد صالح، در محیط چنین فامیلی رو شد ونمو گذارد و متوجه فرا گرفتن وآموختن علم ومعرفت گردید. تحصیلات مقدماتی را نزد پدر بزرگوارش فراگرفت و سپس بمکتب رفت. توأم باذکاوت سرشار یکه داشت، علاقهٔ خاصی نیز به مطالعه آثار اسلامی، از خود ابارز داد وبنابرین، در پهلوی مضامین مکتب آثار دانشمندان بزرگ اسلام را مورد مطالعه وپژوهش قرار داد. سعی وکوشش فراوان و شباروزی، مطالعات کتب مختلف، سطح بینش اسلامی ونحوه تفکرش را از تحجر ودگم اندیشی بر کنار ساخت.



صالح محمد، در سال ١٣٥١ از لیسه چاه آب بدرجهٔ عالی فارغ ودر سال ١٣٥٢ شامل شعبهٔ عربی پوهنځی ادبیات درپوهنتون کابل گردید. در سال ١٣٥٥ از رشتهٔ عربی، فارغ وبعد از مدت کوتاهی، به خدمت سربازی اعزام گردید وپس از سپری نمودن شش ماه دورهٔ بقیه خدمت، در سال ١٣٥٧ به صفت معلم، مقرر و روانه لیسهٔ ینگی قلعه گردید. مدتی، در لیسهٔ ینگی قلعه باقی ماند وعلیه ایادی کفر مبارزه کرد، از ینگی قلعه جبراً به چاه آب مجدداً بحیث معلم مقرر گردید.

او که در طول دوران تعلیمات و تحصیلاتش، در محیط مکتب و پوهنتون، شاهد تلاشها وفعالیتهای الحادی وسپاهی‌ها وپخش ونشر اندیشه‌ها وافکار منحط وشیطانی کمونیزم توسط ایادی استعمار و لشکریان شیطان (کمونستها این کثیف ترین حیوانات دوپا)، بود وهمچنان، او مانند سایر برادران مبارز مسلمانش، به خوبی درک کرده بود که اگر از حالت رکود و خمود و سیمو بدون نیاید واگر از بی تفاوتیها دست زیر الاشه نشستن و ته گر صحنه های کرزهٔ ناسی و خیانت و جنایت ارا ب قدرت و نو کران استعمار بودن‌ها دوری بگزیند واگر احساس مسئولیت نکند وبه مبارزه وجهاد علیه ایادی شیطان، اقدام نکند دیر یا زود طعمهٔ اژدهای بردهای کثیف اژدهای سرخ کمونیزم خواهد گردید و شرافت وناموس ودین و وطن پایمال خواهد شد. لذا از همان بدو آگاهی و احساسش به مبارزه و پیکار دست زد و زمانیکه بیشرفان خاره دم وخود فروخته دی ار ... بر اریکهٔ قدرت تکیه زدند، برادر صالح محمد، بیش از پیش جدی ترشد و خواب وآرامش رابرخود حرام دانست، وتلاشها و فعالیتهایش را شدت وحدت هرچه بیشتر بخشید وبا تمام امکانات خویش، به افشای چهره های کریه و کثیف نوکران تازه دم شرمگین پرداخت.

اورا بزندان افگندند وبالشده ها جوان همرزمش، مورد تعذیب و شکنجه قرارش دادند. مدت سه ماه در زندان با تحمل انواع رنجها و شکنجه‌ها بسر برد وبعد از سه ماه حبس طاقت فرسا، از

زندان رها گردید وپس از مدت کوتاهی، در ماه مبارک رمضان ۱۳۵۸ سلاح بردوش کشید وبه جنگ دشمنان انسان و انسانیت یعنی به جهاد مسلحانه علیه ننگین ترین و سفاکترین جانوران انسان نما (کمونستها) شتافت ودر میدان رزم و نبرد از خود شهکاریها ورشادتهای کم نظیری کارنامه داد و منحیث یک مسلمان فدائی، آنچنان عمل نمود که امروزه مرد و زن و خورد و کلان و پیر وبرنا یادش را گرامی میدارند و بیاد بودش سرشک غم واندوه میریزاند.

او الگوی مقاومت ونمونهٔ بارز شهامت و شجاعت بود، اوچنان سرشار از غیرت وثبات بود که بیکمت.

با بازوی سلاح خویش را از دست بست یا دریغ وچنان کرد. او باشور ایمان وتشنهٔ توحید و شوق شهادت به سنگر رفت وهر جا که دشمن، با این فرزند راستین اسلام، مقابل میشد رعشه بر پیکر ننگین دشمن وارد میگردید وترس ورعب، براندامش مستولی میشد.

او چندین ماه را در سنگر که های داغ وخونین، سپری نمود ودر عملیات مختلف به صفت پیشتاز اول جبههٔ جهاد حصه داشت. در فتح ولسوالی چاه‌آب ورستاق و . . . سهم بسزائی گرفت وتا امام صاحب ومرکز تخار نیز پیشروی نمود.

بالآخره، این فرزند جانباز راه اسلام و قرآن، در یک زد وخورد تاریخی وخونین در قریهٔ بستی که که بتاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۵۹ بوقوع پیوست و مدت ۶ ساعت بطول انجامید، و با جهل تن از مجاهدین جان برکف همرزمش، در برابر دوازده تانک وهشت طیاره توپ بردار روسی به مقابله برخواست وبعد از اینکه ضربات خورد کننده ودندان شکن خویش را بر دهان آشغال روسی و ایادی فرومایه اش وارد آورد، خود نیز درین نبرد خونین به شهادت رسید وبه جوار رحمت ایزد پاک پیوست (انا لله وانا الیه راجعون)

اهالی ولسوالی چاه آب، وهمه آن برادران وخواهرانی که بالی برادر مبارز از نزدیک معرفت و شناسائی داشتند وهمچنان آنانیکه آوازهٔ رشادت و شهامت وشجاعت وراد مردی وپایداری وثبات این پروانهٔ شمع توحید راشنفته اند، از فقدان او دزاند وه وماتم فرورفته، وبیاد گرامی اش توأم با اتحاف دعا، سرشک تأثر وتألم میریزند.

آری، شایسته است که بیادبودش به خرابشینیم ودر سوگش گریه سردهیم وبر روان پاکش اتحاف دعا نمائیم. وشایسته تر ازآن، که روحش را آرام وشاد نگهداریم، باید تاپای جان بر نقش قدمش گام نهیم وخون او وعزیزان شهید گرانمایه وطنمانرا ارج گذاریم و راه شان را ادامه دهیم.

جمعیت اسلامی افغانستان، در حالیکه به روح پرفتوح این فرزند رشید واین شمع همیشه فروزان که قطرات سرخ خونش دلیل راه آیندگان است، اتحاف دعا مینماید، به باز ماندگان این مرحوم وبه همه دوستان و برادران همرزم و همسنگرش تسلیت عرض نموده ثبات وپایداری هرچه بیشتر ایشان را در کداوم این مسیر پرخم و پیچ خواهان است.

شاد یادروان پاک این فرزند برازندهٔ اسلام!

(شهید محمد نبی)



محمد نبی ولد سید غفور یکتن از قهرمانان میدان نبرد حق باباطل است. او (۳۱) سال قبل از امروز در قریه شهید درهٔ بغلان تولد یافت، و با آغاز جهاد بعد از یکسلسله قهرمانی ها لقب قهرمانی یافت، سپس بعد از سلسلهٔ افتخارات در برج دلو ۱۳۵۹ در سرپل لای آب، مرمی های مزدوران طاغوت سینه اش را شگافت و شهید شد.

إنا لله وإنا إليه راجعون

روحش شاد ویادش گرامی باد،

* * *

جایگاه ومقامت خود بهشت برین باد.

« شهید خواجه میر احمد مستمند »

برادر ارجمند خواجه میر احمد "مستمند" با نام مستعار فضل حق فرزند خواجه میر اکبر در سال ۱۳۳۵ در گذر کفش دوزی شهر فیض آباد در یک فامیل نهایت فقیر و مستمند تولد یافت ، و از دوران کودکی با رنج ها و درد های فقر و فاقگی آشنا و دست و گریبان بود ، در سال ۱۳۴۳ شامل صنف اول لیسه شاه محمود (لیسه کوکچه) شد ، باوجود فقر به درسش ادامه میداد و شاگرد لایق صنف نیز بود ، در سال ۱۳۴۹ ، جاودانه سالیکه برای نخستین بار مظاهرهٔ عظیم و پرشکوهی توسط یکتن از استادان بزرگ رهبری می شد و طی آن مسلمانها چهرهٔ کثیف مزدوران بویژه ستمیهای کثیف را به مردم معرفی داشتند ، میر احمد شهید که متعلم صنف هفتم مکتب بود سهم فعال گرفت که حتی نگارنده بعد از ختم مظاهره زمانیکه با او حرف می زدم صدایش از کثرت اینکه شعار "مرگ بر لینن" گفته بود بدرستی شنیده نمی شد . او در دوران چند روزهٔ این مظاهره گاهی آرام نه نشست و روزانه چندین مرتبه به خانهٔ ساز مانده این مظاهره می آمد و دستور می گرفت .



بعد از ختم این مظاهره جریانها و حوادث گذشته او را بر آن داشت تا مسئولیتش را بیشتر شناخته و به این احساسش افزوده گردد . با درک همین مسئولیت دیگر او در محوط مکتب آرام نه نشست ، هرگاه منحرف و از خدا بی خبری را میدید ، با او به بحث و مناقشه می پرداخت ، دیگر خواجه میر احمد مانند آن جوانان و دانش آموزانی نبود که بخاطر اخذ نمره تواضع کند و معلمین ملحد را احترام نماید که این قاطعیت و صراحت او سبب شد که باوجود لیاقت عالی مدت دو سال بی دربی توسط معلمین مخالف ناکام شود ، اما این حوادث در روحیهٔ مردانهٔ اش تاثیری وارد نکرد ، بلکه او در این راه بکمال افتخار این جزاء را نیز قبول نمود .

آری ! میر احمد شهید مبارزی نبود که به کامیابی در صنف بیندیشد ، یا بکدام متاع مادی دیگر ؛ بلکه او به فرداهای تاریکی که گریبان گیر بشریت گم کرده راه است می اندیشید به میدان نبرد ؛ شکست دشمن و مبارزهٔ اسلامی ، می اندیشید نه به چیز دیگر .

خواجه میر احمد شهید هم چون از جملهٔ اعضای برادران مبارزی است که در سال ۱۳۵۲ تعهد نامه های جمعیت اسلامی افغانستان را برادر بزرگوار شهید سیف الدین "نصرتیار" ، هدایت رهبر جمعیت استاد برهان الدین "ربانی" به بدخشان آورده بود امضاء و تعهد راستینش را با این نهضت خدائی ابراز داشته بود .

برادر ارجمند خواجه میر احمد (مستمند) در سال ۱۳۵۹ از "لیسهٔ کوکچه" فارغ التحصیل و بعد از امتحان کانکور شامل پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل گردید و شعبه تاریخ را انتخاب نمود . تا اینکه مزدوران شی یک کودتای فرمایشی بر اریکه ظلم تکیه زدند ، مستمند شهید نیز در اوایل جوزای ۱۳۵۷ ه ش به مرکز جمعیت هجرت کرد ، و بعد از چندی دوباره بکابل آمد ، سپس به پروان و بغلان و مزار شریف رفت و زیر سرپرستی برادر مجاهد سید احمد "رها" به فعالیت پرداخت ، در

قیام مسلحانهٔ جمعیت در دوم سرطان ۱۳۵۸ در کابل سهم گرفت . در اواخر اسد ۱۳۵۸ دستگیر و بعد از چند روز سپری کردن زندان توسط مزدوران نیزه بدست کرملین به شهادت رسید . (انا لله وانا الیه راجعون)

اما ای برادر وای همسنگر! نگذار که خون "مستمند" شهید فرزند پیکارگر ملت قهرمان ما ننگل ، و هدررود ، چه خون او دینی است برگردن من وتو و هر آنکس که "مستمند" شهید بخاطر رهائی آنها و پایان دادن به شبهای سیاه استبداد و استعمار ، خون قرمز رنگش را فدا ساخت و زمین را رنگین نمود .

شاد باد روان شهدای بخون خفتهٔ جهاد اسلامی دتوحید

یاشنون مکتب توحید دیرود او مکتب قرآن .

شهید زمان خیل دالوخی



زوی د پکتیا ولایت د خمایید د ولسوالی د متر کلی اوسیدونکی وه نوموړی د ملحد رژیم په راتلو سره د د خپل وطن او اپه ی فریضه پاتمی شروع وکړه حد خل د جمعیت له امیر ه مدینو خخه شمارېدلو ، نوموړی مجاهد

د پکتیا په هره منطقه کی یې ډیر بهادرانه صورت سره جهاد کړی دی . بالاخره د ۱۳۵۸ کال د لوی اختر له څلکی یوه هفته د شهرکو په اوږد جنګ کی چه هم زمینی او هم هوائی قواه واقع وه د شهادت جام نوش کړ .

شهید محمد زمین



محمد زمین د در محمد زوی د اسار ولسوالی دشهگام په کلی کی زیږیدلی د پوش کلی زلمی و هغه وخت چی په افغانستان کی دهری حکومت منځ ته راغی په وسله وال جهاد ئی لاس پوری کړ د ۱۳۵۸ کال د سرطان په میاشت کی هغه وخت چی والای په علاقداری حمله وشوه د سخت برخالیدوب نه وروسته د هاوان دمین پواسطه شهید او خپله ورسره یو میل سلاح یې هم شهیده اوله میخه ولاړه .

([illegible] وانا الیه راجعون)

، شهید میرزا ،

شهید میرزا ولد آرین خان ساکن پیری مربوط ولسوالی زرکوت ولایت پکتیا در زدو



نبرد شدید در منطقهٔ ترکالان بعد از یکه چهار تانک دشمن از بین برده به درجهٔ شهادت نایل گردید (انا لله وانا الیه راجعون)

شهید محمد نعیم

محمد نعیم شهید ولد ملا مبارک شاه از قریه دشت ایوت مربوط علاقه داری حصه اول پنجشیر از شهیدان بخون خفته ایست که از آمدن برپا شدن جبههٔ پنجشیر مردانه وار و قهرمانانه دوشادوش



سایر همسنگران خود علیه کفر و کمونیزم جنگید . در طی یک نبرد خونین با خرسان وحشی بدحبهٔ عقبی شهادت نایل آمد و حیات جاودانی نصیبش گردید .

وحدت شاد و یاد تان گرامی ای شهید خون خفته مکتب قرآن

برادر شهید عبدالاحد

عبدالاحد ولد حاجی ملا دوست محمد سکونهٔ دهکدهٔ ایرت بغتل بدخشان که در سال ۱۳۱۹ در یک خانوادهٔ متدین تولد یافت ، مردی بود ، امین ،



شجاع و دلیر ، این جوان آهنیز اراده در دوران نظام سرطانی داؤد شاهی با استعمار مشیران جمعیت اسلامی افغانستان آشنائی پیدا کرد ، و بخاطر اسلام عزیز همه هستی اش را وقف راه (الله) نمود .

برادر مجاهد عبدالاحد ، پس از کودتای فرمایشی مزدوران بی اراده و بی محتوی استعمار ، باهستهٔ مربوطه تماس گرفت و هدایت خواست ، هستهٔ مربوطه نیز بعد اخذ هدایت مقام بالا برایش هدایت داد که با آغاز جهاد دست به سلاح ببرد ، او نیز چنین کرد و آغاز نبرد اسلام برضد کفر دست به سلاح برد و بایورش قهرمانانه اش سنگر های کفر را یکی بی دیگر درهم شکست و افسانهٔ نفرت انگیز شان را نصیب فراموشی نمود ، و در نبرد چند اشتراک و رزیده و یا به غنیمت گرفتن اسلحه های مختلف النوع و ضربات پیگیر بر دشمن به نام قهرمان عبدل زبانزد خاص و عام شد ، سپس در یک نبرد فیصله کن با قوائی دشمن در "سیاه سنگ" از طرف مزدوران بی اراده مسکو هدف گلوله قرار گرفت و شهید شد و به رفیق اعلی پیوست .

(إنا لله وإنا إليه راجعون)

روحش شاد و راهش مستدام

"شهید غلام سرور"



شهید غلام سرور ولد عبدالله در سال ۱۳۲۸ در قریهٔ کاهابهٔ ولسوالی کوهستان ولایت پروان متولد و در سال (۱۳۴۵) از اکادمی تربیهٔ معلم بدرجهٔ عالی فارغ التحصیل و در سال (۱۳۵۲) عضویت پر افتخار جمعیت اسلامی را کمائی کرده بود در سال ۱۳۵۸ بعد ازینکه جلب و جذب آن در کوهستان دامن وسیع پیدا کرده بصفت سرپرست تنظیم ودعوت جمعیت اسلامی وظیفه داشتند و ضمناً گروپ نظامی جمعیت اسلامی را نیز رهنمائی میکردند که چند میل اسلحه از مکتب لیسهٔ میر مسجدی از گروه مقاومت آن بدست آورده و هم یک میل ماشینه از اثر برخورد نظامی در عملیات ، شب از یکنفر ملیشه به غنیمت گرفته اند .

شهید مرحوم در اتحاد و یک پارچگی مجاهدین همیشه کوشان بوده و هدایت لازمه را برای برادران مجاهد خود میدادند از ینرو در قلب مردم مسلمان کوهستان جا داشت ، گرچه امروز غلام سرور مرحوم در بین ما مجاهدین و مردم مسلمان و متدین کوهستان نیست اما روش عادلانه و اسلامی و عالمانهٔ وی در همه جازبانزد خاص و عام است ، نی غلام سرور شهید تنها شهیدی نبود بلکه پدر مجاهد وی همیشه فرزندان خود را در راه حق و حقیقت تربیه نموده چنانچه جوانان دیگرش بنامهای انجینر عبدالحکیم و معلم عبدالوهاب در اثر مبارزات شعوری اسلامی شان به محبس "پل چرخی" تحویل داده اند که تا هنوز اثری از آن فرزندانش نیست و فعلاً دو پسر شان متعهد جمعیت اسلامی هستند و هر دستوری که از طرف رهبر بزرگ ما داده میشد با متانت بدون کدام وقفه بکمال پیروزی به انجام می رسانیدند بالآخره شهید مرحوم در سال ۱۳۵۹ در

غلام ربانی شهید

غلام ربانی ولد استاد عبدالغفور خان در سال (۱۳۳٤) تولد و در سال (۱۳۵۲) از لیسهٔ میر مسجدی بدرجه عالی فارغ شده بود و در سال (۱۳۵۳) بحیث مامور دافغانستان بانک پنجشیر و در سال (۱۳۵۵) بمامور یت د افغانستان بانک جبل السراج ایفای وظیفه می کرد و در سال ۱۳۵٦ عضویت جمعیت اسلامی افغانستان را کمائی کرد و در سال ۱۳۵۸ آمر عالی مجاهدین در کوهستان تعین شد. غلام ربانی مجاهد روشن ضمیر که از سن ۹ سالگی به بعد نماز های پنجگانهٔ آن با جماعت بوده و نماز های جمعه را بدون وقفه هفته وار ادا کرده اند و پسر ماما ی شهید غلام سرور می باشد که هرکس اسم از پیرو برنا از سن طفولیت تا شهادت نظر به نیوغیکه از تقوی اسلام در آن مشاهده می گردید بنام "قند" مسمی بود قند (با تقوی) پیرو حق و باطل شکن.

بالآخره چهرهٔ رزمندهٔ اسلامی بخاطر آنکه اضافه تر دشمنان دین تاب فعالیت آن نیاورده اند یکجا با غلام سرور شهید بعد از افطار روزه در حال قیام نماز حالتیکه از چریکهای نظامی خویش وارسی میکرد در شام رمضان حین افطار روزه باآب همراه غلام ربانی پسر ما مایش یکجا جام شهادت را کمائی کردند (انا لله وانا الیه راجعون) از وی دو پسر و سه دختر میباشد نهال آزادی که پدر مرحومش غرس کرده آبیاری میکنند.

(روحش شاد و یادش گرامی باد)



تاریخ ۱۳ ماه مبارک رمضان ۱۳۵۹ به شهادت رسانیدند.

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحت شاد و یادت گرامی باد!

شهید گل محمد:

مرحوم گل محمد دخواص خان خوی دلنگرهای دولایت دبهسود د علاقه داری او میدوالکی چی د افغانستان د اسلامی جمعیت پوغداسی کړ او سرلیر مجاهدو. په ډیر و ستگرو اوکیږي دیرغلگرو روسانو سره، جنګیدلی دی.

شهید گل محمد دیکیا دیمانی سره لاندی دکمونستانو له خوا په یوه



جګړه کی چی له دی چی ایز ملحدانو. سردار کمرل بخیله هم په شهادت ورسید.

عبدالخلیل شیخ شهیدی از سرزمین مؤمن پرور بامیان:

عبد الخلیل شیخ ولد جمال الدین شیخ مشهور به قوم شیخان قریه ده ازمان ولسوالی سیغان در سال ۱۳۰۹، درد امان یک خانواده متدین ودین پرور دیده بجهان گشود وبا اغاز انقلاب اسلامی دربا میان. این برادر مجاهد برای دفاع از دین و عقیده اش کمر همت بربست و



در برابر لهاجم بی شرمانه روسی وحشیانه چوچه غرس های روسی بعنی ارتش سرخ بمقابله پرداخت و با استقامت و پایداری کم نظیری قهرمانانه رزمید و پیکار کرد. و بالاخره در یک نبرد خونین با کفار روسی و داخلی در اثر اصابت گلوله تانک بدرجه عظمای شهادت نائل امد و بجوار رحمت ایزدی پیوست.

انالله و انا الیه راجعون

روحش شاد ویادش گرامی باد!

******

حاجی محمد ولی شهید و شاعر از کوه پایه های پنجشیر

حدود چهل سال پیش از امروز در یکی از دهکده های پنجشیر بنام سفید چهر در یکی از خانوادهٔ متدین روستائی کودکی بدنیا آمد که نامش را محمد ولی گذاشتند. هوای آزاد و آب گوارای پنجشیر از همان آغاز در رشد و نموی او اثر خاصی داشت و دیری نگذشت که پا بپا رفتن آموخت و شیوهٔ فرزانگی اندوختن و اندیشه او را به شیوهٔ معمول جهت فراگیری دانش و علوم دینی روانهٔ مسجد کردند. محمد ولی درس اسلام و انسانیت را از مسجد که مهمترین مرکز تعلیم و تربیت درآن ایام بود فرا گرفت و ذوق و مستی و آزادگی را امواج سرکش و خروشان دریای پنج شیر آموخت. این تحصیل و تربیت و الهام از محیط در تکامل شخصیت او اثرات مثبت و بارزی برجا گذاشت و از وی شخصیتی ساخت باوقار ، شجاع ، حلیم و بااخلاق و مسلمان راستین و واقعی. هنوز خیلی جوان بود که عازم بیت الله شریف گردید و بعد از شرفیابی به خانهٔ خدا در حلم و وقار او افزود و مورد احترام خاص و عام واقع گردید و عسده قوای وحشی روس داخل افغانستان گردید شمر جهاد بست و چون مجاهدین شیر صولت دیگری پنجشیر در تمام جنگ علیه روس اشتراک داشت. حاجی محمد ولی تنها در داخل پنجشیر می جنگید بلکه هر که فرامانی دست میداد در سایر جبهات جنگ نیز شرکت می کرد. و در جنگ اخیری که در گلبهار



بین مجاهدین پنجشیر و روس ها اتفاق افتاد او با شهامت و شجاعت کم نظیری تانهای جان جنگیدویک هلیکوپتر جنگی روس را باتفنگ یازده تیره اش سقوط داد و متعاقب آن در اثر فیرتانک ، جام شهادت نوشید و سر افروز و رستگار بسوی خدا شتافت. روحش شاد و یادش گرامی باد !

حاجی محمد ولی از طبع شعری خاصی برخوردار بود و صحبت

سخنوری و فرزانگی پنجشیر او را به سرودن اشعار حماسی بیشتر تشویق کرده بود و میخواست جریانات اخیر افغانستان را از زمان ظاهر شاه تا حملات روس همه را به سبک شاهنامهٔ فردوسی به نظم آورد و روحیهٔ رزمجوئی مردم را بیشتر تحریک کند. امامتأ- سفانه این فرصت پایان نیافت و این چندبیت که بحیث نمونه‌ای ازاشعارش در اینجا نقل می کنیم : او در ابیاتی خطاب به برادر مجاهد انجینیر مسعود میگوید که :

چنین دان نوای آمرنیک خوی
اگر من به دشمن شوم رو بروی
غلامی نمایم یکی از دوراه
دهم سر ز دنیا و استم کلاه
دشمن اگر من ایابم ظفر
مرادم بدنیا نباشد دگر
شهادت اگر باشدم در نصیب
به لطف خدا و به روح حبیب
شب و روز هستم دران آرزو
ز دنیا به عقبا برم آبرو

حتاکه دعایش را خداوند مستجاب کرد و در ۲۷ ماه رمضان ۱۳۶۰ روحش پرواز کنان و باآبرو به دار عقبی خرامید. خدایش قرین رحمت کند و پرفا میل و تبارش تسلیت عنایت فرماید !. آمین

غلام علی شهید

غلام علی ولد قلندر شاه مسکونهٔ قریهٔ میادان مربوط مرکز ولایت پروان یکتن از مجاهدین جانباز جمعیت اسلامی افغانستان بود که در سال ۱۳۵۸ مزدوران اللاده بگردن روس یعنی پرچمی های بی ناموس موصوف را در شهر چاریکار دستگیر نموده و کرهاً به وظیفهٔ عسکری در ولایت پکتیا اعزامش داشتند مدت دو و نیم ساه با قبول همه رنج های روحی و شکنجه و آزار ضمیر و وجدان در زیر ظلم و تجاوز روس ها و پرچمی های وطن فروش و ارهاله موصوف بالآخره توانست خود را به صفوف مجاهدین برساند و بدین ترتیب به پشاور رفت و سر انجام هم در ماه حمل ۱۳۵۹ بامعدهای از برادران مجاهدش رهسپار ولایت پروان گردید و مدت یک سال در



جبهه مرکز ولایت پروان تحت قوماندانی حاجی محمد حکیم (قصاب) جهاد می کرد و بتاریخ ۱۶-۱۲-۱۳۵۹ در اثر یک زد و خورد خونین بین روس ها و مجاهدین در قریه بالتوخیل ، پس از آنکه ۱۲ تن از روس های متجاوز و مزدوران زر خرید کرملین را به جزای اعمال خائنانه شان رسانده و رهسپار جهنم ساخت ، این برادر جانباز بدرجه شهادت نائل آمد و سعادت جاویدان نصیبش گردید !

انا لله وانا الیه راجعون.
یادش گرامی و روحش شاد باد !

برادر غلام مصطفی شهید

این سنت الهی است که همواره بنیاد های دین و قانون عوامل را برای برافراشته نگهداشتن لوای توحید و برای رهبری و ارشاد و نجات مردم از چنگ رذل فساد و ذلت سعادت و رستگاری ، در هر برهه ای از زمان که در اثر وساوس شیطان و سر دنی و طغیان هوی و هوس های نفسانی و تبلیغات و کلاس های پیروان نظام های شرک و کفر ، اکثریت مردم یک جامعه از مسیر اصلی رحق و صراط مستقیم حق و حقیقت به انحراف بکرایند ، عده ای را (ولو محدود و اندک) با سینه ای پاک واکنده از ایمان و اندیشه های سرشار از صداقت و ایثار ، بر می انگیزد تا قیام کنند و جان های عزیز شان را در خطر افگنند و گونه بار رسالت سترگ و عظیم جهاد در راه خدا و بخاطر کسب رضای او را ، بر دوش کشند و در انجام همه تلاش ها و پیکار ها ، با توکل به ، نصرت الهی ، جامعهٔ بشریت را از سقوط در پرتگاه ذلت و خواری و نابودی نجات بخشند.

آری ! غلام مصطفی شهید ، زیبا جوان از زمرهٔ آن فرزندان صالح و برگزیده ای است که در تاریکی های نظام طاغوتی و ضد اسلامی (ظاهر ، داود) همچون شمع فروزان در خشید و فراراه سازمان جانباز و نسل های امروزی ، وابسته به مکتب اسلام را روشن ساخت تا آن همطریقان و همسرانش که بعد از وی بزرگی همسنگر به داشته و خواهند برداشت ، راهش را ادامه دهند و یکدارند آنچه را که او و همطریقان همسران سازمش با قطرات رنگین خون شان براه وحدت اند به خاموشی گرایند.

این فرزند فداکار راه خدا و اسلام ، غلام مصطفی فرزند داود ، در قریه کاسه تراش ناحیه مربوط ولسوالی اندراب ، ولایت بغلان در ۲۳ جوزای سال ۱۳۳۵ پا بعرصه وجود گذاشت ، والد بزرگوارش ملا علاء محمد ، این فرزند ، دلبندش را که با مهرو عطوفت پدرانه و با توجه و دقت قابل ملاحظه ای در کانون گرم خانواده اش پرورده بود ، به سن ، سالگی به مکتب فرستاد ، ذکاوت سرشار داشت ، به عمر



یازده سالگی از صنف ششم فارغ و بعداً به مکتب صنایع کابل شامل گردید ، دوروس خویش را با موفقیت پیش می برد و تا صنف نهم حائز درجه اول بود ، با ملاحظه و مطالعهٔ سوانح مختصر شهید که بقلم والد بزرگوارش نگاشته شده است ، موصوف (مرزین عصر اخلاق و وای بت کمل بقواعد شرع انور علیه الصلوة والسلام بود ، ، ،)

زمانی که متعلم صنف نهم بود عده ای از فریبخوردگان که در اثر تبلیغات و تبلیغات سو وزهر اشغال های جوانیی خود فروخته استعمار سرخ ، در دام افتاده بودند و تا خوداً گاهکات فریبندهٔ دفاع از غریب و حق کارگر ، را زمزمه می کردند ، دورش را گرفتند و شب و روز به مزاحمتش پرداختند و از هر دری سخنی گفتند وتلاش کردند تا بتوانند این جوان را هم مانند خود شان بدام تزویر و فریب اجانب بیفگنند و اسیر سازند ، ولی خوشبختانه از همان بدو برخوردش با این همه دام های فریب خورده متوجه عمق موضوع شد و بجای اینکه در برابر خواسته های آنها چشم بسته تسلیم شود ، به مطالعه و دقت پیرامون سلوک اخلاق و پیرامون منشا جریان فکری ، ایشان پرداخت و چون بسیار زود

در خلاگاهای اخلاقی و عقیدتی شان را دریافت که تنها دست رد برسینه ایشان زد بلکه بمنظور افشای چهره های ننگین باداران خارجی این فریب‌خوردگان و بمنظور اثبات و جلوگیری از لغزش و بدام افتادن دیگر برادران هموطنش دست به فعالیت و تلاش زد و توانست در برابر هجوم سیل آسای فریب و نیرنگ کمونیست ها سدی باشد و مانع نفوذ افکار و اندیشه های زهراگین این وطن فروشان بر حریم ذهن و فکر ده ها جوان هم مسلکش گردد.

او در گیرودار این مبارزه تا صنف ۱۲ را به لیسه صنایع درس خواند و پس از فراغت از لیسه بدکنکور درسال ۱۳۵۳ (بعمر ۲۰ سالگی) به انستیتوت «ماون انجنیری» شامل گردید. دراین وقت چانس هفت ساله برای تحصیل به کانادا برایش داده شد - چون متوجه شد که داود جلاد فقط بخاطر ارضا و اشباع شهوات نفسانی و غرور و خود پرستی و جاه طلبی اش، وطن و سرنوشت ۱۵ ملیون هموطنش را بازیچه گرفته و روسها و نوکران استعمار روس با استفاده از این علاقه داود که بخاطر جاه و مقام، خویشتن را در دامن استعمار روس افگنده بود پیرامون این جلاد را گرفته و [illegible] خویش را [illegible] آورند. ناگزیر از رفتن [illegible] منصرف شد و بجای آن [illegible] سعی و کوشش خویش را در راه مبارزه و پیکار و جهاد علیه دستگاه داود سفاک و نوکران وسایه استعمار بکار انداخت. [illegible] یکی از آن برادران مجاهد و سعیدی بود که در قیام خونین [illegible] در اول ماه اسد ۱۳۵۴، از طرف خون خواران شبکه سفاک داود جلاد بدرجه علیا و رفیعه شهادت نائل آمد و به جنت ابرین پیوست (انا لله و انا الیه راجعون) و بعد از شهادت این جوان، ده ها جوان فداکار و جان باز دیگر در راه شان ادامه داده و امروز صدها مجاهد جان برکف راه الله را [illegible] این جان بازان نخستین، روان اند و صدها جوان دیگر بصفوف این بخون خفته گان راه حق پیوسته اند. روحشان شاد و یاد شان گرامی باد!

شهید عبدالقدوس «سپاه»

شهید عبدالقدوس «سپاه» فرزند برومند مرحوم خان محمد و یکی از رزمندگان صف اول تحریک اسلامی در کشور بود. وی در سال ۱۳۳۳ هـ ش در قریهٔ قلول علاقه داری برکه - تهران بغلان در آغوش مبارز پرور یک خانوادهٔ فقیر و متدین دیده به جهان گشود.

وی که هنوز به سن رشد نرسیده بود والدین خود را از دست داده و سرپرستی این جوان مبارز را اقارب عهده دار شدند. «سپاه» تحصیلات ابتدائی را در مکتب ابتدائیه قلول بپایان رساند



[illegible] طی [illegible] کنکور در سال ۱۳۵۳، شامل مدرسهٔ عالی ابوحنیفه (رح) شد، و در همانسال در حلقهٔ تحریک اسلامی شامل شد و با سایر همرزمان مجاهدان مسلمان، به افشاء چهرهٔ کریه و منحوس و نقابدار «داود شاه جنرال» همت گماشت. او نسبت لیاقت و شهامتی که داشت مورد توجه استادان زبدهٔ آنجا قرار گرفت. او همیشه از راه مباحث مستدل و براهین و منطق سالم اسلامی پیش می رفت و در جهت تنویر اذهان مردم سهم بارزی داشت، طبق ایجابات روح استکبار ستیز و احساسات دینی اش در حادثهٔ چند اول دست به جهاد عملی زد که در نتیجه بتاریخ ۲-۸-۱۳۵۴، از صحنهٔ نبرد دستگیر و به بیرحمانه ترین وضعی به شهادت رسید. انا لله وانا الیه راجعون. یادت گرامی باد ای برادر.

محمود شهید:

محمود ولد اصحاب الدین سکونهٔ وردک، مجاهد فداکار و جان نثاری بود که تا سرحد جان در راه خدا



پیکار نمود و در برابر زور و ظلم و دسایس دشمنان اسلام سر تسلیم نگردید.

برادر شهید قاضی غلام محمد (مجددی)

روزها میگذرد و حوادث درطی توالی ایام،
دهها ولکههای برجبین تاریخ تطور بشری میگذارند،
لکههای زشت و زیبا، داغهای ننگین و مطهر
هر دو را ؛
در کشور خونین کفنان، همهٔ این لکهها،
برنگ سرخ و بخون پاک شهدا نقش میگردد،
لکههای کثیف برجبین سردمداران دستگاههای
حاکم، و نشانههای ننگ ملی، برجبین
مستضعفان بیدفاع و مظلوم و بعین ترتیب در
پیشانی تاریخ !

افغانستان عزیز که امروز به اوقیانوسی از خون مبدل گردیده، «لیونها لکهٔ ننگین» را به سیمای مکتب اربابان و «مدعیان «صلح» و «امنیت» و طرفداران دروغین «طبقه کارگر» و بر صحیفهٔ اعمال مدافعان کذاب «حقوق بشر» طبع و ثبت نموده است اما هر چه بلند این فجایع و خونریزیها، با آنکه بر قطر دوسیه و کارنامههای مجرمان قانون جنگل وکمونیزم می افزاید، بر ماستمدیدهها پرچم جفاکشان مکتب توحید نیز بی اثر و خالی از خیر نیست. خیر دو جهانی، آزادی و نجات اخروی و تبلیرفتن ننگ ذلت و بردگی ؛

آ و درانجام وصول به مرام و حصول آرزوی
پاک «آزادی».

آری ! ریزش خونهای شهدا، با جوشش خاص خود برشکوهمندی انقلاب ما می افزاید و برات آزادگی ما را مسجل می سازد.

از جمله آن راد مرد اینکه بخواهش «مهتال» بندگی پروردگار و عدم پذیرش بندهای بندگی آور و دستگاه طاغوت منش عصر را نوشت، شهید جوان و برادر ارجمند ما غلام محمد «مجددی» بود.



قاضی غلام محمد «مجددی»

او در سال ۱۳۳۳ در خانوادهٔ شخص متدین در معکدهٔ زیبای «قلعه کنهد» ولسوالی جرم بدخشان متولد گردید. پدرش او را در سنهٔ ۱۳۴۰ به مکتب گذاشت و در سال ۱۳۵۱ از صنف ۱۲ لیسه (قبالی) علیه الرحمه، فراغت حاصل کرد. در سال ۱۳۵۲ غلام محمد جوان شامل پوهنځی حقوق وعلوم سیاسی شد و در تمام - تظاهرات و مبارزات خیابانی علیه اجیران گوش به فرمان روسی، شرکت و نقش فعال را بازی نموده دوران پوهنتون را بانشاط زایدالوصف و با جهد پایان ناپذیر در سال ۱۳۵۶ در رشته قضائی پوهنځی حقوق به پایان رسانید. او در بهار سال ۱۳۵۷ پس از سپری نمودن دورهٔ احتیاط در کدر قضائی وزارت عدلیه ثبت نام کرد. درین جریان نوکران زر خرید روس بر تخت و تاج داؤد شاه جلاد مسلط گردیدند. عرصهٔ حیات بر قاضی جوان تنگتر از دوره اختناق داؤد شاه شد.

بعد از تحمل مشکلات طاقت فرسا ازکدر قضا فارغ و پس از چندی عرض پیوستن به صفوف برادران همسنگرش به ایران مهاجرت کرد و بعداً باتشنگی خاص خود را به مرکز فرماندهی جمعیت اسلامی افغانستان رساند. روحیهٔ سرشار از عشق

موصوف در برابر جاورات [illegible] شرمانه روس های سفاک و ظلم و جنایت مزدوران حلقه بگوش داخلی آنها ایستاد نمود و با مقاومت های دلیرانه اش ضربات کوبنده و سهمگین خویش را بر پیکر دشمنان خدا وارد ساخت. او بتاریخ ۲-۲-۱۳۶۰ حین حمل سلاح بصوب ولسوالی جهان، در منطقهٔ زرغون شهر لوگر مورد محاصرهٔ روس‌ها و فرومایه گان کابل قرار گرفت و با چند تن از همراهانش جام شهادت را نوشیدند.
انالله و انا الیه راجعون

شهید حضرت گل

[illegible]از انقلاب [illegible]ت بخش اسلامی [illegible] بر ضد روس های متجاوز و رژیم [illegible] و مزدور [illegible] سپری می شود و دراین مدت هزاران تن از مردم متدین و مبارز ما در سنگرهای خونین و فخر آفرین شان جام شهادت نوشیده و افتخار عالی انسانی را نائل نموده اند.

یکی از آن رادمردان متعهد و جانبازی که بخاطر کسب و رضای خدا (ج) و نجات کشور در بند کشیده از بدو آغاز انقلاب اسلامی در میهن به پیکار مقدس و آزادی بخش دست یازید و باشهامت و مردانگی در دره های پرخم و پیچ و کوههای سر بفلک کشیدهٔ کشور بر علیه روسهای جهانخوار و مزدوران سیه دل و بی وجدان شان صف آرائی نموده و موفقیت های شایانی را نصیب گردید حضرت گل معروف به [illegible] طاهر می باشد.

او سی و پنج سال قبل از امروز در یک فامیل متدین و خدا پرست قریهٔ بامیانی کلنه قول ولسوالی [illegible] چشم بجهان گشود. پدرش خوجم گل اسم طفلش را حضرت گل گذاشت حضرت گل هنوز به سن جوانی نرسیده بود که از پدر دلسوز و مهربانش که به مهمان نوازی و سخاوت بلندی شهرت زیادی داشت آداب و روش مردم‌داری و شیوهٔ نوعدوستی و بشر خواهی را آموخت و درمیان مردم باثر داشتن اخلاق حمیده و صفات پسندیدهٔ انسانی محبوبیت زیادی پیدا نمود.

ذوق و علاقهٔ حضرت گل از ابتدای جوانی به پهلوانی و چاپ اندازی معطوف گشت، چه هیکل تنومند و سیمای بشاش او چون پهلوانان مشهور و بلند بالای کشور به فن پهلوانی و چاپ اندازی کاملاً متناسب بود، همان بود که وی از وهلهٔ اول جوانی در مسابقات بزرگ پهلوانی و چاپ اندازی اشتراک ورزید و پیروزیهای چشمگیری را نصیب گردید.

هنگامیکه رژیم مزدور و خون آشام کمونستی باثر [illegible] های قبلی در ثور سیاه ۱۳۵۷ در کشور روی کار آمد، حضرت گل مصروف سپری نمودن دورهٔ مکلفیت عسکری در ولایت پکتیا بود. بعد از گذشت مدتی او با یکعده از عساکر مسلمان و خدا پرست از قرارگاه نظامی که بعد از استقرار حکومت کمونستی به پایگاه کفر و الحاد مبدل شده بود فرار نموده با مجاهدین راه اسلام و نهضت با مجاهدین اسلام در ولایت پکتیا پیوستند.

حضرت گل شهید بعد از سپری نمودن مدتی در سنگرهای ظفر آفرین پکتیا راهی پشاور شد و مدت



دو ماه را در مرکز جمعیت اسلامی افغانستان سپری نمود، سر انجام در برج سرطان ۱۳۵۸ با گروپی از رزمندگان جمعیت اسلامی که در راس آن برادران خبیر و دانشمندی قرار داشتند جهت اشتراک به جهاد مقدس اسلامی عازم ولایت بدخشان شد.

شهید حضرت گل بعد از ورود به ولسوالی جرم سهم فعالی در جهاد اسلامی گرفت و بالآخره بتاریخ ششم اسد ۱۳۵۸ در یک برخورد خونین با قوای ملحد و مزدور در شهر جرم جام شهادت نوشید و جان را به جان آفرین سپرد، روحش شاد و جایگاهش بهشت برین باد!

شهید صمد



[illegible] قریه [illegible] سنگوی گومران ولسوالی چار آسیاب ولایت کابل در سال ۱۳۵۸ به جهاد مسلحانه آغاز و بتاریخ ۴-۱-۱۳۶۰ در سن ۲۲ سالگی از طرف مزدوران استعمار سرخ به شهادت رسید و به جوار رحمت ایزدی پیوست، روحش شاد باد!

بیاد برادر شهید انجنیر عبدالمحمد «شحنه» اسطورهٔ پیکار و مقاومت

انجنیر عبدالمحمد (شحنه) درسال ۱۳۳۰، در فیض آباد، مرکز ولایت بدخشان، در دامان یك خانوادهٔ متدین و شریف، پابعرصهٔ وجود گذاشت. به سن هفت سالگی (سال ۱۳۳۶) شامل مکتب متوسطهٔ فیض آباد شد. ذکاوت سرشاری داشت. اوبر علاوهٔ دروس مکتب، بعضی مقالاتی را که صبغهٔ اسلامی داشت ودر مطبوعات کشور به نشر میرسید مطالعه میکرد، وبا تماسیکه در همان دوران، بابرادران بزرگ، وبویژه مجاهد دانشمند، استاد (ربانی)، حاصل نمود، ذهنیت و فکرش روشن گردید وابعاد ظلم گستر و انحرافی ودورانسوز کمونیزم را که خواهان یك جامعه فاقد انسان است، درك کرد، وبا سرعت عملی که ازوی انتظار میرفت، خود را برای پیکار و مبارزه مکتبی وایدئولوژیك، باآن آماده نموده وتوأم با آن، برای زدودن وامحای نابسامانیهای اجتماعی و خرافاتی که دامنگیر محیط جهل زده اش شده بود کمر همت بست. شحنه، رادمرد مبارزیکه مانند در لانه خزیدنها، آرام بودن و سکوت را گناه نابخشودنی، می شمرد واز همین رو درس قیام و تحرك در برابر استکبار را که بزرگان، برایش تلقین نموده بودند، ابدا فراموش نکرد. اوبا قاطعیتی که اصول شکنه ناپذیر و تسلیم نه طلب اسلام عزیز، برایش ارزانی داشته بود، باسر سپرداران کمونیزم، بخصوص بالیدران ستمهای بد بخت وکثیف به بحث و گفتگو می پرداخت.



انجنیر عبدالمحمد (شحنه)

او، در دوران لیسه، باجوش و تحرك انقلابی فوق‌العاده ای، به مبارزه پرداخت وتا پایان دوران تحصیل باروحیهٔ سرشار از احساسات پاك اسلامی توأم با تلاش وجدیت خستگی ناپذیری این مسیر راطی نمود، تا اینکه در سال ۱۳۵۰ از لیسهٔ فیض‌آباد فارغ‌التحصیل گردید. هرچندی در پایای تحصیلات دوازده ساله اش، ما در پیرو سفیدش انتظار داشت تا فرزندش یعنی (شحنه)، در یکی از دفاتر دولتی وظیفه بگیرد وبا گرفتن معاش، بتواند غبارفقری را که سراپای محیط خانواده اش را فرا گرفته بود از سروروی مادر وسائر اعضای خانوادهٔ فقیرش بزداید، اما شحنهٔ جوان ومبارز، تحمل این رنج ها وبیچارگی ها را آسان شمرد و پذیرفت. چون میدید، تنها او نیست که به این مصیبتها مبتلا است بلکه هزاران انسان‌هموطنش در گرداب فقروبی‌خانمانی‌ها دست وپا میزنند واو برای نجات این همه انسان‌های دربند واسیر کمرهمت بسته بود وبه مبارزه آغاز نموده بود. اوبا الهام از دساتیر والای اسلام تصمیم گرفته بود تا آخرین رمق زندگی برای تحقق حکومت عدل الهی وبلند داشتن لوای توحید که در تحت آن، جهان انسانیت احساس‌آرامش وامنیت مینماید ونهادهای جور وستم در هیچ‌یك جامعهٔ توحیدی به زباله های نیستی ونابودی مدفون میگردند، برزمد وجهاد نماید. چون مسلم بود که بابدست آوردن یك مشت پول، نمیشود سعادت و حیثیت انسانی را خرید ویا آرامش خاطر کسب نمود ویا ندای ضمیر ووجدان بیدار وحساس را فروکش کرد. لذا این برادر، خواست به مبارزه اش ادامه بدهد واین امر درمحیط مکتب و معارف بهتر متحقق و میسر بود. شام او، باآن‌روحیهٔ عالی در امتحان کانکور پوهنتون

سهم گرفت ودر پوهنځی پولی‌تخنیک شامل شد. در محیط پوهنتون با برادران متعهد ومبارز نهضت اسلامی یکجا میشود ودر تظاهرات و فعالیت های مختلف نهضت اسلامی کشور، علیه استعمار ودست پرورده‌گانش با جوش و خروش و تلاش پیگیر حصه میگیرد وبدین ترتیب در راه ایفای مسئولیت سترگش به پیش، گام مینهد وبه پیکار خویش علیه دستگاه‌های جور وفتنه وفساد قاطعانه ادامه میدهد. در اثر همین فعالیت ها وتلاش های خستگی نا پذیرش، شحنهٔ مبارز از جمله (۳۱) تن راد مردان همیشه به پیکاری محسوب شد که در ساحهٔ فیض آباد ولایت بدخشان، در سنبلهٔ سال ۱۳۵۲ نظر به هدایت استاد دانشمند و مجاهد بزرگ استاد برهان‌الدین (ربانی) رهبر جمعیت اسلامی افغانستان، توسط برادر بزرگوار و مجاهد راه "الله" سیف‌الدین (نصرتیار) مفتخر به حصول کارت عضویت جمعیت گردیدند.

شحنهٔ شهید، اندیشمند مبارزی بود که بانوشتن داستانهای اسلامی و بعضی رسالات، محصلین ومتعلمین را تنویر میکرد. او باوجود فقر وتنگدستی، کتابخانهٔ کوچکی داشت که آنرا مال همه برادران میدانست. برادر شهید انجنیر عبدالمجید (شحنه) در سال ۱۳۵۵ ازپوهنځی پولی تخنیک فارغ و بحیث انجنیر، مدت یك ونیم سال در نشت قلعه انجام وظیفه نمود که دراین دوران نیز ساکت وآرام ننشست وبه اصلاح آن محیط سهم ارزنده شروع به کار کرد، به تنویر اذهان [illegible] جوانان پرداخت،

با قدرت فکری نیرومند تر، بر سنگرهای ظلم وستم واستبداد خاندان آل یحیی تاخت. دشمنان، اورا آرام نگذاشتند. خواستند در برابرش موانع ایجاد نمایند وبا فشارها، واختناق جلوشد یاد دعوتش را بگیرند، اما، او در برابر این همه فشارها، مقاومت نمود وزبانش که جز راست چیز دیگری نمی گفت، بازلم واشعهٔ فکرش درخشان تر گردید.

آری، شحنهٔ جوان، این اسطورهٔ مقاومت در برابر خدایان، بعد از چندی به فیض آباد آمد تا به مردمش خدمتی انجام دهد. او بر علاوهٔ اینکه در پروژهٔ برق آبی فیض آباد، کار مینمود لحظه ای را بدون فعالیت در راه آئین انسان ساز اسلام، سپری نکرد. شحنهٔ مبارز، جوانی بود که قلبش مالا مال از عطوفت و مهربانی در برابر برادران هم‌رزم وهم‌کیش وهمه مسلمانانیکه در زیر اسارت غارتگرانه طواغیت زمان بسر می بردند.

شحنه، از جمله جوانان وارسته از بند هرنوع بندگی وتسلیم در برابر زور وزر بود. او مردی بود که بخاطر برافگندن نظام ظلم و چپاول، حاضر بود جانش را فدای اسلام عزیز کند که کرد. پس از کودتای فرمایشی هفت ثور، شحنهٔ انقلابی، که جوهرت

این کورمغزان سفاك وخفت العمدیق شایان وهنر را بخوبی میشناخت وعمریرا نیز در مبارزه برضد آنان سپری کرده بود بعدی توشه ودامنهٔ فعالیت هایش را وسیع تر ساخت وبه تنظیم وبسیج مردم پرداخت، زیرا میدانست همین مردم اند که سد راه نفوذ و

پیشروانهای کمونیزم، واین سیه‌چال های عصر می گردند واین تنظیم نمودن‌ها، کار و فعالیت مردن‌ها، منجر به آغاز قیام اسلامی اهالی خدا پرست و متدین راغ ویفتل، در دوم سرطان ۱۳۵۸، گردید.

شحنه، مبارزی بود، هویتش، خطش، راه وروشش، معلوم وهویدا، ودشمنان دین، وناموس و حیثیت و شرف ملت قهرمان‌ما، هر لحظه وهر آن، در تلاش بودند تا اورا از پای درآ ورند. چون مزدوران قلاده بگردن استعمار و خلقی های دشمنان خلق وپیروان ایدئولوژی دوراسوز وبنیان گذاران جامعه فاقد انسان، دیگر نتوانستند تنفوع انقلابی‌ایکه از طرف اعضای جمعیت اسلامی افغانستان رهبری میشد تحمل کنند، همان بود که شحنهٔ قهرمان را منحیث محرك این همه قضایا، محبوس وبه شکنجه گاه فیض آباد بردند.

آری، این جلادان فرومایه وسفاك، بعد از زجر وشکنجه های زیاد، جز این چاره ای نیافتند، تادستان کثیفشان رابخون این جوان نازنین، که تاواپسین لحظهٔ عمر، از متن مبارزه فرار نکرد ورسالت مکتبی اش را فراموش نه نمود واز اصول مسلمه و مقدس اسلام، پای نه نهاد، بیالایند ولکهٔ دیگری در تاریخ سراسر سیاه وننگین کمونیزم بجهد اضافه نمایند.

الی شحنهٔ راد مرد، چرابجاه بدستور منفور کارامند وحشی! وزیر آب وبرق رژیم مزدوران مسکو، [illegible] و مشورهٔ عبدالبصیر ای بصر [illegible] حزبی باند سیاه خلق، ورشید مشهور به بابی، باعضای از برادران هم‌رزمش که در جمله، مجاهد دانشمند،

سید عبدالشکور مصطفوی و روحانی مبارز مولوی محمد طاهر راغی وپیر مرد انقلابی ملا قربان محمد یفتلی نیز شامل بودند تیر باران وقرار اطلاع، جسد همه جان شان را به دریای کوکچه انداختند.

سرانجام، شعله جوان، شهید سید وبا شهادتش تاریخ خونبار قیام مبارزهٔ رزمندگان مسلمان ... جمعیت اسلامی افغانستان را که در حقیقت تاریخچهٔ پیکار تیره و جهاد مبارزینی است که درمصیبت بارترین ایام واوقات، در این سرزمین را بردوش برافراشته گرفته وبخاطر برومند شدن درخت انقلاب، دریای آن خون قرمز رنگ خود را ریخته اند تا آزادی امت اسلام را به ارمغان آورده وپیوسته مهر باطل برتئوریهای وارداتی ومهر تأیید بر هر آنچه حق است نویدند. یکبار دیگر به دوستان و دشمنان آشکار ساخت واین حقیقت را یکبار دیگر روشن کرد که متعهدین راستین این نهضت خدائی، شهادت را بحیث بزرگترین آرزوهای خود پذیرفته اند.

آری، او شهید شد وبه عهد و پیمانش وفا نموده، وفائی چه بالاتر ازین، که در راه دین وعقیده اش واسلام عزیزش جان شیرین خویش را فدا کرده، اولا جان در بدن داشت که به دامن کجروشان از اسلام بی خبر، که از متن مبارزهٔ اصولی اسلامی فرار کردند، افتاد ونه بدامن فریب کاران حرفه ای پناه برد.

مبارزین ... شهید جمعیت اسلامی افغانستان، در حالیکه یاد همه شهدای راه حق را گرامی میداریم، به روح و روان این شهید کنگون فدای بخون خفته، وعزیزان شهید کنگون که انقلاب اسلامی خود الحاق به ... (انالله وانا الیه راجعون)

روحش شاد باد!

معلم امان‌الله شهید:



مرحوم امان‌الله ولد عبدالجبار در سال ۱۳۳۲، در قریه ... مربوط ولسوالی فرخار ولایت تخار به دنیا آمد. ... و ... حقوقات ... خویش ... آغاز ... به مکتب ... وبه درس و تعلیم آغاز نمود. او در فراگرفتن دروس لیاقت خاصی داشت. در سال ۱۳٤۸ از متوسطهٔ جمعیه فرخار فارغ وبعداً برای فراگرفتن تعلیمات دورهٔ ثانوی، به لیسهٔ تالقان شامل شد، ودر سال ۱۳۵۲ ازین لیسه فارغ گردید وبعد نظر به علاقه مندی اش به مسلک معلمی، شامل دارالمعلمین عالی کندز گردید ودر رشتهٔ کیمیا وبیولوژی، به تحصیلات خویش ادامه داد.

در سال ۱۳۵٤، از این موسسه فراغت حاصل کرد وبه سال ۱۳۵۵ در ... معلم به قریه ... این مرزوبوم ... داشت. زمانی که کودتای ننگین ثور رخ داد او پس از پس فعالیت هایی راعلیه کمونیستها شدت بخشید ونیز رابطه را این امر اوبا باز داشت وزندانی کردند...

شکنجه‌ها و جفاهای که آخوند جلادان آدمخوار وعده بودند بر اینها، نتوانست روحیهٔ انقلابی این جوان مبارز را سست وضعیف سازد و بالآخره جنایت کاران، چاره را منحصر دیدند ومعلم امان الله جوان ونازنین را همچون صدها جوان نازنین این مرزوبوم به شهادت رساندند (انالله وانا الیه راجعون)

روحش شاد وجایگاهش جنت برین!

شهید باز محمد



باز محمد ولد ... که ۲۰ سال عمر داشت، در قریهٔ رشیدی قاسان اندراب ولایت بغلان تولد یافت پس از فراغت از صنف دوازدهم، در سال ۱۳۵۹ به مجاهدین ولسوالی اندراب پیوست ودوشادوش برادران مجاهد خویش به جنگ علیه ... اشغالگر روسی و مزدوران فرومایهٔ داخلی شان پرداخت تا بالآخره بتاریخ ۱۲-۱۰-۱۳۵۸ جام شهادت نوشید وبه جوار رحمت خداوندی پیوست. یادش گرامی باد!

سه شهید از یک خانواده



شهید گل احمد:

مرحوم گل احمد ولد میر عطا خان در سال ۱۳۲۴ در قریهٔ فرجغانی متولد گردیده، شغل و پیشه اش، دهقانی بوده از سواد ودانش نامحدی بهره داشت واین برادر همانند سائر اعضای خانواده اش، مبارزه و فعالیت‌های اسلامی را با جدیت وصداقت انجام میداد. موصوف در سال ۱۳۵۲ رسما در حلقه ها وهسته های تنظیم اسلامی شامل وتاآخرین دقائق عمر در راه عقیده ودینش از فیض آباد انزام گردید واز آنجا به بستهٔ تخار رفت بالآخره در سال ۱۳۵۷ از طرف مزدوران مسکو، یعنی خلقی نداهای کافر دستگیر ودر بلاک حازم زندان محبوس پل‌چرخی محبوس بود در اوائل میزان ۱۳۵۷ به ظالمانه ترین وجهی از طرف جلادان از خدای بیخبر به شهادت رسید (انا لله وانا الیه راجعون).

یادش بخیر گردیده — باد!

محمد اکبر شهید:

محمد اکبر ولد میر عطا خان در سال ۱۳۲۲ در قریهٔ فرجغانی متولد ودر سال ۱۳۲۹ در مکتب دهاتی مشهد، شامل وبعد از فراغت از صنف سوم این مکتب، چند سال به وظائف وامور غیر دولتی اشتغال داشت وبعدا در یکی از شعبات دولتی شامل کار گردید وبعد از اوج گیری مبارزات حرکت اسلامی در کشور، موصوف الیه بطور خستگی ناپذیر در راه مجد و عظمت ودر راه احیای



شکوه و عظمت از دست رفتهٔ اسلام، ودر جهت پیروزی نهضت عظیم اسلامی کشور (جمعیت اسلامی افغانستان) فعالانه، میکوشید وتلاش می کرد. موصوف در اثر اخلاص وصداقتی که در مبارزه از خود نشان داده بود در سال ۱۳۵۰ افتخار عضویت رسمی این نهضت را کسب نمود.

وی از محل ماموریتش در کابل دستگیر وبالآخره در ماه ثور ۱۳۵۸ به شهادت رسید.

(انا لله وانا الیه راجعون)

جمعیت اسلامی در حالیکه بروح این فرزند راستین و مبارز راه الله طلب دعا مینماید به بازمانده گان وی تسلیت عرض میکند و از پیشگاه خدای بزرگ برای شان صبر جمیل و اجر جزیل استدعا مینماید.

روحش شاد و یادش گرامی باد:

صوفی حیدر خان شهید:

صوفی حیدر خان ولد میر عطا خان ساکن قریهٔ فرجغانی ولسوالی کشم در سال ۱۳۲۹ تولد گردیده، وبتاریخ ۲-۴-۱۳۵۸، در واقعهٔ چند اول دستگیر ودر پل چرخی به شهادت رسید.



شهید قاری عبدالمجید



برادر شهید قاری عبدالمجید ولد مولوی صاحب عبدالغفور که چهل وپنج سال قبل از امروز در یک فامیل متدین و روحانی که حتی قبله امجدش در صنعات شمال کشور بنام، مولوی بزرگ صاحب، مشهور بود در گندم قول ولسوالی کشم تولد یافت ، و در سن بلوغ حافظ کلام الله

مجید شد ، و رسالت اسلامی ش را که تبلیغ دین بود گاهی فراموش نمی کرد ، با برافراشته شدن علم جهاد توسط رزمندگان و مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان در ولسوالی کشم با مجاهدین پیوست ، و خدمات و کمک های شایان مادی به مجاهدین نمود ودر فتح ولسوالی کشم سهم گرفت و سرانجام بعد از بدست آوردن یک سلسله افتخارات در قوس ۱۳۵۸ شربت شهادت نوشید . "انا لله وانا الیه راجعون"

برادر شهید حاتم

برادر شهید حاتم ولد عبدالخلیل از اعضای درة فعال مکتب مبارزه و پیکار (جمعیت اسلامی افغانستان) بود که بیست و یک سال قبل از امروز در گندم قول و لسوالی کشم تولد یافت ودر سال ۱۳۴۸ شامل مکتب ابتدائی محله خود گردید و بعد از فراغت از مکتب ابتدائی شامل لیسه لیلیه پامیر شد ، در لیلیه



پامیر مبارزه میان رزمندگان آهنین تصمیم و وفا شعار جمعیت اسلامی افغانستان و پایکوبان محفل ارتجاع و مزدوران بی اراده یکن یعنی ستمیهای پلید همه روزه اوضاع را به نفع حقپرستان تغیر میداد . حاتم شهید در چنین شرایط شامل لیلیه پامیر شد ، در اولین روزهای برخورد ، فعالیتش را با اعضای رزمنده جمعیت که توسط "صدیق شهید" رهبری می شد ، آغاز کرد ،

بعد از اینکه خبر فکر(؟) دشمن مردم در "۷" ثور بر زیکه غارت نگیه زدند ، به منظور مبارزان هسته مربوطه هجرت کرد بعد از یک هفته مکث در مرکز جمعیت به کابل فرستاده شد، در "کابل تحت رهبری برادر شهید عمر خان یک سلسله فعالیتهای انجام داد ، و در قیام "۴۲" سرطان ۱۳۵۸ که بوسیله گنا جمعیت آن را رهبری می نمودند شرکت نمود ، سپس ... رفت و در دوره ... زیر قوماندة راکل مجاهد انجنیر احمد شاه "مسعود" بجهاد پرداخت و دوباره به مرکز جمعیت آمد ، و قوماندانی یک گروپی — که آماده رفتن به جهاد بود به عهده گرفت ودر فتح ولسوالی کشم سهیم شد ، حاتم شهید سر انجام در فتح کلفگان در قوس ۱۳۵۸ مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد و شهید شد ، "انا لله وانا الیه راجعون" روح و روانش شاد و یادش گرامی باد

برادر شهید عبدالستار



عبدالستار ولد حاجی زلف علی بیست و شش سال قبل از امروز در گندم قول ولسوالی کشم تولد یافت ، ودر دوران اختناق و ترور داودی با اعضای ارزنده نهضت اسلامی کشور معرفت حاصل کرد و با کودتای مزدوران بعد از چندی هجرت کرد . سپس با یک گروپ که در جمله برادر مجاهد مولانا "علام ربانی" مشهور به مولانا قاضی نیز سهم بود از مرکز جمعیت بطرف بدخشان حرکت کرد . و در جنگهای جرم و بهارک سهم گرفت و سپس به کشم آمد و در کشم از خود رشادت های کم نظیری نشان داد ، ودرفتح ولسوالی کشم ازز سهم گرفت و بسا از ملحدین ومزدوران را روانه . جهنم کرد و سرانجام در زمستان ۱۳۵۸ جام شهادت نوشید .

"انا لله وانا الیه راجعون"

جمعیت اسلامی افغانستان شهادت این برادر قهرمان را به همه هموطنان بویژه فامیل شهید تسلیت عرض میدارد .

روحش شاد باد و یادش گرامی!

□□□□□□□□□□

شهید مولوی جمال الدین

مرحوم مولوی جمال الدین یکی از سرازان دلیر و عضو پیشتاز جمعیت اسلامی افغانستان بود که در راحل و حقیقت ندای جان رزمید و پیکار نمود . در ولسوالی کشم ولایت بدخشان پا بعرصهٔ وجود گذاشت و عمرش را در راه کسب تحصیل علوم اسلامی سپری کرد . با بمیان آمدن رژیم منفور ترکی جنایت کار جاسوس موصوف از طرف جمعیت اسلامی افغانستان بجهاد مقدس اعزام



گردید . در اواخر ثور سال ۱۳۵۷ ، به بدخشان اعزام گردید تا مردم را از دسایس و توطئه های خائنانهٔ روس ها آگاه سازد و از چهره های ننگین جاسوس ، های داخلی شان پرده براندازد و بدین ترتیب مردم را از خطریکه "توجه حیثیت و شرف و دین و آزادی و وطن شان است برحذر بدارد . وهم مردم را علیه دشمن جهت مقابله و قیام مسلحانه بسیج نماید ، بعد از یک سلسله فعالیت ها در سائر نقاط بدخشان ، وارد فیض آباد گردید ولی درینجا بخت باوی یاری نکرد و زندانی گردید پس از شکنجه ها و تعذیب های طولانی و طاقت فرسا از زندان رها گردید و بلا فاصله" فعالیت هایش را از سر گرفت و بار دوم از طرف جمعیت اسلامی افغانستان بمنظور تبلیغ و همکاری با مردم دین دوست و خدا پرست ولسوالی معروف ولایت قندهار اعزام گردید و پس از بازگشت از قندهار دوباره بمعیت قوماندان یک گروپ چریکی رهسپار بدخشان گردید و به فعالیت ها و ضربات خویش بردشمن آغاز نمود .

در علوم اسلامی معلومات کافی داشت با جذابیتی که در نطق و بیان داشت توسط خطابه های پرشور و سوزش ، مردم را بخود جلب کرده و آمادهٔ هر نوع فداکاری میساخت و بالآخره این روحانی مبارز در حالیکه بمقابله قوای تازه وارد روس که در شهر فیض آباد وارد شده بودند آغاز کرده بود بتاریخ ۱۶-۱۱-۱۳۵۸ بدرجه رفیعه شهادت نائل آمد و بجوار رحمت ایزد پاک پیوست .

انا لله و انا الیه راجعون

روحش شاد و خاطرش گرامی باد!

مرحوم محبت خان ولد سردار خان جوان با درد و با احساس بود که با درک مسئولیت های سنگین اسلامی اش از بدو بقدرت رسیدن کمونست ها در افغانستان و خصوصاً از زمان تهاجم روس های وحشی و آدم خوار بمبارزهٔ علنی و آشکار دست زده و شب و روز خویش را در راه جهاد بخاطر اسلام عزیز و آزادی و حفظ شرف و ناموس انسانیت سپری کرد .

او با قلب سرشار از عشق و علاقه به شهادت ، به مقابلهٔ دشمن می شتافت و از هیچ گزندی و مشکلی و آسیبی نمی هراسید موصوف ، قهرمانانه جوان تازه‌ای دیگر سینه بخون طپیده اش بتاریخ ۱۵-۵-۱۳۵۹ بشهادت رسید و بآنچه آرزوی همیشگی اش (شهادت) بود رسید و پیروزی ابدی را نصیب گردید .

روحش شاد و یادش گرامی باد!

« ضیاءالحق شهید »

از قریه ده ملا ولسوالی بگرام ولایت «پروان» می باشد این



برادر مجاهد از رزمندگان سر سخت و صادق بوده به تاریخ ۲ حمل ۱۳۶۰ در یک پیکار قهرمانانه خویش رضای خداوند را کمائی و به مقام شهادت نایل گردید روحش آرام و روانش شاد باد .

« شهید شفیع الله »



بیست و سه سال قبل در یک خانواده غریب ولی از نگاه معنوی بسیار عالی در قریه قلعه سفید انجو مربوط ولسوالی جبل السراج ولایت پروان طفلی بدنیا آمد . فامیل بزرگوارش اسم وی را شفیع الله گذاشتند و در تربیهٔ وی از آوان طفولیت شروع نمودند .

نورالحق شهید .



شاغل نور الحق ولد لعل محمد ساکن قریهٔ ده ملا ولایت پروان ولسوالی بگرام که بتاریخ ۲ حمل ۱۳۶۰ از طرف روسی های وحشی و تبهکار در یک عملیات در منطقه مذکور به شهادت رسید که از جملهٔ برادرن مجاهد و رزمنده و باشهامت محسوب می شود .

شهید صلاح الدین:

مرحوم صلاح الدین ولد عبدالنبی باشندهٔ درهٔ جبهء در سال ۱۳۲۹ متولد ودر سال ۱۳۳۹ ، درمکتب دهاتی چار مغز دره شامل گردید. در سال ۱۳٤۱ از آن مکتب فارغ ودر سنه ۱۳٤۲ به صنف چارم در مکتب متوسطهٔ بیتونیار کشم شامل گردید. در سال ۱۳٤۸ بغرض تحصیلات بیشتر بدارالمعلمین کابل رفت ودر سال ۱۳۵۱ شامل دارالمعلمین عالی کابل گردید وتحت نظر ونگرانی های فرزند فدائی ورشید اسلام برادر بزرگوار، "سیف الدین نصریار" به فعالیت‌ها ومبارزات خستگی ناپذیرش ادامه داد. در موصوف بود ، زیرا در نظر او کسیکه بارها میگفت خودخواهی



وتکبر، مورپالله وعامل عمدهٔ تخریب وانتحار شخصیت مبارز و مسلمان، به شمار میآید.

از صفات مشخصه و مختصهٔ او (اکبری) زیاد نماز گذاردن، و بیشتر اوقات را در مطالعه و تلاوت قرآنکریم صرف کردن، بود. اوباز هم خاکساری، افتادگی، تقوی، اخلاص عملی و نیت پاکیزه‌ئی که داشت، بحیث الگوئی از امانت و صداقت، مورد احترام خاص و عام، قرار گرفته بود.

آنگاه که در صف واحدهٔ جمعیت اسلامی افغانستان در سالهای ۱۳۵٤ ، اختلاف ودو وگانگی ایجاد گردید. سراج الدین خان سخت به تشویش وپریشان خاطر به

سال ۱۳۵۳ ، پس از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل به صفت معلم در یکی از نقاط دور افتادهٔ کشور (شغنان) مقرر گردید ودر سال ۱۳۵۵ به لیسهٔ کشم تبدیلا بحیث آموزگار توظیف و در آنجا به وظیفهٔ خویش اشتغال داشت، کارنامه های مبارزوی اش از نظر برادرانی که ناوقی از نزدیک

نظر میرسید. در آن فرصتها، اودر مجلس عمومی د همزلگی به نزد برادران محبوبش رفت وآمد مینمود، وپیوسته اظهار میداشت

که در اثنای عاید، بمحصول خود بیش‌ها و خلفان و تقرعز است. بگوشید که این بیماری سرطان در داخل محبس سرایت ننماید. وحشت شما در زندان ارتجاع وعدم آمنگی در ملوف بالین ترد در بیرون، شاید مجربه پوسکی مجدد برادران بزرگو گردد. اوصاف حمیدة این برادر گرانمایه بیش ازحدی است که بتوان با عاطفه نارسائی درطی چندصفحه مطلع‌ودعی، بیان و شرح نمود. لاجرم با اتحاف دعا برروان زنجیر شکن وآزاده‌اش، روحش راشاد ویادش را گرامی، میخواهیم وبه بازماندگان ارجمند وآورش صبر جمیل واجر جزال بی طلبیم.

معرفت وشناسائی داشته پوشیده نیست.
باری در همان زمانیکه به لیسه کشم تبدیل گردید بعد از چندی در اثر یک توطئة خائنانة دشمنان اسلام ومدیر مکتب باز داشت و زندانی شد پس از سپری نمودن دو ماه حبس‌رها، وبعداً به لیسة شفی آباد اعزام گردید واز آنجا به لیسة تخار رفت. بالآخره در سال ۱۳۵۷ ، از طرف مزدوران مسکو، یعنی خلقی نماهای کفر دستگیر ودر بلاک چارم زندان محبوس‌پلچرخی‌محبوس‌ودر‌اول‌ من میزان ۱۳۵۷ ، به ظالمانه ترین وجهی ازطرف جلادان از خدای خبر، به شهادت رسید (انا لله وانا الیه راجعون).

شهید محمد کریم

شهید محمد کریم ولدحاجی‌محمد شریف از قریه کوش مزارشریف بود. این برادر ۱۹ ساله‌تنظر نفتر آتش‌ترکه به کشور محبوب ودوست داشتنی خویش افغا- نستان رداشت وبراساس احساس عالی اسلامی ووجود ایمان قوی‌که در نهادش بود خم- ماریا سرازیر شدن قوای اشغالگر نظام‌متجاوز روس آرام ننشسته‌مستند جهاد مقدس‌تپه زده، وجنایتها مهارت وشطارت می ورزید که دشمن دردل هر ستمگر وقلب هر زاویه به شکست های مفتضحانه‌ی مواجه میشد، بمجردیکه نام این برادر شنیده می شد زهره دشمن آبی شد، ودرهر عملیات ظفر- مندیکه درمربوطات ولایت بلخ‌وسائر نقاط ایجاد می



شدا این برادر بکمال مهبل حاضر وبا شهامت ومردانگی زائد الوصفی می جنگید. بارها چنین اتفاق افتیده که این قهرمان به تنهائی خویش برای امارت ودرهم کوبیدن الحاد گرایان شدا .

فتنه‌وبنا برزچی وعلقی گند ندست‌شوانای این مجاهد دلیر‌بجهنم واصل شده عاقبت در درگیری شدیدیکه بتاریخ ۱۳۶۱/۱/۳۰ ازاشر هدایت برادر قسیح‌الله امیر ولسوالی بلخ و قومانده برادر ماسور عبدالله بهین جانبازان اسلام وارشد اجل در کمین روس درقریه ددبیل سرک دولت‌آباد بولبلخ بوقوع پیوست این مجاهد ارشد اسلام به مقام برین شهادت نائل شد.

روحش شاد سیاهنگرامی ورادش مستدام ماند.
انا لله وانا الیه راجعون.

شهید خلیفه محمد اسماعیل

شهید خلیفه محمد اسماعیل فرزند احمد جان ساکن گذر مسجد خاله گل مزارشریف از آن چهره های درخشان انقلابات اصیل اسلامی‌ما است‌که سفیرش در یکنم



تاری ودلاوری در صفحات شمال کشور کمتر سراغ می شد و با قلب سرشار از اخلاص و ایمان قوی بر جبروت متجاوزگان خاش بی امان می تازید هیچگاه در برابر خصم کرنش نکرده وهمواره با روحیه نهایت عالی به سائرهم سنگران دلیرش درس شهادت وایثار می آموخته.

همزمان با سرازیر شدن ارتش سرخ غارتگر روس به کشور این برادر به جهاد مسلحانه پرداخته وتا دوش سائر قهرمانان پیکارگر رسالت اسلامی خود آغاز کرد، در هر معرکه که پای این شیرمرد می بود دشمن با تمام تجهیزات وامکانات نظامی خود دست و پاچه شده ومیدان را باکمال نامردی رها می نمود.

او همیشه به سائر رزمندگان هم سنگر خویش میگفت که جهاد چه کیفیت عظیم دارد چه خوب است که انسان یا به جانان برسد یا در راه وصول جانان بمیرد وزنده جاوید گردد.

این جوان سی ساله که قبلاً وظیفه دربوری داشت دوره تحصیل خود را نظر به شوق و علاقه زیادی که به علوم دینی داشت نزد ملای مسجد قراء گرفت. واز همان ایام اندیشه های اصیل انقلابی به کله اش موج میزد وبیاد مجد وعظمت گذشته اسلام اشک میریخت تا اینکه بالاخره طی یک عملیات جانگدار یکه بتاریخ ۱۳۶۱/۱/۳۰ از اثر پلان برادر ذبیح الله امیر ولایتی بلخ به قوماندهٔ مأمور عبدالله در سحر گاهان آنروز بین قوای ملحد روسی ورزمندگان جان برکف اسلام در قریه در بین سرک دولت آباد وبلخ بوقوع پیوست بعد از آنکه (۸۶) تن روسی وپرچمی ها را روانه جهنم نمود خود نیز هدف گلوله دشمن قرار گرفت وبه این ترتیب ستاره فروزانی از آسمان مبارزات انقلاب اسلامی ما افول نمود.

روحش شاد - یادش گرامی و راهش مستدام باد.

انا لله وانا الیه راجعون.

شهید مولوی نصرالله

شهید مولوی نصرالله

مولوی نصرالله ولد ملاعبد السلام از قریه شرشت علاقه داری ورسج مربوط ولایت تخار بیست وهشت سال قبل در سال ۱۳۳۲ در یک فامیل متدین دیده به جهان گشود وتربیه اسلامی خویش را درست انجام داده بود ودرس دوازده سالگی در تحصیل علوم به مدارس های دهاتی در مملکت افغانستان به تحصیلات خود ادامه داده بعد از تحصیلات فنون به دوره حدیث شریف به پشاور بدار العلوم ملع کوهاٹ در سال ۱۳۵۶ فارغ گردیده سپس به وطن



خود یعنی قریه چهارده شرشت ورسج عودت گردیده تعدادزیاد طلباء علم شریعه را درس میگفت بعداً زقدرت رسیدن حکومت ترهکی ملحد در سال ۱۳۵۷ ازایمان کامل خویش کار گرفته تحریکات علیه آن حکومت خبیث دست زده در مبارزه خویش عالم وجوانی بی نظیر در آنجا بود در فتح علاقه داری ورسج وولسوالی فرخار با مجاهدین جان برکف آن منطقه اشتراک وسهم بارز داشت بعداً در ماه میزان ۱۳۵۸ مولوی نصرالله با تعداد مجاهدین بر علیه پوسته ها و تانک های حکومت ترهکی در ولسوالی فرخار حمله شجاعی نمودند در آن هنگام مولوی صاحب

جرم و بهارک تا تاریخ ۱۳۵۸/۸/۸ فتح گردید. تنظیمات اداری ترتیب شد و قوای فاتح مجاهدین، جمعاً در بهارک اجتماع نمودند تا آخرین سنگر رژیم در فیض آباد را درهم بکوبند. همه

مردم باجوش و خروش، بعضی ناظر و تماشاچی سلاح‌ها، توپ‌ها و تانک‌های تازه بدست آمده مجاهدین اند. فیصلهٔ امارت جبهه بر آن شد که قوا، قبل از رسیدن [illegible] و تقسیم و یک گروپ کار آزموده و تیور به کوه «جلقره» موظف شوند. مجاهدین همه در شوق بهم بودند و یکجا به فیض آباد رفتن و از مشاهدهٔ دبدبهٔ بی نظیر اسلحه‌ای جدید محروم نگردیدن بودند و کمتر کسی حاضر میگردید که بدنبال قاضی غلام محمد و به استقبال پیک اجل در سنگرگاه «جلقره» عمده ترین پایگاه دشمن در فیض آباد، مرکز بدخشان برود. بیست و پنج عقرب غلام محمد جوان به همراهی کندک مسلح‌اش به «جلقره» رفت. روزهای معدودی گذشت، واحدهای نظامی مجاهد به سنگرگاههای تعین شده منتشر شدند، شفر حمله توزیع شد، اولین مرمی از دهانه تریهلتاد و شش کوهی مربوط مجاهدین جانب سنگر دشمن شلیک گردید. فریاد الله اکبر مجاهدین از شش جهت فیض آباد را در محاصره گرفت، ملیونها مرمی به فضا پرتاب و ردوبدل شد. توپ‌ها، هاوانها و تانک‌های طرفین گرم فعالیت و نبرد شدند. نیروهای مبارز در تمام حوزه‌های تعین شده به موفقیت‌های شایانی نایل آمدند. غلام محمد جوان در پیشاپیش مجاهدین سربکف، بر سنگر «جلقره» مستحکم ترین دژپولادی دشمن، موفق شد. ساعات آخری شب که مجاهدین مصروف جمع آوری غنایم و دستگیری بقایای عساکر شکست خورده بودند، ناگهان مرمی آتشین بجانب غلام محمد می آید و او را در حال فتح و نصرت و غلبه به پیشگاه کبریائی «القه» می برد. اکنون دیگر غلام محمدی درمیان نیست که به مجاهدین پیروزمندش ثمره بده دهد. [illegible]

و ایمانش آرام نمیگرفت و شاهین بلند پرواز آرزوهایش زندگی بدون تپش را چون حیات در قفس می انگاشت.

او برای اولین بار پیشنهاد تأسیس نمایندگی جمعیت را در چترال، در ارتباط به مراکز انقلابی مناطق، به معیت چند تن برادرانش، پیشکش جمعیت نمود و او بحیث نمایندهٔ جمعیت در چترال و سپس در نورستان توظیف شد. علاقه، صداقت و ایمان راسخ او روح بلند رزم را در نهاد برادران قهرمان نورستانی اش شعله ورتر ساخت.

التهابات درونی او از همان اولین روزهای اوجگیری انقلاب مسلحانه کشور، روشنگر عشق آتشینش به شهادت بود. او در مرجع حرکت اولین گروپ چریکی از مرکز جمعیت به بدخشان، در نورستان بود. به مجرد ورود به مرکز جمعیت آرام نگرفت و با چار تن برادرانش بایسکل زیاد خود را به صفوف فاتح و پیروزمند مجاهدین در «موچه» و در دومین حملهٔ مجاهدین به ولسوالی جرم رسانید.

قاضی جوان پس از مرحلهٔ شکست و عقب نشینی تامه مجاهدین در برج اسد ۱۳۵۸ از جمله همان بیست و هفت نفر «سابقین اولین» است که در سنگر جانفرسای زندگی علیه حملات وحشت بار روس‌ها و عوامل داخلی شان در «دهن آب خستگی» و قریه «فرغامیرو» مقاومت‌های حماسی نموده اند.

او مدتی بحیث قوماندان حوزوی جبهه، ایفای وظیفه نمود و بعد از آنکه حملات تعرضی مجاهدین در اول برج عقرب ۱۳۵۸ بالای ولسوالی جرم و علاقه داری بهارک آغاز شد، به صفت قوماندان کندک مسلح ولسوالی جرم تحت قوماندهٔ جگتورن گلداد خان به بهارک رفت و به پیروزی بی سابقه ئی نایل گردیدند.

غلام محمد همیشه بحیث یک رکن اساسی جبهه اسلامی، رول مهمی را بصفت یک مسلمان روشنفکر و متعهد ایفا نموده است. از تعصبات فکری وطنی برخی جوانکها و روشن فکر نماها خیلی خود را بدورنگ میداشت و تنگ نظری و دگمیت را اثر و محصول تلاشهای استعمار می انگاشت.

موصوف به فیر تفنگ های کمونیست ها جام شهادت نوشید .

انا لله و انا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد .

غنی الرحمن شهید



شهید ورور غنی الرحمن د حاجی عبدالرحمن زوی د لهرصوفی د کلی اوسیدونکی په ۱۳۳۰ کال کی پی لری ته سترگی وغړولی .

ابتدائی او متوسطی زده کړه یی د شیر خان په لیسه کی سرته ورسوله او په ۱۳۵۰ کال کی یی له لوموړی لیسی څخه د فراغت سند تر لاسه کړ .

لوموړی په ۱۳۵٤ کال کی د اسلامی تحریک د یوه وفادار سپاهی په توګه د هیواد د نجات او د اسلام د حاکمیت لپاره د مبارزی ډګر ته را ووت !

لو له دی سره سره یی شپله رسمی دنده د کندز په ستوفیت کی سرته رسوله.

د ثور له تورې او لوخړلی کودتا څخه وروسته د هیواد د لورو مؤمنو خوالانو په څیر د جهاد په خونړی سنګر کی د یوه ډلګړه مجاهد په څیر د کافر او متجاوز د قواو په وړاندی ودرید .

شهید ورور د خدای په لار کی له زړه‌ور مجاهدو څخه وروسته په خونړی جگړه کی چه د قلعه زال په ولسوالی کی د مجاهدینو او یرغلګرو کفارو تر منځ وانښته د ۱۳٦۱ کال د دری په میاشت شپل لوړ او عالی آرمان ته ورسید .

انا لله و انا الیه راجعون .

عبدالعطاء شهید



عبدالعطا والد جم لگهر خان سکونه قریه سنجبک ولسوالی لهرین ولایت بغلان، درسال ۱۳۳٤ دریکخانوادهٔ فقیر و بی بضاعت پا بعرصه وجود گذاشت. حینیکه توا نائی و قدرت کا رکردن را کسب نمود درصدد آن شدتا از پیشه دهقانی اعاشهٔ و اباطهٔ فامیلش را نماید درسال ۱۳۵۵ داخل عسکری ودر سال ۱۳۵۷ ترخیص گردید وبعد از یکسلسله فعا لیت های سری در اوا یل سال ۱۳۵۸ علناً دست به مبارزه وجهاد میزند چندین عملیات موفقانه را در مسیر شاه راه پل خمری‌دوشی انجام داده در سال ۱۳٦۰ از اینکه سلاح و مهمات کافی در اختیا رش قرار نداشت به سر گروپی یک گروپ مجاهدین عازم پشا ورگردید. بعد از بازگشت از پشاور، کما کان به جهاد و مبارزهٔ مسلحانهٔ اش ادامه داد

یک روز بعد از عملیات تاریخ ۱۳-۱۰-٦۰ـ٢٤-١٠-٦٠ که بالای کاریگران عسکری وسایر پسته های ولسوالی لهرین صورت گرفت در اثر پرتاب بمب از هلکوپتر در بالای خانه ئی که مذکور در انجا قرار داشت به رتبهٔ رفیعهٔ شهادت نائل گردید

انا لله وانا الیه راجعون

مرحوم عبدالجبار شهید

عبدالجبار ولد حاجی عبدالستار ساکن قریهٔ نهر چمن مرکز ولایت تخار در سال(۱۳۳۸) در قریهٔ مذکور تولد گردید. در سال (۱۳٤٥) شامل مکتب شد در سال(۱۳۵۲) به لیسهٔ تالقان شامل گردید و در سال(۱۳۵۷) بدرجهٔ عالی از صنف (۱۲) فارغ و در همین سال از طرف کمونیست ها زندانی گردید و پس ازرهائی از محبس ، رهسپار جبهه



گرویده و به برادران مجاهد و مبارزش یکجا وهمگام ، بر علیه همه دشمنان دین و عقیده و آزادی به نبرد پرداخت . این برادرا در دوران جهاد و مبارزه اش متحمل خسارات مالی فراوان گردیده است.
در سال (١٣٥٩) خانه اش را ، روسها منهدم و مواد ارتزاقی و اثاث البیت او را هر آنچه بود غارت کردند.

خلاصهٔ سخن اینکه : این برادر با کمال شهامت و دلاوری ، همهٔ مشکلات را پذیرفت و تحمل نمود ولی لحظه ای سنگر مبارزه را ترک نگفت و بالآخره بتاریخ ٢٩/ ٧/ ١٣٦٠) روزچهارشنبه در در حوالی ساعت یازده بجه روز در جریان یک نبرد خونین با دشمن جام شهادت بر کشید و شهید شد

انالله وانا الیه راجعون

سابقهٔ غلام نبی شهید :

در یکی از دهکده های ولسوالی پشتون کوت ولایت فاریاب موسوم به "درهٔ آغزی" کودکی دیده بجهان کشود که پدرش (محمد قل) اسمش را غلام نبی گذاشت .

سیمای غلام نبی ، این پروردهٔ دامان فقر و ناداری — از همان آغاز صباوت آئینه دار مردانگی وشهامت ومظهر اخلاق وصمیمیت شد ، در مدرسی غیر رسمی کتابهای ابتدائی اسلامی را فراگرفت . شوق وعلاقهٔ مفرطش در علم و فرهنگ اورا ، بسوی مکتب ابتدائیهٔ "درهٔ آغزی" کشاند و از صنف شش بحیث شاگرد ممتاز فارغ و صنوف "٧" و هشت را در متوسطهٔ انجلاد بدرجهٔ اول باتمام رساند .

شهید غلام نبی باساس خواهش خودش درحربی شوونی



شامل شده ، در حال فارغ شدن از صنف دوازده شوونی مرور بود که رژیم دست نشاندهٔ الحادی در افغانستان روی کار آمد .

برادر غلام نبی بعد از فاجعهٔ الملاک ٧ ثور ١٣٥٧ از هیچ نوع تلاش جهت روشن ساختن اذهان هم مسلکان خود ورز نه ایستاد این امر باعث شد که تحت مراقبت جدی وابستگان حکومت کمونستی قرار بگیرد . بالآخره تعقیب قریب جوره گان خلق و پرچم از یک طرف و شوق و جذبهٔ جهاد از سوی دیگر وی را وادار ساخت تا تحصیل را ترک گفته عملاً درجهاد مسلحانه اشتراک ورزد . او بعد از یک و دوماه جهاد مسلحانه در سنگر های بدخشان وننگرهار در مرکز جمعیت اسلامی شناخت و برای اینکه توانسته باشد از تکتیک های نظامی استفادهٔ اعظمی و بهرهٔ بیشتری بر دارد در کمیتهٔ نظامی جمعیت اسلامی افغانستان عهده دار وظیفه شد .

برادر ما فرجام در واقعهٔ اسف انگیز کاشانهٔ "بدر" در سال ١٣٥٩ جام شهادت نوشید و بجوار رحمت ایزدی پیوست (انا لله وانا الیه راجعون) راهش ادامه دارد .

(شهید کابل خان)

کابل خان د سید احمد خان زوی د کنړ ولایت د ناړی علاقداری د شیرگل خوب ۹ کی ګی زیږیدلی یو مجاهد او سرتیری ځوان و . هغه وخت چی روسیی په دره کی د خلق حکومت پرځند وسله وال جهاد پیل شو نوموړی یک فعاله برخه واخیسته ، دښمن ته یی د سر او مال وړاندی تلفات ورسول د ١٣٥٨ کال د سرطان په میاشت کی هغه وخت چی د ناړی په علاقداری ئی د شپلو مجاهدو ملګرو سره حمله وکړه د شهادت درجی ته ورسید . (انا لله وانا الیه راجعون)



جگرن عنایت الله پیلوت قهرمان سرزمین تاریخ اسلام

دریکی از روز های بهار سال ۱۳۲۶ هجری شمسی فریاد هلهله وشادمانی، بردر وبام روستابردی از قریهٔ جارچی ولسوالی قره باغ طنین افگند وبهار خانوادهٔ متدنی از وجود کودک نوزادی رنگین ترگردید. نزدیکان وهمسایگان، برسم اداء تبریک واظهار خوشی به منزل محمد عمر خان پدرطفل گرد آمدند وبه شکرانهٔ این عطهٔ خداوندی، نامش را عنایت‌الله گذاشتند. کودک باگذشت زمان، رشدمی یافت وسرو آسا نمو می کرد. درششمین بهار عمرش راهی دبستان شد و دورهٔ ابتدائی را بر شیوهٔ معمول در زادگاهش بپایان رسانید. در اثر استعداد ولیاقتی که داشت اورا به مکتب حربیه شامل کردند و پس از فراغت دورهٔ این لیسه، وارد دانشگاه حربی وفا کولتهٔ تخنیک گردید و درانتیجهٔ زحمات وکوشش خویش، این دوره را نیزباموفقیت فوق‌العاده چشمگیر بپایان‌رسانید. فهم‌بلند وذکاوت خارق العاده‌اش باعث گردید تا ویرا غرض تحصیلات عالی وفنون هوانوردی بخارج اعزام نمایند. این‌مسافرت بیش از دو سال طول نکشید واو توانست دراین مدت تعلیمات پیلوتی را در امریکا فراگیرد و بوطن باز گردد. در باز گشت به کشور، در میدان هوائی کابل شامل خدمت گردید. او که ضمن آموزش تعلیمات عنوه بعلاوه(?)

واندوختن فن پیلوتی، اسلام و ارزش های فلسفی آنرا نیز عمیقا درک کرده بود. در برابر فساد اجتماعی واخلاقی وانحراف امور کشور از محور قوانین اسلام و تلاش هائی که در جهت زبون سازی مسلمانان وپیروان مکتب قرآن بعمل می آید بی تفاوت نماند و در صف دیگر برادران خدا پرست ومتعهد داخل سنگر مبارزه گردید. آگاهی فطری واندوخته های علمی اش اورا در کار برد شیوه های مبارزه بسیار مجرب وآزموده کرده بود وهمین امر نقش موفقیتش را دوانالی بخشیده بود.



در کودتای سرطان ۱۳۵۲، عنایت‌الله کما کان در شغل خویش ادامه میداد؛ واو وبکار شدن چهره‌های کثیف کمونست در دستگاه داؤد به فعالیت خویش افزود و چون میدانست که دیگر سکوت و سکون در برابر رژیم شبه کمونست داؤد گناه است،

بنا براین دوراز هر اندیشه وترسی به مبارزات خویش ادامه داد ودر نتیجه در سال ۱۳۵۳، گرفتار و زندانی گردید. پس از یکسال اقامت در سلول های تنگ وتاریک بار دیگر رها گردید وبازهم به میدان هوائی خواجه‌رواش شامل وظیفه گردید.

او بر عکس پندارهای کثیف دولت که فکر میکرد عنایت به از شکنجه های زندان خسته شده است وباردیگر دست‌به اقداماتی علیه دستگاه حاکم نخواهد زد، بیش از پیش فعالیت های خویش را افزود و راهی راکه برگزیده بود دنبال کرد تا آنکه باردیگر در سال ۱۳۵۵ زندانی گردید. پس از چند روز زجر وشکنجه توانست خود را دریک اقدام چریکی از قید پاسداران زندان رهایی بخشد وفرار کند. بعد ازین واقعه چون میدانست که عرصه زندگی را برویش تنگ کرده‌اند از کشور به پاکستان مهاجرت کرد.

پس از کودتای ننگین سال ۱۳۵۷، این شیر بچهٔ کوهدامن، همانند اسلافش، که پیوسته در تاریخ مبارزات ملت افغانستان ضد استعمار، کارنامه های پر افتخاری خود بیادگار مانده‌اند، اند که در کنار تحمل تکرار دوره ضد بیدار با شمس خارج وطن گردید وا[ز] آنجا به جبههٔ نجات را برای حمله بر دشمنان اسلام

بنابر تشخص داده بود. با ... این مجاهد بیشتر بپوست و رشادت هایی از خود نشان داد که همه از آن به نیکی یاد می شدند. او در بیشتر همیکه از جنگ فراغت می یافت جوانان رشید و جنگ جوی آنجارا به تکتیک های جنگی وفنون حربی آشنایی ساخت وهمگان خاطره و جانبازی ها یش را گرامی میدارند. آری! در همین درهٔ عقاب پرور بود که روح این عنقای آزادی، آرام یافت وسرکشی وستیزندگی اش به آرامش وغرش گرائید. روزها، رزمندگان فرامحن پروانه وار به دوراو حلقه میزدند واز آنچه به ایشان می گفت راه و رسم حمله بدشمن را می آموختند. هیچکس گمان نمیکرد که دشمن رابا رای رویا رویی باوی باشد وحشا که چنان بود. اما در اثر یک توطئهٔ نابردانهٔ دشمن در برج جدی ۱۳۵۹ روزی باچیمی با رانش در محاصره قرار گرفتند وپس از یک نبرد خونین او نیز چونه بیکاری از همرزمانش، جام شهادت نوشید وبه خلد برین شتافت. شهادت این فرزند مجاهد اسلام که ۲۹ سال از بهار عمرش سپری شده بود و درجهٔ جگتورنی داشت، همه کسانی را که باوی آشنائی داشتند غرق ماتم واندوه کرد و دلهای عزیزانش رادانحدار نمود. اما اوبدانگونه که عمرش را در حیات، وقف خدمت در راه خدا واسلام ومیهنش کرده بود سر انجام وظیفه اش را در برابروطن ومردمش به نیکوئی انجام داد وبحیث یک افسر مسلمان و شائسته، مرگ در سنگر را از مردن در زیر لحاف ترجیح داد ومغرور و سرفراز به کشتگان لحد پیوست و افتخار جاوید را نصیب خود وهموطنانش کرد.

همرزمانش با چشمان اشکبار و دلهای داغدار نقش قدم هایش را دنبال خواهند کرد و انتقام خون پاک اورا از روسیان ناپاک و خاک و مزدوران بی وطن و خود فروخته اش خواهند گرفت.

روانت شاد ای افسر شائسته وطن ای قربانی راه خدا وآزادی ای فرزند برومند اسلام وای مبارزقهرمان و فراموش ناشدنی! مبارزات را ادامه خواهیم داد و سلاحت را بر زمین نخواهیم گذاشت وتا آخرین رمق هستی از سنگر گاهی که تودران علیه دشمن می رزمیدی کنار نخواهیم رفت.

مولوی عبدالرحمن شهید



مولوی عبدالرحمن ولد ملاابرات محمد درسال ۱۳۳۳ در قریهٔ خمدره مربوط ولسوالی فرخار ولایت تخار تولد گردید. مجاهدی بود جان باز و فدا کارونیز به علوم دینی آشنائی کامل دا شت و در روشنی این دانش و بینش همیشه در برابر ظلم و تجاوز قیام مینمود. خصوصاً زمانی که تره کی کودتا به قدرت رسید مولا نای موصوف به تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۸ زندانی شد و بعدا زچندی از زندان آزاد گردید و سپس از رهائی از زندان در سال ۱۳۵۷ به پشاور هجرت نمود و بعداً به وطن باز گشت و بعد از بازگشت به وطن به سنگر های رزمای رفت وبیشتر از پیش با جدیت هر چه بیشتر به جهاد مقدس ادامه داد تا بالاخره بتاریخ ۱۳۵۹/۹/۲۷ در اثر انفجار مین روسی هم در دشت رویاه فرخار به شهادت رسید و بجوار رحمت حق پیوست انا لله و انا الیه راجعون.

شهید سحرگل:

مرحوم سحر گل ولد محمد عظیم باشندهٔ دو کوه تنگی ولسوالی



سید آباد ولایت میدان وردک در سال ۱۳۳۵ هجری شمسی تولد یافت

و در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی از لیسه مجد آباد ـ فارغ گردید ـ بخاطر مشکلاتی که داشت نتوانست به تحصیلات عالی خویش ادامه دهد و به دهقانی آغاز کرد .

بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ ـ با مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان در تماس شده و بصورت عمل و مسلحانه دوشادوش ایشان به جهاد باروس‌های آدمخوار و نوکران فرومایهٔ داخلی شان اقدام نمود ـ

این برادر مجاهد ـ در برج اسد بتاریخ ۱۲ رمضان المبارک ـ در حالیکه خرس های روسی با صدها تانک و توپ و طیارات بم افگن و هلیکوپترهای زرهی بولایت وردک یورش بردند ـ در برابر شان تا پای جان مقاومت کرده و رزمید و سرانجام بشهادت رسید

(انا لله وانا الیه راجعون)

پدر شهید ملا قربان محمد یفتلی

هفتاد و پنج سال قبل از امروز در یکی از دره های سرسبز یفتل مشهور به دهکده "خمبیل" در ماه عید قربان طفلی متولد گردید که پدرش محمد ابراهیم او را بخاطر ذبح که محمد ﷺ برای تبلیغش به بشریت فرستاده شده خودرا قربان کنند اسم او را قربان محمد گذاشت ، قربان ـ محمد هر چه که بزرگ و بزرگتر



می شد به تحصیل و کسب دانش علاقه اش بیشتر می گردید ، عمرش بود که بسن پانزده سالگی به شهر فیض آباد آمد و در محضر دانشمندان کم نظیری ، مثل دا ملا صاحب مرحوم محمد ـ علی ، دا ملا صاحب مرحوم محمد عثمان و دا ملا صاحب مرحوم عبدالحکیم زانوی تلمذ زد. هم چنان بخاطر تحصیل دانش سفرهای هم به راغ ، چاه آب و رستاق ، کابل و مزار شریف می نماید و متون متداوله فقه را با صرف و نحو می آموزد ، و سپس به شغل بزازی آغاز می کند وبعد از سال ۱۳۴۹ روی به تفسیر و حدیث آورده و تاز ما ـ نیکه شهید می گردد و به رفیق اعلی می پیوندد این دو رشته را تعقیب می کند پدر شهید "قربان محمد" در اوایل ماه اسد ۱۳۵۸ بجرم تربیهٔ فرزندان مسلمان و انقلابی و ارتباط با اهالی مجاهد یفتل ها زندانی می گردد و بعد از سپری نمودن چند روز در زندان فیض آباد و تعذیبهای گوناگون ، مرد و زن بی اراده

مسکو که در راس شان منصور کافر (منصور هاشمی) قرار داشت او را بارا د مردان بزرگ نظیر ، الجیز شهید عبدالمحمد شحنه ، شهید سید عبدالشکور مصطفوی ، شهید مولوی محمد طاهر واعظ و پیر شهید حاجی جان به گلوله می بندند و جسدتیده جا نشان را در دریای کوکچه می اندازند و آنها را شهید ساخته وسبعیت و دد منشی خود ها را یکبار دیگر ثابت می سازند .

إنا لله و انا الیه راجعون .

ما با روان پاک این پدر شهید که جانش را قهرمانانه فدای هدف ساخت و به سوی علیین شتافت تعهد راسخین می نمائیم که انتقام خونش را از ملحدین از عمدا ین خبرو آنانیکه جرم سنگین قتل هزاران پیر و برنارا بدوش دارند خواهیم گرفت و راه نشان را بی رهرو باقی نمی مانیم والله علی ما نقول وکیل .

* * * * * *

فشردهٔ سوانح الحاج مولوی سعیداد

الحاج مولوی سعیداد یکی از مجاهدین پاکباز ولایت فاریاب و مرد دلیر و پیکار جوی و عاشق راه خدا و اسلام و دوستدار مردم و وطن از جمله مسلمانان شریف ، پاک طینت بحساب می رفت ، پدرش حاجی عبدالله نام داشت . نامبرده در



تربیهٔ مولانا ، در سنین خوردی تلاش زیاد بخرج داد و اورا ، بمنظور ادای مکلفیت سترگش در مدرسه مشهور ولایت فاریاب بنام "مدرسهٔ کاروان باشی" شامل ساخت تا از علوم دینی بهرهٔ وافر کسب کند .

مولوی سخیداد تعلیمات اسلامی را بالتدریج نزد استادان آن مدرسه بپایان رساند و ازین رهگذر مصدر خدماتی برای مردم خود گردید .

شهید مبارز در طول زندگی اش ازهیچ نوع ایثار و فداکاری و خدمت برای مسلمین دریغ نورزیده و توده مردم را به وحدت و صمیمیت و یکرنگی دعوت میکرد . وی با بمیان آمدن رژیم دست نشاندهٔ الحاد و کمونزم در افغانستان دست به مبارزه و جهاد وسیع تری زده و همدوش با برادران مجاهد ولایت فاریاب دربسیج و روشن ساختن اذهان مسلمانان و شناساندن چهرههای کثیف ایادی کمونیزم و دست پرورده های آنها مجدانه تلاش ورزید. مولوی سخیداد بعد ازآنکه ساحه فعالیت را در مرکز فاریاب تنگ دید به داخل جبهات روی آورده عملاً به جهاد مسلحانه سهم گرفت و در چندین عملیات نقش های بارزی را بازی کرد و در آزاد ساختن محبس عمومی ولایت فاریاب در اوائل ۱۳۵۸ و به آتش کشاندن کمیته مرکزی پرچمی ها در مرکز میمنه و دیگر مراکز تجمع ملحدین در خط مقدم یورش قرار داشت .

مولانای شهید بالآخره در درهٔ پانچراغ ولسوالی گرزیوان که در ۳۰ کیلومتری مرکز واقع است بعد از یک زد و خورد طولانی توسط قوای روس اسیر شدو بتاریخ ۸ رمضان المبارک ۱۳۵۹ به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد .

(انا لله و انا الیه راجعون)

محمد مؤمن شهید

محمد مؤمن ولد محمد خضر ۱۴-۴-۱۳۳۴ در یک خانوادهٔ فقیر و متدین در قریهٔ دشت ریوت پنجشیر چشم بدنیا گشود .

این شیر مرد فدا کار نسبت بهبود وضع اقتصادی فا میل در ۱۳۵۶ به ایران سفر کرد و پس از مراجعتش بوطن او را از دوران روس اجباراً بخدمت عسکری جلب کردند . این جوان دلیر و با درک بنا احساسات مبارزاتی خود از ایفاء خدمت عسکری به حکومت دست نشانده شوروی ابا ورزید و از تاریخ اول قیام مردم مسلمان پنجشیر با برادران مجاهد خویش دوش بدوش علیه حکومت ملحد پیکار نمود این مجاهد قهرمان طوریکه چهرهٔ درخشانش گواهی میدهد با ایمان محکم و عقیدهٔ راسخ که داشت از همه پیش مهارتهای زیاد جنگی از خود آشکار ساخت و بیم و خوف به خود راه نداده و به هر جنگی با پیشانی کشاده و بدون تأملی در برابر کفار به اطاعت قوماندان گروپ سهم فعالی را بعهده میگرفت چنانکه تنا شاهراه سالنگ با فدا کاری خاص همراه با مجاهدین پیشروی کرده و درشبا نگاه بالای مرضعهای دشمن بانعره های "الله اکبر" یورش بردند و چنان خوف و رعب در دل دشمن افتاد که همت و صلاح را از دست داده فرار نمودند . در همین جنگ زخم شدیدی را برداشت که جام شهادت را نصیب شد .



(انا لله وانا الیه راجعون)



عبدالمهدی شهید



[illegible] انقلاب ... مزدوران ... ١٣٤٠ ، ... بود مزدوران ... [illegible] ... داخلی ... [illegible] ... پوهنتون ... خراسان به نظر می خوردند از چنان [illegible] ... می خواهند در آزاد ... دیگر ، ... دیگر و بالآخره ... دیگری را به ... و با زجر و شکنجه این ... خاطر ... روحی شان را ... نماید.

بلی از این ... درست و ... مزدوران (اخوان) با اداره حافظ منافع استعمار در افغانستان از مدتی به اینسو تصمیم داشت تا ... عبدالمهدی را به ... کشند.

عبدالمهدی فرزند سید محمود و متعلم صنف چهارم پوهنځی زراعت بود اینکه از کودکی [illegible] ... آشنا بود در سال ١٣٣٧ هـ ش در قریهٔ چهار باغ ... ولسوالی ... ولایت بدخشان تولد یافت و در سال ١٣٤٣ ... شامل مکتب ... گردید ، دوران تحصیل او در متوسطه ... با تحرک و ... جنبش اسلامی ... و ... دوران با نهضت اسلامی ... آشنائی پیدا کرد و به مبارزه ... مزدوران خارجی بویژه مزدوران ... (اخوان) آغاز ... در ... بولایت بغلان رفت و ... بغلان گردید.

برادر شهید عبدالمهدی در ... عبدالمهدی ...

... توسط ... [illegible]

... افغانستان رهبری می شد آشنائی بیشتر حاصل کرد و در تشکیل جلسات ... و ... شهدای این نهضت ... سهم گرفت و به این ترتیب براي ... بیاد ... اهداف جامعه ساز آن داخل اقدامات گردید و ... زراعت بغلان به همکاری همفکران دیگر هستهٔ منظمی را بوجود آوردند.

برادر ... تلاش عبدالمهدی بعد از سپری نمودن کانکور پوهنتون در سال ١٣٥٥ شامل پوهنځی زراعت پوهنتون کابل شد و محیط پوهنتون را ... براي فعالیت های اسلامی یافت و از همین محیط براي یافتن همفکران بیشتر استفاده کرد و با روحیهٔ جویندهٔ که داشت ، پنجشنبه جهت دیدار و اخذ دستور از برادران زندانی به دهمزنگ می رفت و در محفل بزرگمردان نظیر مؤسس ... گذار جنبش اسلامی کشور ... شهید پوهاند ... استاد شهید غلام ربانی «عطیش» استاد شهید عبدالقادر «توانا» انجنیر سیف الدین «النصر یار» و انجنیر عبدالحی و محمد اسمعیل «پاسخ هاشمی» می نشست آنچه از ایشان می آموخت بدیگران تبلیغ می نمود ، سرانجام ... سرانجام نظام سرطانی و ... داخل ... و ... را چند روز ... ترک نمود ، بالاخره با استفاده از تاریکی شب داخل ... پوهنتون ... تا بعض حوایجش را از ... بیرون کند اما ...

... دشمن ... که ... بود و ... این طرف و آن طرف می دوید در تعقیب این جوان بود ... او را دستگیر ... از برادران دیگر بنام محمد شریف ... بچنگ جاسوسان و مزدوران استعمار افتاد و بلافاصله بسوی ... اوکران ... داؤد خائن را به نظام ننگین دیگری ... خون بی گناهان جویبار ... جاری و آزاد مردان تحت اختناق ... قرار گرفته و گروه گروه به جوخهٔ مرگ سپرده می شدند عبدالمهدی ... هزارها جوان دیگر تحت ... این فرومایگان استعمار سرخ ... شد و بعد از زجرها و شکنجه های زیادی ... مزدور ... دستان ... خون سرخ این جوان مسلمان و انقلابی ... کردند و ... دیگر به تاریخ سراسر ننگ کمونیزم افزودند و عبدالمهدی را به شهادت رساندند.

(اناالله وانا الیه راجعون)

عبدالمهدی شهید فرزند ... و شجاع ملت ... و ... این ملت ... بود که مردانه در راه ... قرار گرفت ، اما ... از ... و تحت رهنمائی های برادران ... نخست در داخل پوهنتون توانست ... یک سلسله فعالیتها ... تا اینکه ... و دشمن تصمیم گرفت تا به ... کشد ... از این امر آگاهی

نهضت اسلامی اش ایستادگی نمود و جان شیرینش را در راه عقیده و ایده آل پاکش فدا کرد. و هم هزاران شهید کلکون کفن نهال جهاد اسلامی را با خون خود آبیاری کرد.

جمعیت اسلامی افغانستان مراتب تسلیت و همدردی خود را در قبال این حادثهٔ غم انگیز به بازماندگان این شهید تقدیم داشته و از بارگاه شریعت صبر جمیل برای همه پاسداران سنگر حق استدعا مینماید. روحش شاد و یادش گرامی باد!



عبدالباقی شهید :

اسم مستعارش عبدالمتین و مسکونه علاقه داری بولقین ولایت کاپیسا است. در دامان خانوادهٔ خدا پرست و متدین پا بعرصهٔ وجود گذاشت و در آغوش مهر و عطوفت والدینش به نشو و نما پرداخت. تعلیمات ابتدائی اش را در قریهٔ جورو خیل علاقه داری بولقین بپایان رسانید و بنا بر مشکلات اقتصادی که دامنگیر اکثریت عظیم مردم افغانستان است، این فرزند مبارز نتوانست تعلیمات خود را بصورت رسمی معمول ادامه دهد ناگزیر برای سبک ساختن بار مشکلات خویش و رفع نیاز مندی های اولیهٔ و مایحتاج روز مرهٔ فامیل خود، به کار و زحمت پرداخت و ازین طریق کسب روزی می کرد و قوت لایموت بدست می آورد و امرار معیشت می نمود. لذا نمیتوانست در موجودیت همچو موانع و مشکلات به درس و تعلیم بپردازد ولی از آنجا که علاقه و اشتیاق و افری به فرا گرفتن علم و دانش داشت، از فرصت های فراغت خویش استفاده برده و به مطالعهٔ کتب اسلامی می پرداخت.

او چون، خود فقیر و تهیدست بود بنااً رنج دیگر ان را و زحمت و دردمندگی و مستمندی همنوعان خود را درک می کرد و لمس می نمود. ازینجا بود که زود تر از بسیار جوانان محیطش متوجه علل این ناگواری ها گردید و برای تداوی و علاج این امراض مهلک اجتماعی (اقتصادی و معنوی) در پی چاره برآمد و به مبارزه علیه جرثومه‌های مولد این فتنه ها و فساد ها، آغاز نمود. خصوصاً پس از بمیان آمدن جواسیس K.G.B. و مزدوران بی ماهیت و کثیف روس در افغانستان عزیز که توسط یک کودتای خونین و فاجعه آمیز، سرنوشت



۲۷ ملیون مسلمانان کشور را به ملعبه گرفتند، این برادر رزمجو تلاش های خود را جدی تر و قاطع تر ساخت. عبدالباقی به سلسلهٔ

عین تلاش های پیگیر و قاطعانه اش علیه پیروان شیطان، تحت تعقیب جدی جاسوسان روس قرار گرفت وی هنگامیکه ازین امر آگاهی یافت، قبل از آنکه جلادان فرومایه و او باش باز داشتش کنند، خود را از شرشان رهانید و بتاریخ ۲۷/۷/۱۳۵۷، یوم جمعه کابل را ترک گفت و به پشاور رفت و به صف برادران مهاجر خود پیوست. پس از مدتی دوباره بوطن عودت نمود و به جهاد پیگیرش با جدیت وشدت هر چه بیشتر ادامه داد. در سال ۱۳۵۸، از آنجا به پشاور رفت و غرض اجرای پاره ای از امور به ایران سفر کرد و در سال ۱۳۵۹، از ایران باز گشت و به جهاد مسلحانه علیه کفار ادامه داد. در جریان این مدت، موصوف تکالیف و زحمات فراوانی را متحمل گردید ولی هیچگونه اثر منفی بروحیه اش وارد نساخت بلکه آهنین تر شد و قاطعانه تر و جدی تر از هر وقت دیگر در جهت هدف خویش گام برداشت.

وی بتاریخ ۲۱/۲/۱۳۶۰، که طلوع خورشید پرده های ظلمانی شب را ندریده و اطاق تاریک های سکوت آفرین را که بر در و دیوار آرام و ساکت دهکدهٔ این شهید سایه افکنده بود شگافته بود که چند فروند طیارات جنگندهٔ جنایت کاران روس بر فراز این دهکدهٔ نمایان گردید و کوچ های گلین مردم بی دفاع این منطقه را زیر آتش بم و راکت قرار دادند که در نتیجه عبدالباقی بالیبدایی از طفل وزن خانواده اش و عبدالحق و عبدالقدیر برادرانش یکجا به شهادت رسیدند و به جوار رحمت پروردگار بزرگ و لایزال شتافتند.

روح شان شاد و یاد شان گرامی باد! و رحمت پروردگار شامل حال این مردان مجاهد و فدا کار و همهٔ رزمندگان راه حق باد که جان های عزیز شان را در راه اعلای کلمهٔ حق (نام خدا) قربان ساختند و خود ، رنج و تکالیف را پذیرا گردیدند تاشرف و حیثیت و آرایش هموطنان مسلمان خود را فراهم سازند. زهی سعادت برایشان که در راه حق گام نهادند و باروحیهٔ حق خواهی زیستند و در راه حق قربانی دادند. آری ، زهی سعادت برای شان !

شهید سید آقای معلم،



سی و یک سال قبل از امروز ، هنگامیکه گرگان انسان نمای رژیم مستبد و ممثل ظاهر شاهی خون مردم بیچاره و مستضعف کشور را می چشیدند ، طفلی در قریهٔ پنجشیر های ولسوالی کشم دیده بجهان کشود که نام اورا سید آقا گذاشتند .

سید آقا دریک فامیل متدین و نجیب بوجود آمده پدر بزرگوارش سید معصوم در تربیهٔ آن از هیچگونه سعی و مجاهدت خود داری نکرد و به سن هشت سالگی شامل مکتب متوسطهٔ میر فضل الله کشم شد، دوران ابتدائیه و متوسطه را در آن مکتب بپایان رساند و بعد از ختم مکتب میر فضل الله بمنظور پیشبرد تحصیلات خویش به لیسهٔ کشم شامل گردید و در آنجا با یکعده از معلمین و شاگردان مبارز نهضت اسلامی معرفت حاصل نمود

هنگامیکه سید آقای شهید پا به لیسهٔ کشم گذاشت یکعده از مزدوران فاسد استعمار درجهت تخدیر اذهان جوانان لیسهٔ کشم فعالیت شدیدی را براه انداخته وعدهٔ محدودی از جوانان ساده لوح و بی دانش را که از اهداف شوم و فاسد این یا وه گویان دیکتا توری پرولتاریا بیخبر بودند ، به مکتب شیطانی و کشندهٔ مارکسیزم دعوت نموده از شاهراه نجات بخش و سعادت آفرین اسلام عزیز دور نموده بودند . سید آقای مبارز از ینکه از پدر بزرگوارش موضوعات و مسایل اساسی اسلام را فرا گرفته و به مفهوم حقیقی اسلام پی برده بود ، گوش به سخنان میان تهی دلا لان مکار و خود فروختگان دون نداده بامعلمین خدا پرست و مبارزکه درآن لیسه ایفای وظیفه مینمودند ، ارتباط محکم برقرار نموده وبه صفوف رزمندگان دلیر مکتب قرآن پیوست . او در دورهٔ لیسه فعالیت جدی و خستگی نا پذیری را دوشادوش سایر برادران مبارز و انقلابی براه انداخت و بامنطق کو بنده و برندهٔ اسلام در برابر وطنفروشان بیدین و مزدوران بیبند و بار صف آرائی نموده و جوانان لیسه را به مبارزه دعوت مینمود و به سال ۱۳۵۳ بدرجهٔ عالی از لیسهٔ کشم فارغ شد .

بعد از فراغت از لیسه شامل دارالمعلمین عالی کندز گردید ، در دارالمعلمین عالی کندز باجوانان مبارز و انقلابی جمعیت اسلامی آشنائی پیدا کرد و درآنجا نیزبه مبارزهٔ حق طلبانه خویش ادامه داد. و به سال ۱۳۵۶ از دارالمعلمین عالی کندز سند فراغت حاصل نمود

سید آقای شهید بعد از فراغت از دارالمعلمین کندز در مکتب ابتدائیه بلوچ (محزون کشم) به صفت معلم مقرر شد و در مدت یک و نیم سال وظیفه داری اش در مکتب محزون متعلمین و شاگردان زیادی را به مبارزهٔ رهائی بخش اسلام دعوت نمود و سر انجام بعد از روبکار آمدن رژیم کمونستی تره کی در برج سنبلهٔ ۱۳۵۷ به اساس یک توطئهٔ ننگین باعدهٔ از جوانان مبارز و پیشتاز منطقه دستگیر و به محبس پلچرخی همراه برادرش و سایر جوانان مبارز انتقال داده شد .

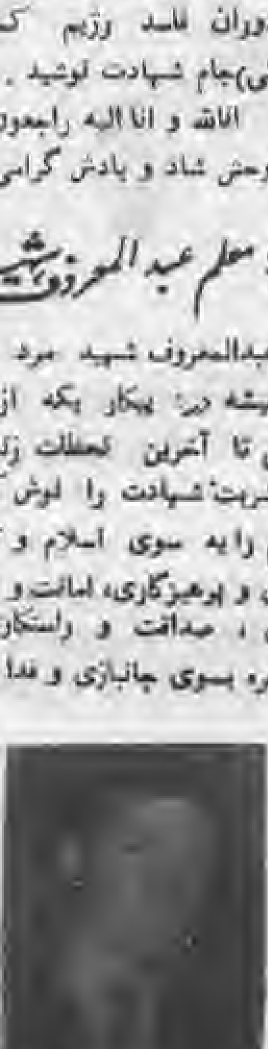
بعد از گذشت مدتی سید آقای مبارز در محوطهٔ پلچرخی باعدهٔ زیادی از رهروان راه حق بوسیلهٔ مزدوران فاسد رژیم کمونستی (تره کی) جام شهادت نوشید .

انا لله و انا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد!

بیاد معلم عبدالمعروف شهید

عبدالمعروف شهید مرد مبارز و همیشه در پیکار یکه از آوان جوانی تا آخرین لحظات زندگیش که شربت شهادت را نوش کرد ، مردم را به سوی اسلام و توحید تقوی و پرهیزگاری، امانت و امانت داری ، صداقت و راستکاری و بالآخره بسوی جانبازی و فدا کاری



در راه خداوند بزرگ دعوت می نمود او همواره میگوشید که مردمش باید سر سختانه و دلیرانه از دین، عقیده و آئین حیات بخش اسلام دفاع نمایند و درین راه مقدس بکشند و کشته شوند.

عبدالمعروف «شدین» ولد محمد رسول شیر مردی بود که سالها قبل در یکی از دهکده های قریهٔ فرجغان مربوط و لسوالی کشم بدخشان دیده به جهان گشود و بیش از پنج سال نداشت که پدرش وی را بمدرسه جهت آموختن علوم دینی گذاشت تا اندازهٔ از علوم دینی بهره مند گردید زمانیکه به سن (۸) سالگی رسید به صنف اول مکتب متوسطهٔ میر فضل الله شامل شد و طور موفقانه مکتب را تا صنف نهم به پایهٔ اکمال رسانید و بعد به دارالمعلمین عالی پروان شامل شد و بارفقای بزرگ و دانشمند جمعیت اسلامی افغانستان تماس بر قرار کرد، او در دورهٔ مکتب دست بمبارزه زد.

تا اینکه زمزمه و هنگامهٔ مبارزه اش بگوش استادان ملحد و بیخدا رسید خواستند که اخراج یا نا کامش کنند، مگر این همه تلاشهای مذبوحانه شان بجائی نرسید و پلان های شوم شان نقش بر آب شد مگر در مقابل تمام زشت رویهای استادان بیخدا و کمونست خمی به ابرویش وار داشته دست از مبارزه برنداشت چهره های مزدوران اجنبی را برجهانیان برملا میساخت و ماهیت رژیم قلابی و استبدادی وقت را بر مردم معرفی می نمود.

جوانان زیادی را بخود جلب نمود و تحت رهنمائی هایش به پیش می رفتند و بالآخره پس از فراغت از دارالمعلمین پروان بصفت معلم در مکتب متوسطهٔ میر فضل الله کشم تعین شد بازهم آرام نه نشست شاگردان خوردسن و نوجوان را تحت تربیه گیری قرارداد و درمدت (۵) سال، وظیفه داری خود در حدود (۸۵) نفر شاگردان جانباز و فدا کار تربیه نمود و بعداً در اثر برخوردیکه با آمر مکتب نموده بود طور جزائی به مکتب ابتدائیه کوری تبدیل شد پس انجام در ماه مبارک رمضان سال (۱۳۵۸) همراه با برادران همرزم خود داد خدا (خسته) معلم سید آغا معلم حکیم الله معلم ارباب محمد مقیم ملا محمد سعید و جان الدین معلم محبوس و به زندان پلچرخی منتقل و در محوطه پلچرخی به آرمان بزرگ خود (شهادت) نایل آمد انا لله و انا الیه راجعون.

روحش شاد و یادش گرامی باد

* * *

شهید نادر خان



نادر خان ولد محمد علی یکتن از هزاران نازنین فرزندان راه شهادت که بخاطر طرد کفر و شرک از دامان میهنش و بخاطر ادای مسئولیت اسلامی و انسانی اش، در حالیکه بیش از ۲۰ سال از عمر گرانمایه اش سپری نگردیده بود، در سنگر شتافت و با نبرد رو با روئی با دشمن پرداخت.

نادر خان شهید در قریهٔ سرد بی بهرهٔ مسی گذاشت و یکتن از مجاهدین رشید و با شهامت و یک عضو جبهه منگنک بود. روحش شاد که در راه حق قدم گذاشت و در راه حق فدا کاری نمود و سرانجام درین راه جان شیرین و عزیزش را قربان نمود. نام کاش شد برین راه؟

شهید دولت محمد



شهید دولت محمد ولد حبیب محمد یکی از رزمندگان با شهامت جبههٔ اسلامی بغلان بدخشان بود که با استقرار رژیم مارکسیستی همراه با عدهٔ بیشماری از مردم متدین و خدا پرست منطقه به جهاد مسلحانه پرداخت و در چندین عملیات بر ضد روسها و مزدوران حلقه بگوش شان اشتراک ورزید.

شهید دولت محمد در طول انقلاب بصفت یک سپاه مؤمن از اطاعت و اوامر قوماندانیت جبهه انحراف نورزید و سر انجام بتاریخ ۲ جدی ۱۳۵۸ در حملهٔ بالای شهر فیض آباد فعالانه سهم گرفت و بعد از قتل چندین تن از وطنفروشان پرچمی و خلقی در صحن حویلی مستوفی به اثر اصابت مرمی دشمن به عمر (۲۵) سالگی جام شهادت نوشید.

(انا لله وانا الیه راجعون)

در سوگ این قهرمان جبهات مجدداً تنظیم و غرض انتقام و به پاسداری از خون شهیدان همرزم و همسنگر شان رهسپار فیض آباد مرکز بدخشان میگردند . و بدکار روسی و جواسیس خود فروخته و فرومایه داخلی اش نشان میدهند و اعلام میدارند که اگر دهها جوان نازنین ما را بخاک و خون نشاندید ، از هر قطره خون ایشان ، صدها جوان مبارز و دیگر لاله سان برپا میخیزند و سرانجام هم این خزانستان زندگی را به بهارستان صلح و آرامش مبدل خواهند ساخت و شاهد آزادی و آزادگی را به آغوش خواهیم کشید و همهٔ باطل پرستان را بر زباله‌های نیستی دفن خواهند کرد :

شاد و گرامی باد روان پاک این شهید
و همه شهید ای خون خفتهٔ راه الله

و قوماندان باشهامت خود را برمیدارند و به قرارگاه قبل می آورند .

شهادت غلام محمد جوان ، فتح باب مرگ و شهادت مجاهدین پیشتاز وصف اول جبهه بود .

شش روز پس ازین سانحهٔ المناک شش تن مجاهدین غیور دیگر بشمول مخزنوال شمس الله خان شهید میگردند . و درست ۹ روز بعد در حمله فیصله کن مجاهدین، حبیب الله برادر همراز و همسنگر غلام محمد و قوماندان دیگر آن جبهه قبای گلگون شهادت برتن میکند و بشهادت میرسد. و باشهادت این آخرین جوان نیروهای متعرض مجاهدین دچار شکست روحیه ، میشوند و سنگرهای خود را ترک میگویند ، تا اینکه بار دیگر بعد از گذشت یکماه

امیر محمد

برادریکه ازمیان همه مکتبها فقط مکتب شهادت را گزید



نامش امیر محمد و نام پدرش اکرام خان در قریهٔ درهٔ زمچی ولسوالی سنگ چارک ولایت جوزجان سکونت داشت . این جوان با استعداد صنف (۱۲) را درلیسهٔ سنگ چارک به پایان رسانید و باوجودیکه چانس تحصیل خارج را در دست داشت درس و تعلیم را پشت سرگذاشت و همزمان با آمدن رژیم کمونستی و روسی در کشور ، قیام و مبارزه مسلحانه را ، در مقابل حکومت الحادی آغاز نمود . او در برابر دار و دستهٔ رژیم فاشیستی و استبدادی مردانه وار استادگی نمود تا بالآخره در حوت سال ۱۳۵۷ یعنی چند ماه بعد ازروی کار آمدن کمونستها در افغانستان بدست آن جلادان حیران ملت بشهادت رسید . (انا لله وانا الیه راجعون)

شهید دادخدا «خسته» چهرهٔ درخشان در تاریخ مبارزات اسلامی کشور

در حدود سی سال قبل از امروز در قریهٔ فرجغان ولسوالی کشم بدخشان طفل در یک فامیل متدین و خدا پرست پا به عرصهٔ وجود گذاشت که اسم او را داد خدا گذاشتند. داد خدا یگانه فرزند شیرین والدینش بود که خداوند(ج) بعد از مدتها انتظار به ایشان اعطاء نمود و والدینش با یک عالم سرور و شادمانی ولادت این نوزاد را جشن گرفتند و به تربیه و پرورش آن از هیچگونه جدیت دریغ نورزیدند.

پدر مهربان و مسلمان این طفل آقا محمد باوجود تنگدستی و ناتوانی به تربیهٔ درست فرزندش همت گماشت و هنوز به مرحلهٔ رشد جوانی نرسیده بود که وی را جهت آشنائی با علم و معرفت بمکتب فرستاد و بدینوسیله توانست قدم اول مسئولیت خویش را در برابر فرزندش اداء نماید ، او شامل مکتب شد و باگذشت زمان استعداد خدا دادش وی را نسبت به سائرین امتیاز خاصی بخشید و تا صنف نهم مکتب مقام اول را درمیان همصنفانش حفظ نمود.

داد خدا بعد از فراغت از [?] متوسطهٔ میر فضل الله "منظور" رشد در تحصیلات شامل دارالمعلمین عالی کندز شد ، دارالمعلمین عالی کندز در آن زمان به مرکز فعالیت جیره خواران روسی و چینی مبدل گردیده بود دلالان استعمار ، جوانان تازه وارد را با حیل ونیرنگهای مختلف منحرف نموده و به گرداب کشندهٔ دیالیکتیک سوق میدادند ، در چنین شرایط داد خدا خسته ، باقلب پاک و مالا مال از عشق خدا (ج) شامل دارالمعلمین کندز شد و با یکعده از رزمجویان مکتب توحید که برعلیه رقاصه های استعمار در دارالمعلمین فعالیت می نمودند ارتباط محکمی برقرار نموده و با شیوهٔ عالی انسانی بادرک مسئولیت اسلامی خویش به فعالیت شروع نمود ، در دارالمعلمین عالی کندز "خسته" شهید عدهٔ از جوانان فریب خورده را که صید دام صیادان استعمار شده بودند بامنطق کوبندهٔ خویش از ورطهٔ



بدبختی دیالیکتیک نجات داد.

(خسته) شهید بایکعده از جوانان مبارز تنظیم محکمی درمیان مسلمانان ایجاد نمود و محبوبیت زیادی را کمائی نمود ، او با چندتن از رزمندگان انقلابی دارالمعلمین مظاهرات و اعتصابات جوانان مکتب توحید را رهبری می کرد ، چنانچه او در مظاهرهٔ عظیم و شکوهمندیکه برعلیه رژیم فاسد ظاهر شاهی صورت گرفته بود در برابر عدهٔ از متعلمین بنام مصلح طی خطابهٔ گفت :

چون بسکه جهان پر شده از وعدهٔ
ترسم که کدو کوزهٔ اچار نگردد

بلی ! (خسته شهید) نی با ناله بسوی هدف مقدس خویش گام برداشت و با منطق رسا و ارادهٔ خلل نا پذیر در برابر گماشتگان استعمار سرخ و حکام فاسد رژیم عصر رزمید تا آنکه کودتای سرداری باهمنوائی جنرال زاده های وطنفروش در کابل صورت گرفت و بقدرت رسیدن داؤد سفاک ، مسلمانان افغانستان و بخصوص جوانان مسلمان کشور مورد آزمون بزرگ قرار گرفتند که از آنجمله (خسته) شهید نیز در برابر این آزمون موفقانه بدر آمد و مسیر اصلی اش را تغیر نداد و تسلیم قدرتهای کوشتی عصر نگردید.

(خسته) در سال ۱۳۵۲ از دارالمعلمین کندز سند فراغت حاصل نموده و بحیث معلم در لیسهٔ کشم مقرر گردید ، او در لیسهٔ کشم نیز مانند سایر رزمندگان انقلابی مسئولیت خویش را باوجود تهدید های متواتر از طرف حکام فاسد عصر و مزدوران استعمار سرخ به پیش برد و هیچگونه تشویش وهراسی را بدل راه نداد تا آنکه گماشتگان رژیم منفور داؤدی جهت جلوگیری از فعالیت اسلامی او را از لیسهٔ کشم به مکتب نسوان شهد تبدیل نمودند و غافل از آن بودند که برای مسلمان متعهد تغیر مکان و منطقه تأثیری ندارد و رسالت ایمانی ، مسلمانرا اجازه نمیدهد که با تغیر جای و مکان ، گوشه نشینی و بی تفاوتی را اختیار نموده ، مسئولیت خویش را فراموش نماید.

آری ! (خسته) شهید نیز با درک و جذبهٔ دینی خویش لحظه ای را در آرامی و بی تفاوتی سپری ننموده

بلکه باگذشت زمان و تهدید های پی در پی دشمنان سرعت فعالیتش تند تر و طوفانی تر شد ، حکام فاسد منطقه دوباره او را به مکتب عزون (بلوچ) تبدیل نمود ولی این جزا ها و تبدیلی ها نتوانست مسیر حرکت (خسته) مبارز را تغیر دهد و یا لا اقل از شدت فعالیتش بکاهد .

(خستهٔ) شهید مدت دو سال را در مکتب عزون به صفت معلم سپری نمود تا آنکه فاجعهٔ ننگین هفت ثور بوقوع پیوست، با بقدرت رسیدن خلقی نما های کاذب در کشور ، مانند سایر. رهروان راه حق تحت مراقبت شدید مزدوران حلقه بگوش روسی قرار گرفت و سرانجام در ماه مبارک رمضان ۱۳۵۷ ، به اساس یک توطئهٔ خائنا نه باعدهٔ از رزمندگان مکتب تجاتبخش اسلام دستگیر و بلا فاصله به محبس پلچرخی انتقال داده شد که بعد از مدتی ، وی با یکعده از مبارزین انقلابی و متعهد ولسوالی کشم (عبدالمعروف "بتدین" جان الدین، سید آقا ، ملا محمد سعید غلام محی الدین وغیره) در کشتارگاه پلچرخی بوسیلهٔ جلادان خون آشام رژیم کمونستی کابل بقتل رسید و بدرجهٔ رفیع شهادت نایل آمد. (اناالله وانا الیه راجعون)

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است برجریدهٔ عالم دوام ما

صوفی محمد رحیم شهید

صوفی محمد رحیم فرزند محمود خان، ۳۲ سال قبل در بت خاک کابل پابعرصهٔ هستی گذاشت. هر چند از ناحیهٔ مال و دارائی و متاع دنیا فقیر و بی بضاعت بود، اما از لحاظ قناعت ، صبر و شکیبائی، اخلاص و تقوی و ثبات و پایمردی ثروتمند و غنی بود.

زمانیکه نوکران بی شخصیت و بی ماهیت با مداخلهٔ مستقیم فرومایگان کرملین بتاریخ ۷ ثور ۱۳۵۸ در کشور عزیز ما دست به یک کودتای ننگین و فاجعه آمیز زدند مسلمانان افغانستان عزیز برای حفظ دین و عقیدهٔ شان و برای صیانت شرف و آبروی اسلامی و انسانی شان علیه جنایت کاران و جباران قیام نمودند و عصیان ورزیدند و شوریدند. همزمان با این قیام خونین ، این



برادر مبارز (صوفی محمد رحیم) اینجا هنگام با برادران مجاهد خویش ،

در این رستاخیز اسلامی شرکت جست و آنچه از توان و قدرتش برمی آمد در راه خدا (ج) انجام داد.

جریان شهادت این برادر بدین شرح است که : در شب هشتم سرطان ۱۳۵۹ ، یک گروپ مجاهدین راه حق در جبهه بگرامی بالای یک قلعه که غلبگاه پرچمی های کثیف بود حمله کرده ، دوتن از پرچمی ها را هلاک و عدهٔ دیگر را مجروح ساختند. در صبحگاهان همان شب صوفی محمد رحیم که غرض ادای نماز با مداد به مسجد رفته بود توسط دشمنان دین و وطن ، (کمونست های پدیخت) از صف نماز کشیده شد و بی رحمانه به شهادت رسیده است به علت آنکه برادر این مرحوم در واقعهٔ همان شب اشتراک داشته و چند نفر پرچمی را کشته و به جزای اعمال خائنانه شان رسانده است.

والدین این شهید از نزدیک شاهد و ناظر این صحنهٔ دلخراش بودند ولی جز صبر و شکیبائی چاره و راهی نداشتند و ازینکه متیقن بودند فرزند شان در راه خدا (ج) ، از طرف کثیف ترین دشمنان خدا (ج) به شهادت رسیده است و نیز اطمینان داشتند که همسنگران پاک طینت و جان بازش راه او را و راه هزاران شهید گلگون قبای دیگر وطنش را ادامه میدهند و خون پاک این پاکبازان به هدر و بی ثمر نخواهد ماند ، خویشتن را تسلی میدادند و تسلی میدهند و حقا که چنین است.

آری ، چنین است و چنین خواهد بود و پاسداران با شهامت اسلام و سنگر بداران جان برکف راه حق. راه همسنگران شهید شان را ادامه میدهند و انتقام خون هزاران شهید و کشتهٔ بیگناه را از این دجالان فرومایهٔ و وحشی خواهند کشید و با دمیدن سپیده دم پیروزی انقلاب اسلامی ، داغ های قلوب مادران داغدیده در سوگ فرزندان شان خواهد زدود وجراحات رنج آور فرقت ارجمندان و جگر گوشه های شان التیام خواهد یافت.

الهی چنین باد !

***

شهید امیر محمد :

سی و چار سال قبل از امروز در قریهٔ ده بعد عطفهٔ بفضل خدا نوزادی چشم به جهان گشود که نام او را امیر محمد گذاشتند .

شهید امیر محمد ولد میرزا محمد با روبجار آمدن نظام حقی در کشور امیر محمد مانند سایر از آوان کودکی بصفت انسان عابد



و پرهیزگار معروف بود و همه مردم او را دوست داشتند ، او از مسلمانان مبارز وطن خواهان انقلاب اسلامی بود و سر انجام مطابق آرزوی دیرینه اش در سال ۱۳۵۸ جهاد مسلحانه با همت وجدیت جوانان جمعیت اسلامی در منطقهٔ بفضل آغاز گردید ، امیر محمد شهید بدون فوت وقت در صفوف مجاهدین پیوست .

امیر محمد شهید در چندین معارک اشتراک ورزیده و از خود شامت فوق العاده نشان داد و بالآخره بتاریخ ۲۰ حوت ۱۳۵۹ ، در یک خورد شت لای آبه بعد از قتل چند تن از کمونستان وطنفروش افتخارانه جام شهادت نوشید و بمقام رفیع شهادت نایل گشت .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید ملا محمد امین
چهرهٔ درخشانی
از بخون خفتگان فاریاب

۲۲۰ سال قبل از امروز ، در قریهٔ غفاری ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب طفل چشم به هستی باز کرد که نام او را محمد امین گذاشتند .

حاجی محمد عمر پدر این نوزاد در تربیهٔ محمد امین توجه خاصی مبذول داشت و اورا نزد علمای مدارس غیر رسمی ولسوالی مذکور جهت فراگیری علوم اسلامی گذاشت ، کتاب های ابتدائی صرف ، نحو وفقه را از نزد آنها آموخت .

محمد امین از اخلاق و سجیهٔ خوبی برخوردار بود و با مردم در مسائل زندگی به حسن عدل و سلوک تشریک مساعی میکرد . وی بعد از هفت ثور ۱۳۵۷ یعنی باروی کار آمدن حکومت کمونستی در کشور



بمنظور پیکار ومبارزه با دشمنان اسلام از هیچگونه تلاش وجدیت دریغ نورزیده ، در بسیج ساختن مردم ولسوالی شیرین تگاب ، در راه تشدید

جهاد مسلحانه در امر اهدای دست پروردگان و اجیران روسی تلاش وسیعی بخرچ داد و تمامی دارائی خود را ، حاضر شد تا وقف جهاد اسلامی نماید ، در مسلح ساختن مردمش بخاطر مقابله خونبار با دشمنان ، که در خط مقدم حملهٔ دشمن قرار داشت در بدل فروش اموال ، سامان و لوازم خانه از هر نقطه سلاح خریداری کرد .

برادر محمد امین با تشکیل کمیته های بزرگ در ولسوالی بزرگ خودش سد محکمی در مقابل دشمن قرار گرفت و بحیث امیر و کوماندان در آنجا یورش های فیصله کن به دشمن نمود ولسوالی شیرین تگاب تحت فرماندهی و رهنمائی او چهار بار یکی از تسلط قوای روس پاک شد و در حملات فتایی از قبیل سلاح ، کارتوس و سایر مهمات جنگی ... بدست آوردند وبعد از حملهٔ چهارم ولسوالی مذکور بفضل خدا (ج) تا الحال آزاد و مسلمانان در آنجا مرکزیت دارند ، آوازهٔ شهادت محمد امین چنان پر پیک ، پرچم‌ها و علم‌ها رخنه افگنده بودکه هیچگاه تاب عبور ، از نزدیک ولسوالی را بر خود نمی یافتند . وی در راه رفع اختلافات قومی و نژادی سعی بلیغی بخرچ میداد و آنها را به یکپارچگی دعوت میکرد . بالآخره برادر ۱۰ دریک نبرد شدید

با قوای روس در ولسوالی تگاب که ۱٤ تن از روس ها را با عدهٔ زیادی کمونست های داخلی از بین برد ، خودش نیز جام شهادت نوشید و بجوار رحمت ایزدی پیوست

ملا جان شهید

ملا جان ولد ملا اسلم باشندهٔ سرچر قریهٔ فرجغان و ولسوالی کشم بدخشان بوده در سال ۱۳۲۰ چشم به جهان هستی باز کرد ، زمانیکه به جوانی رسید بطاعت و عبادت خداوندی پر داخت و از جملهٔ موسفیدان کشم بویژه مردم قریهٔ فرجغان بشمار می رفت



دارای وضع زندگی بهتری بوده و هرگاه مهمانی در قریه و مسجد پیدامی شد ملا جان شهید از دستش گرفته بخانه می برد . بلحاظ ملحوظ باب مهمانخانه اش به روی همه رهروان راه حق و بینوایان باز بوده موصوف شخصی بود دیندار ، با عدا ، پیرو حق و باطل شکن . بالآخره زمانیکه رژیم قلابی و نا خدای (تره کی) بمیان آمد ، در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۸ ، روی دسیسه و توطئه خائنانهٔ توسط زمامداران حلقه بگوش رژیم بیخدای (تره کی) از خانه اش دستگیر به بلچرخی منتقل گردید که بعد از سپری نمودن

چند ماهی به عمر ۶۰ سالگی در محوطهٔ بلچرخی شربت پر افتخار شهادت را نوشید (اناالله و انا الیه راجعون) روحش شاد و جایگاه هش خلد برین باد !

شهید محمد نبی :

شهید محمد نبی ولد امیر محمد نه یکی از استعمار ستیزان دلیر بود ، در سال ۱۳۳۶ در قریهٔ قهرمان پرور و خدا پرست فرجغان ولسوالی کشم بدخشان در آغوش مجاهد پرور یک خانوادهٔ متدین



و با ایمان چشم بدنیا کشود .

وی نسبت شهامت و احساسات پاک اسلامی ایکه داشت از همان آغاز موقف خصمانهٔ خود را در برابر متجاوزین خارجی و داخلی اعلام داشت و با متانت و ثبات قابل توصیفی بر ضد کفر و الحاد رزمید ، او در اکثر عملیات شرکت کرده است ، وبجبرگته تا پایان عمر دست از عملیات دشمن ستیزانه اش بر نداشت که بالآخره در برج قوس ۱۳۵۹ ش یک برخورد خونین با دشمنان دین و وطن جام پر افتخار شهادت را سر کشید .

روحش شاد و یادش گرامی باد !

پهلوان ارباب محمد مقیم شهید

ارباب محمد مقیم یکی از جملهٔ چاپ انداران مشهور ولایت بدخشان بویژهٔ ولسوالی کشم بشمار میرفت او در پهلوانی و چاپ اندازی علاقه و مهارت خاصی داشت که همه وقته در مسابقات بزکشی ولسوالی کشم ، بدخشان و کابل اشتراک می ورزید چنان شهامت و دلاوری از خود نشان میداد که نظیرش را کمتر سراغ کرده میتوانیم وی در مسابقات بزکشی کابل اشتراک می ورزید که باعث افتخار تیم مربوطه اش میگردید .

ارباب محمد مقیم شهید فرزند محمد حنیف بود ، که در سالهای قبل در یکی از خانواده های متدین و نجیب قریهٔ فرجغان ولسوالی کشم دیده به جهان کشود که عمرش را در طاعت و عبادت خداوندی گزراند و در سال ۱۳۵۵



بجوانان مبارز نهضت اسلامی معرفت حاصل نموده وبه جمعیت اسلامی افغانستان ثبت نام کرده و وعدهٔ هرنوع ایثار و فدا کاری را در جهت نابود ساختن مزدوران حلقه بگوش کرملین داده موصوف اضافه تر از دو سال جد وجهد در راه خدا با جوانان مبارز منسوب به جمعیت اسلامی افغانستان در سال ۱۳۵۹ باردیگر آمدن نظام فاسد ورژیم دست نشاندهٔ روسها در ستل ولس در ماه مبارک رمضان روی دسیسه و توطئهٔ خائنانه گرفتار و همراه با دیگر رزمندگان چون ملا محمد سعید ، ملا جان وغیره ـ جوانان رشید و پاکدرد ، زوالهٔ محبس

پلچرخی اش ساختند و بعد از گذشت چند ماه در محوطهٔ پلچرخی شهیدش ساختند، اناللّه وانا الیه راجعون

محمد نعیم شهید سه برادر رزمنده و مجاهد دیگری دارد ، منجمله عبدالمؤمن (حسینی) مجاهد به صفت قوماندان قریه و معاون جبهه قرجغائی در کشم پیکار می کند . با صبر طویل و موفقیت کامل شانرا درین راه از خداوند (ج) میخواهیم روحش شاد و یادش گرامی باد .

شهید ملا عبداللطیف



درست سی سال قبل از امروز درقریهٔ باستانی ، قهرمان پرور گندم قول ولسوالی کشم بدخشان طفلی دیده به جهان گشود که والدینش اسم او را عبداللطیف گذاشتند .

عبداللطیف در یکم فامیل فقیر و متدین پا به جهان هستی گذاشت ، دورهٔ طفولیت را در آغوش پر مهر ما در سپری کرد و به سن هفت سالگی به آموزش علوم دینی در آموزشگاه منطقه شروع نمود و با گذشت زمان معرفت و آشنائی وی به اسلامات دین نجات بخش اسلام بیشتر گردید .

ملا عبداللطیف شهید جهت کسب بیشتر معلومات در علوم دینی بمدرسهٔ معروف گندم قول نزد مولوی عبدالغفور صاحب مشهور به مولوی صاحب کلانه به تحصیل پرداخت و به مدت کم در مسایل مهم اسلامی از قبیل: فقه ، عقاید و منطق معلومات زیادی حاصل نمود .

با استقرار رژیم کمونستی (تره کی) در کشور ملا عبداللطیف شهید با درک مسئولیت ایمانی خویش به تبلیغ و تحریک مردم پرداخت و در سال ۱۳۵۸ همراه با عدهٔ از رزمندگان منطقه به قوماندانی مولوی غلام ربانی «فانی» و هدایات ارزشمند قاری عبدالمجید شهید به جهاد مسلحانه بر ضد روسها و مزدوران حلقه بگوش آن پرداخت ملا عبداللطیف شهید در چندین عملیات بر علیه روسها اشتراک ورزید و در فتح ولسوالی کشم که به اثر رشادت رزمندگان منطقه صورت گرفت ، ملا عبداللطیف از خود شهامت کم نظیری نشان داد ، سر انجام در برج حوت ۱۳۵۹ به اثر انفلاق مین ضد پرسونل دشمن در منطقهٔ بادام درهٔ تیشکان جام شهادت نوشید ، روحش شاد و جایگاهش بهشت برین باد !

ملا محمد سعید شهید :

ملا محمد سعید ولد ملا سید احمد یکی از جملهٔ مبلغین نهضت اسلامی بوده و عمرش را در راه تنویر اذهان مردم محکوم و در جهت روشنگری جوانان با درد و فرزندان صدیق کشورش سپری کرد وی که یکی از مبارزین صف اول نهضت اسلامی کشور بود از وقت بمیان آمدن قابعهٔ خونین والسناک ثور به کافت و تاز سریع علیه دشمنان دین و وطن پرداخت و زبان گویا ، منطق رسا و الفاظ شیوای او در قلوب کمونیست های مزدور داغ می گذاشت و با الآخره در شام که عمر



عزیزش طی پلان خائنانه در برج رمضان ۱۳۵۸ از طرف رژیم فرتوت تره کی ملحد دستگیر و به بیرحمانه ترین و جهی به شهادت رسیده و برحمت ایزدی پیوست.
انا لله وانا الیه راجعون

یادی از محمد هاشم شهید
نوشگفته یی که نابهنگام برگ برگ شد



بیست و چهار سال قبل از امروز در مرکز ولایت سمنگان کودکی چشم به جهان گشود که از همان آغاز تجلای روح مبارزه و جهاد در سیمای خویش درخشش داشت.

آری! کودکی که زندگی را با مبارزه آغاز کرد و سرانجام جوان برومندی گشت که با پایمردی هر چه تمامتر در امر ادای رسالت اسلامی و وجیبهٔ خدایی اش در عرصهٔ جهاد اسلامی افغانستان خون درخشید و در اوج جوانی نابهنگام خاموش شد.

محمد هاشم فرزند امان الله «موج» در سال ۱۳۴۰ دیده بجهان گشود و بخاطر فراگیری درس و فرهنگ زبان خویش در سال ۱۳۴۷ در مکتب ابتدائیه علاؤالدین کابل شامل تحصیل گردید. استعداد سرشار و تلاش همه جانبهٔ وی در زمینهٔ فراگیری و تحصیل دانش همواره او را در صدر دیگر همصنفانش قرار می داد. آثار تقوی، دیانت، استعداد و تلاش از دور در چهره اش تجلی داشت. او با حسن اخلاق و سلوک نیکوی خویش توانسته بود در قلب همگان جاگیرد.

محمد هاشم این فرزند متدین و خدا پرست باساس عشق وعلاقهٔ که نسبت به علوم و فرهنگ اسلامی داشت خواست تا تحصیلات دورهٔ ثانوی خویش را در مدرسه ابو حنیفه (رح) دنبال کند. و بهمین جهت بود که در سال ۱۳۵۲ شامل آن مدرسه گردید تا بتواند بپای شاگردی استادان بزرگوار و مبارزی چون شهید مولوی عبدالرب احدی وردگ،

شهید غلام ربانی عطیش ، وشهید عبدالقادر توانا پشتونه و درس جهاد و مبارزه را از زبان صادق آنها میاموزد.

محمد هاشم این دورهٔ تحصیل خویش را دورهٔ طلائی حیات خود میدانست چون او خود را در برابر همچو مبارزین و استادان مشاهده می نمود که خود عملاً در کوره گرم جهاد برحق خویش به پیشواز شهادت شتافته وحقانیت درس جهاد خویش را مردانه به اثبات رسانیدند اواین دورهٔ تحصیل خویش را عاشقانه با جدیت تام و با شور و شعف زیادی تعقیب میکرد .

محمد هاشم این جوان پرشور و مبارز صرف فرا گرفتن درس خویش آنقدر بسنده نمی ورزید بلکه معتقد بود که بایست او پهلوی دروس در خدمت برادران متعهد خود قرار گیرد و از طریق آنها مردم را با ایدیولوژی و انقلاب اسلامی آشنا سازد . و همین منظور بود که با جدیت تام می کوشید تا از طریق پخش نشرات و توزیع کتب اسلامی خدمتی در زمینه بانجام رساند .

محمد هاشم گرچه از لحاظ سن کوچک بود ولی باعتبار هوشیاری و تدبر به بزرگ مرد مجربی شباهت داشت که همواره باتعقل وسنجش تام گام بر میداشت .

او میگفت :

«... درد جامعه ما در این است که طاغوتهای زمان مردم متدین ما را از فرهنگ نجاتبخش اسلامی عمداً دور نگهداشته ونگذاشته اند تا مردم با روح تعالیم پر ارج اسلامی آگاه شوند . بنابرین ما اگر بخواهیم انقلاب اسلامی را براه اندازیم لازم است تا در وهلهٔ نخست تا حد امکان سطح آگهی اسلامی مردم را بلند ببریم . و در بعد مبارزهٔ فکری مجدانه بذل مساعی نمائیم تا باشد مردم را به برنامه های انقلابی اسلام آشنا سازیم .»

محمد هاشم نه تنها این حقیقت را صرفاً در ذهنش مطرح میساخت بلکه عملاً باتلاش پیگیر و همه جانبه از جهت پیاده ساختن این آرمان مجدانه می کوشید .

او بعد از آنکه در سال ۱۳۴۷ دورهٔ ثانوی تحصیلاته خود را موفقانه به پایان رسانید بخاطر ادامه تحصیلات عالی خویش بسال ۱۳۴۸ در پوهنځی شرعیات پوهنتون کابل شامل گردید .

او تحصیلات عالی خویش را در سالهای حساس دورهٔ تاریخ افغانستان آغاز می کند .

آری ! زمانیکه کمونیست های وطن فروش و لعنتی میهن عزیز افغانستان را سخاوت مندانه استعمار سرخ روسی هدیه می کنند و با دلالان وحشی خود را به اجساد مردم مستضعف افغانستان حاکم و مسلط می سازند .

زمانیکه اسلامیت و مسلمان بودن در قاموس جنایت آنها جرم شمرده میشود . و بالآخره در هنگامیکه صدها خواهر جوان و برادر جوان بنا بجرم داشتن اندیشهٔ اسلامی ، بیرحمانه و وحشیانه به چوبه های دار آویخته می شوند .

در همچو زمانی محمد هاشم دورهٔ عالی تحصیلات را آغاز می کند . دراوج وحشت رژیم در شرایط اختناق و ترور .

ولی او چونان با خدای خود تعهد سپرده بود که هرگز از ادای رسالت خویش سرباز نزند و از پا ننشیند . بصورتی همچو ابتداء به فعالیت های اسلامی خویش در سطح پوهنتون ادامه داد و مردانه به پیش می شتافت .

تا آنکه آوان حماسه دوم سرطان ۱۳۵۳ در چنداول فرا رسید .

او به اطلاع ازطرح فوق رابرائه سهم گیری فعالانه خویش اعلام نمود و با جمعی از برادران همسنگرش در خطوط [illegible]

ملا ذانه سهم گرفت .

محمد هاشم در گرما گرم این قیام سلحشورانه مردم مسلمان افغانستان چون ستارهٔ تابندهٔ درخشید و وظائف محولهٔ خود را صادقانه به انجام رسانید . و واپس بخانه خویش برگشت .

ولی عمـال لعنتی رژیم کـه رشادت و جسارت مردانه این جوان غیور را در صحنهٔ نبرد مشاهده کـرده بودند ، سخت به وحشت افتاده بودند و با کمال وقاحت و بی رحمی عدهٔ از اجیران رژیم را مامور ساختند تا وی را در خانه دستگیر نموده و بزندان جهنمی خویش بیافگنند .

همان بود که محمد هاشم بیدفاع را از خانه رهایش ایشان بیرحمانه و با قساوت تمام بتاریخ سوم سرطان سال ۱۳۵۸ ، دستگیر و بزندان افگنده و سرانجام در زندان طاغوتی حفیظ الله ملعون بـه شـهـادت رسانده شد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شیردل شهید :

شهید شیر دل ولد گل محمد یکتن از مجاهدین دلیر و سرافـ ـ بود که در رابطه با سرکوبی دشمنان دین و گسترش انقلاب اسلامی شاهکاری



های زیادی از خود ایشان داد و بالآخره طی عملیه ای در مقابله با روسهای متجاوز بده هاتی دیگر از برادران رزمنده به شهادت رسید .

(انا لله و انا الیه راجعون)

ملا عبدالبصیر شهید

ملا عبدالبصیر ولد قاری ذبیح‌الله در قریهٔ "کوکه یلاق" مربوط علاقه داری حضرت سلطان ولایت سمنگان به دنیا آمد عمری را در جهت کسب دانش اسلامی پرداخت و همزمان با روی‌کار آمدن حکومت کفر و بی عدالتی (کمونیزم) این



برادر مبارز مردانه قد برافراشت و همگام با برادران مجاهد سولس در برابر کفار رزمید تا بالآخره بتاریخ ۱۹ - قوس - ۱۳۵۹ ، در یک برخورد خونین و مسلحانه با مزدوران روس در کوه چلت به شهادت رسید انا لله و انا الیه راجعون.

روحش شاد و یادش گرامی باد !

شهید عمرا خان "سرشار"

عمرا خان "سرشار" ولد غلام محی الدین خان ، در یک خانواده" متدین ، از قریه" پغلاک ولایت کابل چشم بدنیا گشود ، در آغوش گرم خانواده" خویش پرورش یافت و زمانی که فرصت آموزش و تعلیم دروس موجود شد ، به مدرسه رفت و به کسب علم و دانش پرداخت و علوم دینی را تاحدی فرا گرفت . پس از بیان آمدن رژیم کافر و بی دین



کمونیست ، این برادر خود را مکلف دانست تا آرام نگیرد و علیه نوکران اجنبی و قوای سرخ روسی بمبارزه و مقابله برخیزد و حقا که این کار را انجام داد .

علیه روس ها و کمونست های داخلی به جهاد و قیام مسلحانه دست زد و در عملیات مختلف علیه کفار اشتراک ورزید و پیروزی های بدست آورد .

سر انجام ، این مجاهد دلیر ، در یکی از عملیات خونین علیه دشمن ، در "کوه سهاک شیوه کی ، جام گوارای شهادت برسرکشید و به جوار رحمت ایزد پاک پیوست .

(انا لله وانا الیه راجعون)

ملا برهان الدین شهید :

ملا برهان الدین ولد بیک مراد در قریه کوکه بلاق علاقه داری حضرت سلطان ولایت سمنگان تولد یافته و در همین محیط نشو و نما کرده است. در راه کسب علم و دانش رنجهای فراوان کشیده



است. پس از کودتای ننگین کمو ـ نستها موصوف هم لند عزاران جوان مبارز و جان برکف میهنش علیه ظلم و تجاوز قیام نموده و به سنگر هنات تا بالآخره بتاریخ ۲۰ سرطان ـ ۱۳۵۹ به شهادت رسید و به جوار رحمت ایزد پاک پیوست انا لله و انا الیه راجعون.

فیض محمد شهید :

فیض محمد ولد شیر محمد در قریه کوکه بلاق علاقه داری حضرت سلطان ولایت سمنگان متولد گردید. مرد مبارز و با ایمان بود و درسنگر مبارزه و جهاد از خویشتن رشادت و شهامت کم نظیری نشان داده است. موصوف بار و بکار آمدن رژیم دور سنگر کمر همت بر ... به قیام و پیکار آغاز نمود ... علیه دشمنان دین ناموس خویش سر سختانه رزمید



و بارها دشمنان را سرکوب نمود، بالآخره این مرد با ایمان و مسلمان راستین و مجاهد بتاریخ ۲۲ ـ قوس ـ ۱۳۶۰ طی یک عملیات خونین در کوه چهت پس از آنکه عده ای از کمو نستان و عساکر مزدور خود فروخته و اجیر را به هلاکت رسانده خود نیز جام شیرین شهادت در سر کشید و به جوار رحمت ایزد پاک پیوست انا لله و انا الیه راجعون.

فضل الرحمان شهید

بیش از ده سال از انقلاب اسلامی کشور بخون خفتهٔ مان می گذرد و در طول این مدت صدها و هزاران جوان نازنین این خطهٔ راد پرور در سنگرهای داغ و خونین حق علیه باطل به پیکار دست یا زیدند و بارفتن خون پاک شان چهرهٔ روزگار را سرخ و جبین تاریخ سرگذشت مسلمانان این ورطه را گلگون ساختند.



یکی از این فرزندان مبارز و فدا کار راه حق نازنین جوانی از کوه پایه های مرد خیز پنجشیر بنام فضل الرحمان بود. موصوف در نشیب رنگهٔ پنجشیر پا بعرصهٔ هستی گذاشت و در این محیط خوش آب و هوا و لطیف بزرگ شد. او یکی از فرزندان راست گو و راست کار راه حق بود که برای از هم گسستن زنجیر های بردگی و بندگی غیر خدا همگام و همدوش با دیگر مجاهدین همرزمش پا خاست و شجاعانه علیه ظلم و ستم و اختناق و استبداد قد علم نمود.

او همچون پروانه پیرامون شمع مکتب توحید پرزد و در فرجام آزادانه جان عزیزش را در پای این شمع همیشه فروزان باخت و اکلیل شهادت بر گردن خویش حائل نمود و باپذیرفتن مرگ سرخ بر زندگی پست دنیا خط بطلان کشید و باوقار و سربلندی به رفیق اعلی پیوست انا لله و انا الیه راجعون.

روانش شاد و خاطره اش گرامی باد!



اشرف خان فرزند محمد عمر خان
ساکن دار در سال ۱۳۳۰ در قریه
جوی زندان ولایت سمنگان بدنیا آمد
و تحصیلات خود را تا صنف ۱۲ درلیسه
ایبک فرا گرفت ودرسال ۱۳۵۶ بخدمت
عسکری اعزام گردید و تا سال ۱۳۵۷
در پکتیا مشغول خدمت بود وپس از
کودتای ننگین ۷ ثور ادامه خدمت

جام شهادت بسر کشید. موصوف
بتاریخ ۱۷ - میزان - ۱۳۶۱ هجری
شمسی زمانی که با یک گروپ ۳۶
نفری - در منطقه دولت آباد ولایت
سمنگان با قافله ای از قوای متجاوز
روس به زد و خورد پرداخت پس از
رسانیدن تلفات زیادی به دشمن - با
۳۶ تن از همرزمان خویش به شهادت
رسیدو به لقاء الله پیوست .
عسکری را در جوار ظلم و جنایت روس
ها و اجیران شان ننگ دانسته و وظیفه
را رها و بسمنگان شتافت وبه جهاد
مشغول گردید و سر انجام در ین راه



- معلم عبدالحکیم در سال ۱۳۲۰
هجری شمسی در قریه زیره کی دهنه
بچهال کشود . تحصیلات خویش را

تاصنف ۱۲ به پایان رسانید . در سال
۱۳۵۷ پس از کودتای ننگین ۷ ثور
معلم موصوف برای درهم کوبیدن
سنگر کفرو الحاد عملاً گام بر داشت
و ضربات کوبنده اش را بر پیکره
کثیف دشمنان خدا وارد آورد ، و
بالاخره بتاریخ ۱۷ میزان سال
۱۳۶۱ هجری شمسی با محمد اشرف
خان و ۳٤ تن از هم رزمان دیگرش
در یک نبرد رویا روی با روس های
خبیث وجنایت پیشه جام شهادت
نوشید و به رحمت ایزدی پیوست .

شهید کمال الدین

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون ، وعدا علیه حقا فی التوراة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم

پس ازآنکه روس‌ها درششم برج جدی ۱۳۵۸ حدود یکصدهزار ارتش سرخ را به افغانستان سرازیر کردند اینها برآن پنداشتند که میتوانند کشورما را همانند چکوسلواکی ودیگر مستعمرات خویش درا ندک زمانی تسخیر کنند وپرچم؟ لنها درا برفرازکوی وایوان ها برافرازند وآنگاه با فراغ خاطر همه ثروت های طبیعی ودست نخوردهٔ افغانستان را به یغما برند. لیکن ازآنجاکه محاسبات شیطانی واندیشه های باطل جزبرپایه‌های اوهام، استوار وثباتی ندارد، این نقشهٔ پلیدوشیطانی کاخ نشینان کرملین نقش برآب شد وبزودی دریافتند که روسها ن یکا راستعمار روطراحان سلطه جوی مسکو با سرکشان شیران کندا شته اند ورهائی ونجات ازجنگ آسان کار سهل وساده ای نیست ، با دریافت چنین اوضاع احوال ودرمحاصره یافتن خویشتن ازسوی آزاد مردان خداپرست ومسلمان ، ناگزیر به شعارت استعماری خویش دست زده شده ودرپی آن شده تا امثال در سند کشیدن ترکستان وبخارا را ، امر دم مسلمان وفرزندان صابروتسلیم ناپذیرافغانستان را نیزبا حیله وتزویروبا حفظ وتطمیع بجان هم اندازند ونفاق ودوئی وایجاد تضاد دردرون جنبش های اصیل اسلام وآزادی خواه ، مطلوب شان را برآورده سازند .

بنا براین عده ای ازکمرهای تاریک اندیش ومزدوران یکی ومسکو راکه زیرشعارها ونام های مختلف علیه جهاد مردم افغانستان ، زمزمه های وطنفروشی سرداده اند ، برای برآورده شدن این مامول استخدام وبسیج کرده اند ومیخواهند تا تکاری بعضی گروهکهای فاسد ومنحط ووابسته وخودفروخته وبی‌ماهیت درمسیر خروشان قیام امت اسلام سنگ اندازی کنند .

این افرادبی وطن وگروهک های مزدور که در روبا روئی با رزمندگان قهرمان اسلام از اندک شهامت برخوردارنیستند ، همیشه میکوشند تا



هدف سنگباران خود ازکمینگاهها استفاده کنند ومجاهدین مسلمان را درخفا هدف گلوله قرار دهند چنانچه دراین اواخریکی ازبرادران جانباز ومجاهداسلام کمال الدین قهرمان هرات حین عزیمت ازروستائی به روستای دیگردرحالیکه سواربرموتر سایکل بود ،بدست کثیف وناپاک همین مزدوران وابسته وخودفروش ازپشت هدف گلوله قرارگرفت وبه شهادت رسید .

او (کمال الدین) روستا مرد آزاده ومسلمانی بودکه ازنخستین روزهای انقلاب تا روزشهادت یک لحظه هم سلاح را زمین نگذاشت وبا رنج ودشواریها ومشکلات سرسازش نکرد.

کمال الدین حماسه آفرید وبا دیگریاران وطن وسرگذشت قهرمانان را بخون وکارنامه های خویش رنگین کرد . ارتش وحشی روس وسرسپردگان مزدورش با همه ساز وبرگ انسان کشی خود در مقابل این فرزند برومند وطن احساس ناتوانی وزبونی میکردند وهرگزنتوانستند درقبال حملات متداوم زمینی وهوائی خود یک گام هم او را ازسنگرش به عقب بکشند ، چندین بار در جنگ با دشمن زخم برداشت ولی با دستان بسته وپیکر شدهٔ خویش با زخم چون عاشقی شیفته وبیقرار سمت ازلذت دیدار سنگربه جبهه میشتافت

بمناسبت هفته شهید
از ۸ — ۱۲ جوزا

یادی

از پاسداران شهید
سنگر اسلام

احمد شاه ((وحدت))
Ahmad Shah (Vahdat)
A. K. P. O.

یادی
از پاسداران شهید
سنگر اسلام

از نشریات کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

کتاب : یادی از پاسداران شهید سنگر اسلام ،
نگارش : شهید «شارقی» ، وثیق و فاضل
مرتب : ناصرالدین «جمال»
تیراژ : ۲۰۰۰
سال طبع : جوازی ۱۳۶۵

احمد شاه ((وحدت))
Ahmad Shah (Wahdat)
A. E. P. O.



شهدای پیشتاز جنبش پیروزمند انقلاب اسلامی افغانستان

B
1.234
JAM
6830

آنچه به مناسبت این
هفته به نشر رسیده است

مختصر سوانح پروفیسر غلام محمد نیازی
سوانح داکتر محمد عمر شهید
پیام استاد ربانی به مناسبت شهید
انجنیر حبیب الرحمن شهید
سوانح منهاج الدین گهیځ
سوانح قهرمان دلیر شهید ذبیح الله
سوانح استاد شارق شهید
زندگی نامه استاد فایض شهید
سوانح شهید مولوی گل آخندزاده
سوانح سخیداد شهید
مختصر سوانح شهید رحمت نور "شهاب"
سوانح الحاج مولوی عبد الرب احدی وردګ
یادی از پاسداران شهید سنگر اسلام
شهید مولوی حبیب الرحمن